



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www.Ghaemiyeh.com  
www.Ghaemiyeh.org  
www.Ghaemiyeh.net  
www.Ghaemiyeh.ir

# عاشورا

## وارثان

۱۰

علی صفایی خاتری (میر - صمد)



از سری مباحث امامت و ولایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# وارثان عاشورا

نویسنده:

علی صفایی حائری

ناشر چاپی:

لیلة القدر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۱	وارثان عاشورا
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	طلیعه
۱۲	اضطرار به حجت
۱۲	اخلاص زمینه‌ی همراهی
۱۲	اشاره
۱۳	نگاه کلی
۱۳	اضطرار به دین
۱۳	اشاره
۱۳	مقدمه
۱۴	اضطرار یا انتظار
۱۴	اضطرار و عمل
۱۵	درک اضطرار
۱۵	اشاره
۱۶	تزلزل و تشکیک
۱۶	تعامل فرهنگ و توسعه
۱۷	ضرورت وحی و اضطرار به حجت
۱۷	اشاره
۱۷	مروری بر روایات
۱۸	دو راه
۱۹	آثار
۱۹	اشاره

۱۹	اندیشه‌ی اجتماعی
۲۰	انتظار ما
۲۱	انتظار، ریشه‌ها و آثار
۲۱	اشاره
۲۱	ریشه‌ها
۲۲	آثار
۲۴	انتظار و شکل عمل
۲۴	اشاره
۲۴	ورع و اجتهاد
۲۴	عفت
۲۵	سداد
۲۵	زمینه‌های رویش
۲۶	بلاء و تمحیص
۲۶	اشاره
۲۷	بلاء و انتظار
۲۷	آثار بلاء
۲۷	تمحیص اشخاص و حالت‌ها
۲۸	ضرورت تمحیص
۲۹	پیوندهای بلاء
۳۱	فائزین و خائضین
۳۴	حق و شبهه
۳۴	روز حسین
۳۵	شبهه‌ها و فتنه‌ها
۳۶	حق معیاری متشابه

۳۶	.....	اشاره
۳۷	.....	مفهوم و مبنای حق
۳۷	.....	اشاره
۳۸	.....	اثم و عدوان
۳۹	.....	مجارى حق
۳۹	.....	اشاره
۴۰	.....	دستاوردهای حق
۴۰	.....	اشاره
۴۰	.....	سؤال ها
۴۱	.....	پاسخ‌ها
۴۲	.....	اهداف امام حسین
۴۲	.....	اشاره
۴۳	.....	پیامدهای حق و باطل
۴۳	.....	تحلیل
۴۴	.....	خصوصیات رهبر
۴۵	.....	سعی و سرعت و اعتدال
۴۷	.....	شهود صحنه ها
۴۸	.....	حرف آخر
۵۰	.....	احیای امر
۵۰	.....	زمینه های بحث
۵۲	.....	کلامی از فاطمه‌ی زهرا
۵۲	.....	مروری بر روایات
۵۴	.....	کلامی از فاطمه‌ی زهرا
۵۴	.....	اشاره

۵۵	عوامل احیا؛ تعلم و تعلیم (۱)
۵۵	اشاره
۵۵	تاملی در تبویب روایات
۵۶	زمینه ها
۵۷	کلامی از فاطمه‌ی زهرا
۵۷	اشاره
۵۷	عوامل احیا؛ تعلم و تعلیم (۲)
۵۷	خودشناسی و خودسازی
۵۸	نظارت بر محرک ها و حرکت ها
۵۸	فراغت
۵۹	درک زیبایی و جمال
۵۹	موقعیت و موضع گیری
۶۰	اهتمام و بی تفاوتی
۶۰	سازندگی
۶۰	مبارزه
۶۰	پیروزی و غرور، شکست و ذلت
۶۰	حیات طیبه
۶۱	تقدیر، تدبیر، تربیت، تشکل جدید
۶۱	کلامی از فاطمه‌ی زهرا
۶۱	اشاره
۶۱	عوامل احیاء؛ ذکر (۱)
۶۲	اشاره
۶۲	ذکر علم
۶۳	کلامی از فاطمه‌ی زهرا



۶۴	عوامل احیاء؛ ذکر (۲)
۶۶	کلامی از فاطمه‌ی زهرا
۶۶	عوامل احیاء؛ زیارت و لقاء (۱)
۶۹	کلامی از فاطمه‌ی زهرا
۶۹	اشاره
۷۰	عوامل احیاء؛ زیارت و لقاء (۲)
۷۰	اشاره
۷۰	زیارت
۷۰	تلاقی
۷۰	تزاور
۷۱	التقاء
۷۱	عوامل احیاء؛ ألفت و اجتماع (۱)
۷۳	کلامی از فاطمه‌ی زهرا
۷۳	اشاره
۷۴	عوامل احیاء؛ ألفت و اجتماع (۲)
۷۴	اشاره
۷۵	آفات جمع
۷۶	کلامی از فاطمه‌ی زهرا
۷۷	عوامل احیاء؛ حبس و وقف (۱)
۷۸	کلامی از فاطمه‌ی زهرا
۸۰	عوامل احیاء؛ حبس و وقف (۲)
۸۴	وارثان عاشورا
۸۴	اشاره
۸۴	علم و آگاهی

۸۵	عبودیت
۸۵	اطاعت و تقوا
۸۵	صلاح
۸۷	اصحاب اباعبدالله
۸۷	مسلم بن عقیل
۸۷	هانی بن عروه
۸۸	حر بن یزید ریاحی
۹۰	تسویف و تاخیر
۹۱	اشتیاق و استباق
۹۲	فداکاری اصحاب
۹۲	وفای عباس
۹۴	پاورقی
۱۰۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## وارثان عاشورا

### مشخصات کتاب

- سرشناسه: صفائی حائری، علی، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸.
- عنوان و نام پدیدآور: وارثان عاشورا/ علی صفائی حائری (عین - صاد).
- مشخصات نشر: قم: لیلہ القدر، ۱۳۹۰.
- مشخصات ظاهری: ۲۸۸ص.
- فروست: ... سری مباحث امامت و ولایت؛ ۱۰
- شابک: ۱۲۰۰۰ریال: ۴-۰-۹۸-۹۳۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸؛ ۱۲۰۰۰ریال (چاپ دوم)
- وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ پنجم).
- یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۶ (فایا).
- یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۱ (فایا).
- یادداشت: چاپ پنجم.
- یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
- موضوع: عاشورا-- فلسفه
- موضوع: حق و باطل
- موضوع: عقل گرایی (اسلام)
- موضوع: امامت
- رده بندی کنگره: BP۴۱/۷۵۱۳۹۰ /ص ۷ و ۲
- رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳
- شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۵۱۴۶

### طلیعه

نوشته ای که پیش رو دارید خلاصه ای از سخنرانی های لبریز از سوز و اشتیاق استاد علی صفایی در چند دهه‌ی محرم است که به همت و با قلم خود او فراهم شده و به همین جهت زیبایی نثر ایشان را با خود دارد و در عین ایجاز پرمغز و سرشار است. در این مباحث می توان ویژگی های فکری و شخصیتی استاد را مشاهده کرد. از یک سو با آگاهی از معضلات و شبهات نو و کهنه‌ی کلامی، به مباحث بنیادین «اضرار به حجت» و «حق و شبهه» می پردازد و ریشه های اشتباه و انحراف را نشان داده و از زمینه های رویش از تمحیص و از فوز و فلاح گفتگو می کند و از دیگر سو با عنایت به لزوم ارائه طرخی جامع برای حیات بخشیدن به حکم و حکومت دین به بحث بدیع «احیاء امر» پرداخته و عوامل و مراحل پنج گانه‌ی وصول به این مقصود را تبیین می کند. استاد در بررسی تاریخ عاشورا، به ما می آموزد که چگونه می توان به درکی عمیق از حالات «اصحاب اباعبدالله علیه السلام» رسید و در این بررسی در زندان تاریخ نماند و برای امروز خود توشه برگرفت و نیز می آموزد که اگر می خواهیم «وارثان عاشورا» ی حسین علیه السلام باشیم باید با علم و آگاهی و عبودیت و صلاح همراه شویم. [ صفحه ۶ ] کتاب حاضر در بر گیرنده‌ی چهار بحث از مباحث محرم به همراه نوشته‌ی «وارثان عاشورا» ی استاد می باشد. لازم به ذکر است که دو بحث دیگر از مباحث محرم به صورت کتابی

مستقل تحت عنوان «از معرفت دینی تا حکومت دینی» به چاپ رسید و بحث‌های «اهداف حکومتی دینی» و «مشکلات حکومت دینی» در دست چاپ می‌باشند. مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی لیلة القدر که با هدف پژوهش در معارف اسلامی و رشد و اشاعه‌ی آن فعالیت خود را آغاز کرده، بر آن است که تا کلیه آثار استاد فقید را آماده‌ی چاپ کرده و در دسترس عموم قرار دهد تا از این رهگذر گامی در جهت تبیین بایسته‌ی معارف دینی برداشته و بخشی از رسالت خویش را به انجام رساند. امید آنکه دست عنایت حق یاریمان کند و ما را بر این مسیر مستدام بدارد. مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی لیلة القدر بهار ۱۳۸۰ محرم ۱۳۷۲ [صفحه ۱۵]

## اضطرار به حجت

### اخلاص زمینه‌ی همراهی

#### اشاره

شب اولیسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک و اناخت برحکک اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منک صلوات و رحمۃ و مغفرة. اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی محمد و آل محمد. اللهم اجعلنی وجیها بالحسین علیه السلام فی الدنيا و الاخرة. من برای دیدار و ایت هلال رمضان و یا ذیحجه آن قدر کوشش و تلاش ندارم که برای هلال محرم. شاید این اشتیاق ریشه در شنیده‌هایی داشته باشد که از زمان کودکی و روزهای دور در دل من نشسته که، امام صادق علیه السلام با دیدار هلال محرم غمگین و گرفته می‌شدند و هر چه به روز عاشورا نزدیک تر می‌شدند این حالت «شعث و غیر» زیادتر می‌شد تا آن جا که می‌فرمودند: «بابی المستضعف المظلوم...» [۱]. و شاید این اشتیاق به دیدار ماه به خاطر رؤیت صحنه‌ها و خاطره‌هایی باشد که در چشم سنگی ماه نهفته، و با اشک سرد خویش آن را پنهان داشته. این ماه شاهد جاری فرات و خیمه‌های مبهوت و غفلت و بی‌خبری یک‌دسته، و شهادت [صفحه ۱۶] و حضور دسته‌ی دیگری بوده است. و شاید هم به خاطر بیداری خاطرات کودکی من باشد که از منزل حاج امین و تراب و کوچک زاده داشته‌ام: صداهای گرم و اشک‌های جاری، بازی ماهی‌های سرخ و موج‌های سبز و صدای فواره‌ها و جنبش آرام گل‌ها و شمع دانی‌ها. خوشحالم که این اشتیاق چند سالی است که به اجتماعی در این شب‌های محرم منتهی شده و جمعی کوچک و بی‌نشان را فراهم ساخته و گرد هم نشانده. امیدوارم که این اجتماع و گردهمایی زمینه‌ای برای همراهی معصوم و غربال شدن و تمحیص و اخلاق را داشته باشد. شاید بتوانیم پیش از جدایی از دنیا و در زیر خاک غنودن و از دنیا بیرون رفتن، دل از دنیا بیرون بفرستیم و سر بر دیوار دنیا بکوبیم و به دیگری سوی راه بیاییم. چون به شهادت آیه‌ی آخر سوره‌ی کهف، میان رجاء لقاء خدا و عمل صالح و عمل خالص ارتباطی هست که باید آن را به دست آورد و بهره گرفت، مادام که دل در دنیا باشد و از تنگی دنیا به ستوه نیامده باشد و شور و شوقی دیگر در او خیمه نروده باشد، تمامی کارهای خدایی و آخرتی و تمامی نماز و جهاد و شهادت انسانی دنیایی است و از این محدوده بیرون نمی‌رود و آن دم که گرایش به غیب و اشتیاق به روز دیگر و انتظار لقاء خدا در دل شعله کشید، ناچار تمامی کارهای دنیایی و خوراک و پوشاک و عیش و نوش انسان، انگیزه‌ای دیگر دارد و صبغه‌ای دیگر و هوایی دیگر، که تمامی کارهای پراکنده، آن هنگام که در طرح جامع و برنامه‌ی گسترده‌ی تو شکل می‌گیرد، هماهنگ و یگانه می‌شود و علم و حالت به ثبات و سرمدیت می‌رسد که در دعای کمیل [صفحه ۱۷] می‌خوانیم: «استلک ان تجعل اعمالی و اورادی کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا». آن چه که اخلاص را در نیت و در عمل و در دین می‌نشانند، تا در نیت از دنیا که هیچ، حتی از طمع بهشت و ترس جهنم فراتر برود، و در عمل از بدعت و فساد و انحراف جدا شود و در دین از التقاط و تبعیض اعتقاد، نجات بیابد، آن چه که اخلاص در این وسعت را می‌طلبد و زمینه‌سازی می‌کند همین دل بزرگ کردن و از دنیا بیشتر خواستن و از پوسته بیرون زدن است. اخلاص که جهت عمل

و صالح بودن عمل را شکل می دهد چون حسنات و خوبی ها آن گاه صالحات می شوند که در جایگاه و در جهت مناسب نشسته باشند، اخلاص، که این صلاحیت را می سازد، ریشه در رجاء لقاء خدا و اشتیاق لقاء خدا و انس به لقاء خدا و تمنای لقاء خدا دارد و هر اندازه که درجه‌ی رجاء بالاتر برود و به تمنا و اشتیاق و انس برسد، اخلاص عمیق‌تر و گسترده‌تر خواهد شد و تصعید نیت و توفیر نیت [۲] شکل خواهد گرفت. دلی که موقف دنیا برای او گشاد است و این مرتع برای او سرسبزی و شادابی دارد، کوچ نمی کند و رحل نمی بندد و بانگ رحیل را انتظار نمی کشد و حتی بر نمی تابد که خط زندگی او با خط مرگ تقاطع دارد و مرگ او را از کارها و خواسته‌ها و آرزوها و نتایج کارهایش جدا می کند و از بت هایش دور می سازد. تمنای مرگ برای کسانی است که ولایت خدا را به دست آورده اند و مرگ [ صفحه ۱۸ ] برای زندگی آن‌ها دریچه‌ای است و ادامه‌ای، نه هادم و حاطمی که لذت‌ها را بسوزاند و کاخ آرزوها را خراب کند، که در خطاب به یهود در سوره‌ی جمعه آمده؛ «ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین». [۳]. در هر حال در این شب‌ها حرف‌هایی و گفت‌وگو‌هایی با هم داریم از حجت و تنهایی او، از نصرت و یاری او، از تعلق‌ها و سرگرمی‌هایی که ما را از راه و رفتن و مقصد بازمی دارد و ما را از ولی خدا جدا می سازد و حتی همراه شهود و برهان همچون شیطان رجیم می سازد. چون این اعتقاد و باور و یا شهود و برهان نیست که کارگشاست که اضطرار به خدا و حجت حتی در ظرف احتمال و گمان تأثیر گزار است. در حالی که یقین و باور بدون این درک از اضطرار و ضرورت، تأثیر گزار نیست. که؛ «جحدوا بها و استیقنتها انفسهم» [۴] و «کنا نخوض مع الخائضین... حتی اتانا الیقین...» [۵].

## نگاه کلی

در این شب‌ها که از اضطرار به ولی و انتظار از ولی و انتظار برای ولی و از آیات سوره‌ی آل عمران درباره تمحیص و از آیات سوره‌ی فجر که سوره‌ی حسین علیه السلام است درباره‌ی بلاء و از آیات تکاثر در مورد فتنه و اشتغال به نعمت‌ها گفت‌وگو خواهیم داشت. و اگر فرصتی شد درباره‌ی تسلیت و جبران مصیبت حسین علیه السلام، [ صفحه ۱۹ ] مصیبتی که بر جهان و آسمان و زمین و اهل زمین و اهل اسلام و شیعه تأثیر گذاشته، تأملی می نماییم. باشد که این گفت‌وگوها یاورانی برای حجت خدا فراهم کند و یا تعلق‌ها و فتنه‌هایی را بزداید، که مردان راه را فتنه‌ها گرفتار ساخته اند. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم. [ صفحه ۲۰ ]

## اضطرار به دین

### اشاره

شب دومبسم الله الرحمن الرحيم السلام علیک یا ابا عبد الله... یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید. [۶]. اوقفنی علی مراکز اضطراری... [۷]. مکن الیقین فی قلبی و اجعله اوثق الاشیاء فی نفسی و اغلبه علی رأیی و عزمی. [۸].

### مقدمه

دو نکته مطرح است؛ یکی در مورد دین شناسی که باید از ضرورت و یا عدم ضرورت دین آغاز کند و دیگری در مورد اعتقاد دینی و باور قلبی که به نظر بعضی‌ها باید جایگزین برهان و استدلال بشود چون خدا و دین، مثل واقعیت خارج از قضایای جدلی طرفین است و با استدلال کارش سامان نمی گیرد و ما می دانیم که واقعیت خارج از ذهن و مستقل از ذهن وجود دارد گرچه استدلال آن مورد خدشه و اشکال باشد ولی اعتقاد به آن حضور دارد و همین اعتقاد کافی [ صفحه ۲۱ ] است.

## اضطراب یا انتظار

در مورد اول اگر ما انسان و امکانات حسی، تجربی - علمی، عقلی و قلبی و غریزی او را در رابطه با خود این نیروها و در رابطه با اشیاء و افراد و با توجه به قدر و استمرار و ارتباطهای محتمل انسان با عوالم دیگر، بررسی کردیم و به ناتوانی و نارسایی این نیروها و امکانات برای این انسان بیشتر از هفتاد سال و بزرگ‌تر از دام و... رسیدیم، ناچار ضرورت وحی و دین مطرح می‌شود و در این فرض ضرورت، دیگر تحلیل‌های فرویدی و یونگی و اریک فرومی و یا تحلیل‌های طبقاتی و تاریخی جایگاهی نخواهد داشت. چون این‌ها آن جایی مطرح می‌شوند که دین ریشه در ضرورت نداشته باشد و آن جاست که باید جواب داد چرا امری غیر ضروری این‌گونه در زندگی انسان تاریخی و معاصر تأثیر گذار و یا مطرح بوده است؟ با این احتمال و اضطراب به وحی و مذهب، دیگر مذهب، امر معقول و یا یک راه از میان تمامی راه‌ها نیست که مذهب تنها راه است و حداقل این چنین مذهبی، تمامی روابط انسان با خود، با اشیاء، با افراد دیگر است و برای این انسان که تجربه و علم نمی‌تواند جوابگوی روابط این آب و این نان و این خوابیدن با دنیاها محتمل و یا روابط احتمالی پیچیده باشد، حداقل مذهب در حوزه‌ی [صفحه ۲۲] حیرت‌ها و یا احکام و شرایع [۹] نیست که تمامی زندگی زندگی عادی اوست که خیال می‌کردیم و می‌کنیم علم و تجربه و یا عقل و فلسفه و یا قلب و عرفان و یا غریزه‌ی فردی و جمعی و یا اندیشه‌ی فردی و جمعی، کفاف آن را داشته و جوابگو بوده است. اگر ما از اثبات خدا و معاد و وحی به احتیاج به خدا و معاد و وحی روی بیاوریم و با این افتقار و اضطراب آغاز کنیم دیگر به انتظار از دین نمی‌پردازیم. چون آن جا که دین با رسول آغاز می‌شود و رسول به دگرگون کردن تلقی انسان از خویش، اضطراب به مذهب و احتیاج به مذهب را در جان انسان می‌نشانند، حتی اگر او در گوش خود انگشت‌هایش را بچپاند، آن جا که دین با رسول آغاز می‌شود، دیگر از انسان نمی‌پرسند که چه انتظاری از دین داری که می‌گویند تو محتاجی، تو مفتقری، تو مضطری، که؛ «انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید». [۱۰]. و در این جاست که امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌خواهد: «اغنی بتدبیرک عن تدبیری و باختیارک عن اختیاری و اوقفنی علی مراکز اضطرابی». تدبیر و اختیار انسان آن جا به تفویض و تسلیم و اطاعت می‌رسد که آدمی ریشه‌های اضطراب و مراکز ضرورت و بیچارگی خود را می‌شناسد و مجبور می‌شود برای برنامه‌ریزی برای این انسان مقدر، مستمر و مرتبط، به وحی روی بیاورد. آن چه بابک بامدادان در مورد اندیشه‌ی عقلی می‌گوید و آن را حتی در نزد روشنفکرانی همچون ناصر خسرو، و آخوندزاده و جلال آل احمد، مبتلا به روزمره‌گی و دین‌خوبی می‌شناسد، که از عقل به تسلیم و [صفحه ۲۳] اطاعت از امام می‌رسد و ناصر خسرو روشنفکر فاتحه‌ی اندیشیدن را می‌خواند و آخوندزاده‌ی ملحد، پروتستان اسلامی را ارائه می‌دهد و جلال آل احمد صاحب ولایت اسرائیل به اهرم مذهب می‌اندیشد، آن چه یورش بر دین و طرد اندیشه‌ی دینی نامیده می‌شود، همه از این تفکر برخاسته که آدمی با تجربه و علم و اندیشه‌ی خود به اندازه‌ی مشکلاتش هست و اضطرابی ندارد، که آن یونان بود و این هم غرب معاصر است که تمامی مسائلش را حل کرده و با توجه به مردم و مصلحت عمومی و قانون و قراردادهای اجتماعی و حکومت‌های لیبرال و دمکرات توانسته به ثروت و قدرت و صنعت برسد و دنیای بالاتر از مدرن را طرح بریزد و دهکده‌ی جهانی و نظم نوینی را دنبال کند. و راستی که اگر آدمی برای همین هفتاد سال و برای رفاه و امن و رهایی از جبرها بکوشد، و حتی بالاتر برای عدل و آزادی و عرفان بکوشد، نه تنها مذهب که حتی عقل و خود آگاهی و آزادی انسانی برای او زیادی است و فقط تجربه و تفکر و علم برای او کافی است که کند و با غریزه این‌گونه سرپاست.

## اضطراب و عمل

و اما در مورد دوم و کفایت اعتقاد دینی و بی‌نیازی از استدلال و یا نارسایی استدلال، باید بگوییم که این چنین اعتقادی گرچه

مادر بزرگ پیر مرا به بهشت هم می‌رساند ولی نه قابل انتقاد است و نه قابل انتقال. پس آن جا که صحبت از هدایت و ابلاغ و ارشاد و تبلیغ است و آن جا که مسأله‌ی انتخاب و اتخاذ مطرح است، [صفحه ۲۴] نمی‌توان از مسأله‌ی حجت و برهان چشم برداشت و دست کشید، که می‌بینیم رسول با امیین از حضوریات بلا واسطه گفت و گو کرده و با توجه به قدر و استمرار و روابط پیچیده‌ی انسان او را به وحی و مذهب گره زده و به تسلیم و تفویض رسانده است. ما معتقدیم که چه در مرحله‌ی معرفت دین و دین شناسی و چه در مرحله‌ی تأثیر گذاری معرفت و یقین بر عمل و تصمیم باید به حلقه‌ی واسطی توجه داشت که اصل و اساس معرفت و عمل را شکل می‌دهد. همان طور که در آن جمله‌ی دعا آمده بود: مکن الیقین فی قلبی. جایگزینی یقین در دل و گره خوردن آن با جان یک مسأله است و اغلبه علی رأیی و عزمی، [۱۱] اغلبه بر رأی و عزم یک مسأله‌ی دیگر. من با این که می‌دانم آب در کوزه است به سراغ آب نمی‌روم، چون تشنه نیستم ولی با احتمال این که در چند کیلومتری آب هست حرکت می‌کنم، چه عطش را با خود دارم و آرام نمی‌گیرم. پس درک نیاز و افتقار و اضطراب، آن حلقه‌ی واسطی است که هم در مرحله‌ی دین شناسی و هم در مرحله‌ی عمل به آن نیاز داریم. آزاد اندیش‌ترین دین شناسان چون از این نکته که ضرورت و یا عدم ضرورت دین است آغاز نکرده اند، گرفتار شده اند و در واقع با این پیش فرض که دین ضروری نیست به تحلیل و تعلیل آن پرداخته اند و در حد امر قدسی به آن روی آورده اند. و همین پیش فرض برای گرفتاری آن‌ها کافی است. چون فرض دیگری هم هست که آن ضرورت و اضطراب به دین است و آن هم با این احتمال که آدمی [صفحه ۲۵] بیشتر از هفتاد سال استعداد دارد و بیشتر از یک زندگی راحت و دامپروی بزرگ به او امکانات داده اند. حال اگر نارسایی امکانات تجربی و غریزی را برای تأمین زندگی عادی و خوراک و پوشاک و خواب و برخورد با فکر و عقل و وهم و خیال و... در نظر بگیریم، مسأله ملموس تر می‌شود و سهم حداقل مذهب به حدی دیگر می‌رسد... چون علم و تجربه بیشتر از امروز و همین محدوده را جواب نمی‌دهد و برای دنیاهاى محتمل و مظنونى که از استعدادهای من برداشت می‌شود پاسخی نمی‌آورد. تازه این در صورتی است که علم به تمامی رشد نهایی خود رسیده باشد و جواب تمامی سؤال‌ها و تمامی رابطه‌ها را داشته باشد. که در این صورت آخرین نسل آدم‌ها که خوشبخت‌ترین آن‌ها هستند این سعادت را دارند که از علم و تجربه برای امروزشان و برای همین محدوده جوابی بگیرند. در هر حال اضطراب به وحی، به خدا، به معاد و به رسول و ضرورت این‌ها، با این بینش از قدر و استمرار و ارتباط انسان هماهنگ می‌شود. و اگر آدمی در این وسعت مطرح بوشود دیگر نمی‌توان به علم و صنعت مدرن و فوق مدرن چشم دوخت و از برنامه ریزی برای این دنیاهاى محتمل و مظنون دست برداشت و طرح و تربیت و جاسازی و جایگزینی مهره‌ها را این گونه و برای این وسعت دنبال نکرد. و همین درک اضطراب، در معرفت دین و تأثیر یقین بر عمل و تصمیم، حلقه‌ی واسطه و نقش آفرین است. این که می‌گوییم باور مهم است، اعتقاد و یقین مؤثر است با این نکته که همراه یقین انسان عمل نمی‌کند و حتی با شهود و حضور [صفحه ۲۶] مبتلاء به معصیت و رجم می‌شود، ناسازگار است. ارتباط یقین با احساس و حب شدیدتر و ارتباط این محبت با تمرین و تدریج و ارتباط این همه با عجز و بلاء و با اعتصام و توسل، ارتباطی طبیعی و آشکار است و ارتباط منطقی لازم نیست و دلیل این همه تجربه ای است که هر کدام از ما در هر عملی که انجام می‌دهد شاهد آن است و سر این که انسان به عجز و توسل می‌رسد همین درک و اضطراب است و گرنه یأس و ناامیدی در انسان خانه می‌گرفت. انسان می‌داند که راهی هست ولی او ناتوان است. اللهم صل علی محمد و اوقفنی علی مراکز اضطرابی. [صفحه ۲۷]

**درک اضطراب**

**اشاره**

شب سومبسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبدالله... اللهم اجعلني عندك وجيها بالحسين اللهم اجعلني في مقامى هذا ممن تناله منك صلوات و رحمته و مغفرة. بحث ضرورت حجت و اضطرار الى الحجته به دنبال اضطرار به غيب و الله و يوم الاخر و وحى مطرح مى شود، و مى بينيم كه مرحوم كلينى در كتاب كافى بحث را با همين عنوان اضطرار الى الحجته آغاز کرده است.

## تزلزل و تشكيك

آيا ما راستى ضرورت حجت را باور کرده ايم؟ آيا ما اضطرار به حجت را احساس مى كنيم؟ گاهى وقت ها، انسان را از كسانى كه دين باور بوده اند حرف هاى مى شنود كه تعجب مى كند و گمان مى برد كه اساس دين دارى و اعتقادات بر سراب بوده است. گاهى در ضرورت وحى و هدايت بحث مى شود و گاهى با پذيرش وحى، در ولايت و خلافت بحث مى شود و آن هم بحثى در سطح بحث هاى سعيد نفيسى و اعتقاد [ صفحه ۲۸ ] ايرانيان به امامت و داستان خون و نژاد و وراثت و شهربانو و شور حسيني ما. و از آن طرف با احساس عجز و بن بست و يا دل بريدن از اشخاص، مى بينيم كه از اهداف چشم پوشى مى شود، و به بهانه هاى بازگشت اشخاص به دنيا و جلوه هايش متمايل مى شويم و بد بدى مى كنيم و عقب افتادگى هاى چند ساله و زهد قديم را با شتاب و انتقام، جبران مى نماييم تا آن جا كه وصول به نتيجه بر ايمان مهم مى شود و حتى در كنار رسول و حجت معصوم هم اگر به آرمان هاى عدالت و آزادى و عرفان و يا بالاتر، دست نيافتيم و مردم به اين طرف روى نياورند، از آن ها هم مى بريم و در آن ها هم متزلزل مى شويم. خلاصه چه آن تزلزل و تشكيك در ضرورت ولايت و اضطرار به حجت، و چه اين تزلزل و دل زدگى در هنگام بن بست و هجران آرمان ها، علامت اين است كه اضطرار به وحى و رسول و معصوم را باور نداريم و كارها را بدون آن ها به سامان مى يابيم. كسانى كه فرهنگ دينى را، انحراف اصلى از فرهنگ عقلى يونان قديم و غرب معاصر مى دانند و تنها راه را در گرايش به اين سمت و سو مى شناسند حق دارند كه همچون بامدادان، ناصر خسرو را به خاطر گرايش به معصوم، به جدائى از عقل متهم كنند و او را از روشنفكرى هم خلع ید كنند، چون روشنفكرى را درپاى بندى به عقل و بينش عقلى مى دانند، اما براى كسانى كه غريزه و تجربه و علم و عقل و عرفان را براى تمامى نيازها و روابط پيچيده و مستمر انسان كافى نمى دانند و به وحى و رسالت و ولايت و خلافت روى مى آورند، نياز به حجت و اضطرار به [ صفحه ۲۹ ] حجت مطرح است حتى اگر غرب هيچ كم و كسرى نداشته باشد و به قدرت و صنعت و ثروت هم رسيده باشد و حتى اگر ما هم هيچ، ثبات و قدرتى نيافته باشيم و در طرح مكرها و كيدها و حيله هاى آن ها دست و پا بزنيم. چون قدرت و صنعت و ثروتى كه با اندازه ها و ارزش ها و برنامه هاى انسان هماهنگ نباشد، همچون شتاب و سرعتى است كه در برخورد با بن بست ها و انحراف راه ها به شتاب و سرعت مفلوك و درد آلود مى رسد.

## تعامل فرهنگ و توسعه

آن چه در بحث فرهنگ و توسعه مطرح مى شود و تأثير گذارى فرهنگ بر توسعه و يا توسعه بر فرهنگ و يا تعامل و تأثير متقابل را مطرح مى كند، همين نکته است كه ما بن بست فرهنگ علمى فلسفى عرفانى هنرى و عاميانه و جمعى را باور کرده ايم و به وحى روى آورده ايم و بايد گفت كه در فرهنگ دينى راه و روش با تربيت آغاز مى شود و در فرهنگ معاصر با مديريت و همين است كه رشد و انحطاط و امع در عنصرى اقتصادى و خارج از مقوله هاى توسعه بررسى مى شود، و مفاهيم رهبرى و مديريت و طرح و تربيت مهره هاى كار آمد و جاسازى و جايگزينى آن ها مطرح مى شود. اگر اين بينش دينى و اين فرهنگ را با فرهنگ ها و بينش هاى ديگر مقايسه كنيم، چه بسا كه قدرت و صلابت اين فرهنگ هاى حاكم، ما را به ناتوانى فرهنگ هاى دينى معتقد و يا متقاعد سازد و با تمامى آزاد انديشى در اين قضاوت [ صفحه ۳۰ ] بى اساس گرفتار نمايد. در حالى كه اين بينش دينى همراه تربيت



و اخلاق و سیاستی است که با جریان تربیتی اخلاقی و سیاسی غرب قدیم و معاصر متفاوت است. وقتی افلاطون به حکومت مردم بر مردم، یعنی حکومت قانون بر مردم، یعنی حکومت مصلحت عمومی می‌رسد و دولت را حافظ سعادت و فضیلت‌ها می‌شمارد و هنگامی که این جریان فکری و مصلحت عمومی با قراردادهای اجتماعی به آزادی و لیبرالیسم و دموکراسی و حکومت‌های معاصر می‌رسد، ما نمی‌توانیم مصلحت عمومی و قراردادهای اجتماعی را چماق جریان فکری و بینشی کنیم که مصالح و مفاسد و فواید و مضار را در نظر دارد و حقوق طبیعی و حقوق قراردادهای را در کنار قدر و اندازه و حد و حکم و حق و حقوق مطرح می‌کند. اگر تمامی هستی اندازه دارد، ناچار حد دارد و ناچار حق مطرح می‌شود و این مصالح و مفاسد و اقدار و اندازه‌ها و این حدود به حقوقی منتهی می‌شود و سیاست و اخلاقی را طرح می‌ریزد که در بن بست جریان‌های دیگر می‌تواند برپا بایستد. چون همان‌طور که گذشت انسان برای این محدودده نه به وحی که به عقل هم محتاج نیست و با غریزه و تجربه و علم (فکر) کارش به سامان می‌شود ولی با توجه به قدر و استمرار و ارتباط این وجود، وحی و رسول و حجت مطرح می‌شود. و این است که این بینش مهیمن و مسیطر است. کسانی که اندیشه‌ی سیاسی را آن‌گونه خام رصد می‌کنند ناچار به زوال اندیشه‌ی سیاسی در ایران و یا اسلام خواهند رسید. در حالی که این روش خام، با [صفحه ۳۱] اهداف دیگران، دیگران را سنجیده است. و هیچ کس با اهداف و معیارهای دیگر و هیچ مکتبی با موازین مکتبی دیگر محاکمه نمی‌شود. امامت و ولایت طرح سیاسی و نگرش سیاسی را تبیین می‌کند که نسبت به انسان و جهان و استمرار و ارتباط این‌ها نظری بنیادی دارد و آدمی را در این اندازه‌ی حقیر و محدود نمی‌گذارد و برای هفتاد سال نمی‌شمارد. این بینش، تربیت و اخلاق و سیاست و حقوقی دیگر را طرح می‌کند که در تربیت به بینات و کتاب و میزان و در اخلاق به ترکیب و تبدیل و در سیاست و حقوق به مصالح و مفاسد و فواید و مضار، نه مصلحت عمومی و حقوق طبیعی که قدر و حد و حق روی می‌آورد و اضطرار به حجت و پای بندی به امامت و ولایت این گونه در این نگرش سیاسی، توجیه می‌شود. [صفحه ۳۲]

## ضرورت وحی و اضطرار به حجت

### اشاره

شب چهارم بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبد الله... اللهم اجعلني في مقامى هذا ممن تناله منك صلوات و رحمة و مغفرة ارتباط ضرورت حجت با ضرورت وحی و اضطرار و افتقار الى الله، هم توضیح بینش سیاسی شیعی و هم تبیین روایات و ادله‌ای است که در باب اضطرار الى الحجة مطرح شده است. [۱۲].

### مروری بر روایات

در روایت اول از هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام در مورد نیاز به رسول و حجت به مصالح و مفاسد و منافع و مضار اشاره می‌نماید و بحث را از حوزه‌ی مصلحت عمومی و قراردادهای اجتماعی بالا-تر می‌آورد. در روایت دوم از منصور حازم از امام صادق علیه السلام و تأیید حضرت برای اثبات حجت، به رضا و سخط الله روی می‌آورد که ما ربی داریم و این رب رضایت و سخطی دارد، پس حجتی می‌خواهد که هر دو را بیان نماید. [صفحه ۳۳] و در روایت سوم یونس بن یعقوب، از مباحثه‌ی هشام بن حکم با عمرو بن عبید در مسجد بصره حکایت می‌نماید، که هشام از وجود چشم و گوش و دماغ و کارهای این حواس سؤال می‌کند و آن‌گاه از کار قلب و مغز می‌پرسد و می‌شنود که کار قلب جمع بندی و تمیز در هنگام شک و اختلاف حواس است و می‌گوید که: خدایی که این حواس محدود را در این بدن محدود، بدون امام و حجتی که در هنگام شک به او مراجعه کنند، باقی

نمی‌گذارد، چگونه این همه خلق را با این همه اختلاف بدون حجت و مرجع می‌گذارد. و در روایت چهارم داستان مفصلی را یونس بن یعقوب از اجتماع یاران و متکلمین از اصحاب امام صادق علیه السلام در حضور امام در خیمه‌ای در کنار حرم پیش از ایام حج، می‌آورد که این اصحاب با مردی از شام به بحث و کلام مشغول بودند و امام سر از دریچه‌ی خیمه بیرون می‌آورد و انتظار می‌کشید و ناگاه فرمود: هشام و رب‌الکعبه، به خدای کعبه این هشام است و جوانی آمد که تازه سبزه‌ی خطش دمیده بود. در بحث هشام با مرد شامی در مورد امامت این نکته‌ها مطرح است که آیا خدا در کار بندگانش بینا تر است یا بندگان در کار خود؟ خدا برای این بندگان چه کرده است؟ قرآن و رسول برای رفع اختلاف کافی نیستند و گرنه این بحث و این جلسه برای چیست؟ پس باید خلیفه‌ای همراه قرآن باشد و هر دوره‌ای امامی و حجتی حضور داشته باشد. در این روایات از سخط و رضای حق و از اختلاف امت و از عدم کفایت وحی [صفحه ۳۴] برای حل اختلاف به حجت استدلال شده است که می‌توان در تمامی آن‌ها تشکیک کرد و همچون انسان معاصر غرب به خدا و رضا و سخط او روی نیاورد و برای رفع اختلاف‌ها به روش و راه‌های دیگر روی آورد. همان‌طور که در روایات اثبات خدا تشکیک می‌کند و به چرخه‌ی پیرزن ریسنده و توقف آن توجه نمی‌کنند که حرکت را مکانیکی نمی‌شناسند و به حرکت دیالکتیکی و خود جوش روی آورده‌اند. آن‌چه که این روایات را توضیح می‌دهد و طرح بینش سیاسی شیعی را مشخص می‌سازد، همان قدر و استمرار و ارتباط انسان با خویش و با اشیاء و با افراد است و همان نارسایی و ناتمامی غریزه و تجربه و علم و عقل و عرفان است.

## دوراه

در کتاب کوچک غدیر و در کتاب کوچک‌ای قامت بلند امامت از دوراه بر ضرورت حجت روی آورده ایم؛ هدف حکومت و قلمرو حکومت. حکومت‌هایی که می‌خواهند پاسدار امنیت باشند، و حکومت‌هایی که می‌خواهند پرستار رفاه و خدمات باشند، می‌توانند با شورا و انتخاب ملت مشخص شوند. اما حکومت‌هایی که می‌خواهند به آدمی بیاموزند که چگونه با حواس، با احساس، با فکر و عقل و قلب و وهم و خیال خود برخورد کند، و می‌خواهند به او هدایت و فرقان و میزان ببخشند، و او را برای تمامی رابطه‌های محتمل و یا مظنون و یا متیقن، آماده سازند، باید به آگاهی و آزادی رسیده باشند. [صفحه ۳۵] آگاهی از تمامی اندازه و راه و روابط انسانی و آزادی از تمامی کشش‌ها و جاذبه‌ها. و ترکیب آگاهی و آزادی، همان عصمتی است که در فرهنگ سیاسی شیعه مطرح است. و در عصمت ملائک انتخاب حاکمی است که مردم به آن راه ندارند. چون نه از دل‌ها آگاهند و نه بر فردا، مسلط هستند. آدمی که بیش از هفتاد سال است و حکومتی که قلمرو آن وسیع تر از خانه و جامعه و دنیاست، حاکمی می‌خواهد که بر این مجموعه آگاه باشد و بر این مجموعه مسلط باشد. اهداف حکومت که بالاتر از امن و رفاه و رهایی است و حوزه‌ی حکومت که بیش تر از خانه و جامعه و هفتاد سال دنیاست، حکومتی دیگر و معیار انتخابی دیگر و روش انتخابی دیگر، می‌خواهد. اگر قدر و استمرار و ارتباط انسان ملاحظه نشود و اگر به اهداف حکومت‌ها و قلمرو حکومت‌ها توجه نشود می‌توان به همین حکومت‌ها با این شکل و شمایل‌های استبدادی و قراردادی و حکومت فلاسفه و دانشمندان و نخبگان دلخوش کرد و با روش‌های گوناگون به کنترل حاکم برخاست و او را به کار مردم کشاند. مادام که تلقی مردم از خود و از دنیا دگرگون نشود تحمل حکومت الهی و علوی را نخواهند داشت که در بحث‌های قبل اشاره کردیم که مردم حتی با شهادت ابا عبدالله علیه السلام به علی ابن الحسین علیه السلام روی نیاورند و با کنار زدن یزید به حکومت علوی نپیوستند، که نان و رفاهی که آن‌ها می‌خواستند به این ولایت سنگین نیاز نداشت. [صفحه ۳۶] «ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان.» [۱۳]

تحمل امر و حکومت معصوم، به شهود تمام و یا دل عاشق و مبتلا و ساخته شده نیاز دارد. حکومتی که هدف هدایت و رحمت و بینات و میزان و فرقان را دارد و تمامی نسل‌ها را در نظر می‌گیرد و تمامی عوالم را ملاحظه می‌کند، پایه‌های محکم و دل‌های

استوار را می‌طلبد. دل‌هایی که با درک ضرورت و با احساس اضطرار، به تسلیم و اطاعت و به همراهی و معیت رسیده‌اند و از تقدم و تأخر نجات یافته‌اند و از نکث و مروق و قسط پاک شده‌اند، که ناکث مارق قاسط، یا جلوتر می‌رود و یا عقب می‌ماند که؛ «المتقدم علیکم مارق و المتأخر عنکم زاهق»، [۱۴] «فمعکم معکم» [۱۵]. «اللهم اجعلنا مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون الحسین علیه السلام» [۱۶]. «فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و رزقنی البرائة من اعدائکم ان يجعلنی معکم...» [۱۷]. [صفحه ۳۷]

## آثار

### اشاره

شب پنجمبسم الله الرحمن الرحيم السلام علیک یا ابا عبدالله... اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منک صلوات و رحمة و مغفرة. اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و ممتی ممت محمد و آل محمد و ابتغوا الیه الوسيلة. [۱۸]. اضطرار به حجت همان طور که بر اندیشه‌ی تربیتی و اخلاقی و سیاسی و حقوقی و اقتصادی اثر می‌گذاشت، همین طور بر انتظار ما از حجت و انتظار ما برای حجت اثر می‌گذارد.

### اندیشه‌ی اجتماعی

بینات و کتاب و میزان در تربیت، و ترکیب و تبدیل در اخلاق، و قدر و استمرار و ارتباط با نیروهای خود و اشیاء و افراد در حکومت و حقوق، و چرخش امکانات و اشتراک در استعدادها و در نتیجه، در منافع و در منابع در نظام اقتصادی اثرگذار است. در واقع با همین مبانی و اهداف و با توجه به شرایط و [صفحه ۳۸] زمینه‌هاست که سیستم فکری در مورد مشکلات اقتصادی جواب می‌دهد و هم پای مسائل رشد و توسعه و نگاه‌های خرد و کلان و موج سوم به تحلیل و تبیین می‌پردازد. جوابگویی به مشکلات، خارج از مبانی و آرمان‌ها و جدا و بیگانه از زمینه‌ها و شرایط، ناچار به بیگانگی در شکل و روش منتهی می‌شود. چون هر جریان با نوع برخورد و مبانی و اهداف خود همراه است. بینشی که امکانات را در اختیار یک دسته می‌گذارد و با تولید انبوه به مصرف انبوه فکر می‌کند، ناچار در چرخه‌ی تولید و مصرف گرفتار می‌شود و از آن سوی دنیا در منابع زیرزمینی و در بازار مصرف تو، برای خودش منافع مسلم و حق دخالت می‌بیند و ناچار به نظم نوین در این دهکده‌ی فراخی که باید نیازهایش را تأمین و مازادش را مصرف کند، روی می‌آورد و طرح رویارویی تمدن‌ها را می‌ریزد و به جنگ و صلح از این زاویه می‌نگرد. و صد البته که تو در طرح او هستی و نمی‌توانی مقطعی و محدود به حل و فصل مسائل خودت پردازی و در زیر آسمان فراغت و صلح و صفا، به رتق و فتق امور جاری پردازی، که راستی این گونه محدود و مقطعی به مسائل نگاه کردن، خود را فریفتن و دشمن را برانگیختن است. چون تمامی زمین و تمامی انسان‌های معاصر و نسل‌های بعد باید در طرح تو منظور و در نگاه تو حاضر باشند و با این توجه تعارض طرح‌ها و رویارویی با قدرت‌ها مشخص‌تر می‌شود و تو در هنگام ضعف باید انتظار و تقیه داشته باشی تا آماده شوی و در نقطه ضعف‌های چنین [صفحه ۳۹] دشمن مسلطی جاگیری کنی و در هنگام قدرت قیام کنی [۱۹] و تمامی دین را و تمامی زمین را برای خدا و عباد صالح او نگاهداری. [۲۰]. در بحث تمحیص از سوره‌ی آل عمران خواهیم دید که نمی‌توان بر دشمن تکیه کرد و نمی‌توان به عقب بازگشت «لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار». [۲۱] «ان تطیعوا الذین کفروا.. فتقلبوا خاسرین». [۲۲]. این که خیال می‌کنیم فقه امروز جواب مسائل اقتصادی، سیاسی، حقوقی را ندارد و باید از کنار و گوشه و حتی از فتاوی‌ی بزرگان به کشف نظام اقتصادی و سیاسی و به جواب مشکلات راه بیابد، همه از این بی‌توجهی برخاسته که ما مبانی و اهداف را فراموش

کرده ایم و در نتیجه به شکل و روش مناسب نرسیده ایم و در چارچوب نظریات و مبانی و اهداف دیگرانی که زمین را برای یک دسته می خواهند و مشکلات خود را با امکانات داخل مرزها و یا خارج از مرزها حل و فصل می کنند، به بررسی و جست و جوی راه حلی اسلامی دینی پرداخته ایم و طبیعی است که به نتیجه نرسیده باشیم و یا به نتایج باطل و بی اساس دست یافته باشیم. آن جا که سیاست گزاران هدف ها و مبانی خود را مطرح می کنند، نظریه پردازان با توجه به شرایط و زمینه ها، شکل ها و روش های مناسب را برای تحلیل و اجراء پیشنهاد می دهند و عرضه می دارند. [ صفحه ۴۰ ] و این گونه می توانی ارتباط و تأثیر گذاری بینات و بینش ها را بر مباحث حجت و بینش سیاسی و حقوقی و اقتصادی، احساس کنی و مقطعی و محدود به حل و فصل مشکلات روی نیاوری. گرچه در اجراء مشکلات را مرحله به مرحله دنبال می کنند ولی در طرح نمی توانند از مجموعه ها چشم ببوشند، گرچه می توانند تمامی طرح را مشخص نمایند و پنهان سازند و می توانند با اختلاف در گفت و گوها و برخوردها، دشمن را دچار سردرگمی و تردد و تردید نمایند، که: «اختلاف امتی رحمه» [ ۲۳ ]. در هر حال اضطرار به حجت همان طور که بر سیاست و حقوق و اقتصاد اثر می گذشت، بر انتظار ما از حجت و انتظار ما از حجت و انتظار ما برای حجت اثر می گذارد.

## انتظار ما

اضطرار ما به حجت در هدایت و بینات و فرقان و میزان و کتاب و فریضه ها، شکل می گرفت که با توجه به قدر و استمرار و ارتباطهای پیچیده و گسترده‌ی انسان سر برمی داشت و به حجت امین و کریم روی می آورد تا حیاتی جدید در حس و احساس و وهم و خیال و فکر و عقل و قلب انسان، سر بردارد و با تلاوت آیه ها و آموزش کتاب و حکمت و آزادی از بت ها و زنجیرها و سنگینی ها، او را به رشد و بلوغ و جهت عالی تر بکشانند. اضطرار به حجت در این زمینه، انتظار از حجت را مشخص می نماید که چیزی [ صفحه ۴۱ ] بیشتر از عدل و قسط و رفاه و امن و عرفان است و حتی بیشتر از تکامل و شکوفایی استعدادهاست. چون با شکوفایی استعدادها مشکل به کارگیری و جهت دادن به این نیروهای عظیم مطرح می شود. انسانی که شکوفایی تجربه و فکرش، این گونه زنجیر صنعت و قدرت و جنگ و رنج را بر او حلقه زده و با شکوفایی محدود این نیرو به پوچی و بن بست رسیده، با شکوفایی تمامی نیروها به پوچی بیشتر و بحران سنگین تر خواهد رسید. و به همین است که انتظار از حجت، دیوارها را برداشتن و بت ها را شکستن و راه و رفتن نامحدود را آموختن است تا انسان از غرور قدرت، به عجز و اضطرار معرفت خویش برسد و سیر و سلوک مستمر خویش را ادامه بدهد. مسأله‌ی انتظار ما از حجت مسأله‌ی توسل را توضیح می دهد. این درست است که ما آن ها را شفیع و همراه طلب خود ساخته ایم و حتی نمک طعام و رنج فرزندانمان را با آن ها در میان می گذاریم و این درست است که ما جز از این ها نمی خواهیم ولی درست ترین این است که از این ها جز خودشان را نخواهیم و از آن ها برای رسیدن به بت ها و عروسک های حقیر و ناچیزمان استفاده نکنیم و این ها را برای رسیدن به این آرزوهای کوچک زیر پا نگذاریم تا آن جا که با اشک و سوز بگوییم مهدی جان! آقا جان! اگر جواب مرا ندهی برمی گردم... راستی به کجا برمی گردیم؟ به سوی چه کسی و در چه دنیای بزرگ و کوچکی. ما همه‌ی این راه ها را تجربه کرده ایم و از همه‌ی بن بست ها زخم خورده ایم تا به این ها روی آوردیم. حال چگونه با بر آورده نشدن خواسته های کوچکمان و مستجاب نشدن [ صفحه ۴۲ ] دعاها و ریز و درشتانمان از این ها برمی گردیم و با آن ها قهر می کنیم. اگر ما به خاطر این خواسته ها از اولیاء خود بریدیم و حتی در دلمان بر آن ها خرده گرفتیم، معلوم می شود که ما این خواسته ها را از آن ها ضروری تر و مهم تر می دانیم و در هنگام تعارض، آن ها را زیر پا می گذاریم، و بر آن ها می شوریم در حالی که آن ها آمده اند تا به من بیاموزند که چگونه با رنج ها برخورد کنم و چگونه از نعمت ها به غرور و تکاثر نرسم و چگونه در هر موقعیت، موضع گیری مناسب داشته باشم و از بدی ها خوب استفاده کنم و به کوثر دست بیابم. چون داشتن امکانات و نعمت ها مهم نیست، که بهره برداری مناسب و برخورد مهم است. زاویه‌ی دید و زاویه‌ی برخورد به من ظرفیت و ظرافت و کوثر و

استمرار را می بخشد. من می خواهم که آن ها برای من بت بسازند و یا بت هایم را تعمیر کنند، در حالی که آن ها آمده اند تا مرا از بت پرستی برهانند و بت هایم را با دست خودم بشکنند. من از آن ها نعمت می خواهم و آن ها برای من غنا و خیر و استغناء را در نظر گرفته اند. آن ها وسیله‌ی هدایت و بیان و امن و کرامت و نور و فلاح و ذکر و رحمت و بشارت هستند، آن ها شهداء و هداة و ولایه امر و خزانه‌ی علم و خلفاء خدا هستند، امان و میزان و واحد دهر و انیس و شفیق و حصن و حافظ هستند [۲۴] و من از [ صفحه ۴۳ ] آن ها کارهای کوچک را توقع دارم و آن چه از انگشت من ساخته است از این اولی الأید و الابصار و صاحبان قدرت و بصیرت تمنا دارم و توسل من به آن ها در جهتی که برای آن فرستاده شده اند و به خاطر آن آمده اند، نبوده است و این است که می خواهیم آن ها گوش به فرمان من باشند و به نزد من بازگردند، در حالی که من باید به فرمان باشم و جان و مال و فکر و عقل و قلبم را در حصن آن ها و در حریم امن آن ها و در نزد آن ها بگذارم. چون آن چه در نزد من باشد رفتنی و تمام شدنی است و آن چه در نزد آن ها و در نزد خدا برود، ماندنی و زیاد شدنی است. با توجه به آیات قرآن که در مورد انبیاء و رسولان مطرح شده و با توجه به روایاتی که درباره حجت در کتاب کافی آمده می توانیم جایگاه و نقش و کار حجت ها را بفهمیم و در همان زمینه ها از آن ها انتظار داشته باشیم و به آن ها متوسل شویم. آن ها حفیظ، [۲۵]، وکیل، [۲۶] و مسیطر [۲۷] نیستند، که رحمت، [۲۸] هدی، ذکر، بشری و شاهد و مبشر و نذیر هستند [۲۹] و فرمان فرما [۳۰] و بیان [۳۱] و امین [۳۲] و کریم [۳۳] و معلم و مزکی و داعی زندگی [۳۴] و حامل وحی [۳۵] هستند. [ صفحه ۴۴ ] معلی بن خنیس به امام صادق علیه السلام می گوید: کاش کار به دست شما می رسید و ما به فراخی می رسیدیم. حضرت می فرماید: در این صورت جز رنج روز و بیداری شب نبود و هیچ ظلمی، مظلومی را در راحت نگاه نداشته جز این ظلم بر ما که کار را بر ما راحت نموده است. این انتظار امن و رفاه و دست یابی به آرمان ها همان آفتی را به دنبال می آورد که آن دوست رنج کشیده به آن مبتلا شده که اگر در کنار معصوم، به آن آرمان ها دست نیابد، متزلزل خواهد شد و عقب خواهد کشید، در حالی که از ما می خواهند تا زمینه‌ی تحول و امکان انتخاب را فراهم کنیم. وصول نتیجه مربوط به اطاعت و اقبال دیگران است. که چه بسا روی نیاورند و یا سرکشی نمایند. از ولی خود بیرند و با پای حجاج بیعت کنند تا مبادا امام زمان را نشناخته باشند و به مرگ جاهلیت گرفتار شده باشند. آن ها که در تنهایی و جمع در تربیت و سلوک و اخلاق و در رابطه با اشیاء و افراد و ملت های دیگر نیاز و اضطراب به خدا و رسول و حجت را احساس کرده اند، می توانند از جان و مال و راحت خود بگذرند ولی نمی توانند از ولی دست بشویند، که بدون ولی زندگی محدود و کور است و با او مرگ، استمرار و فتح است. انا فتحنا لک فتحا مینا. [۳۶]. [ صفحه ۴۵ ]

## انتظار، ریشه ها و آثار

### اشاره

شب ششمبسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبدالله... اللهم اجعني في مقامی هذا ممن تناله منك صلوات و رحمۀ و مغفرۀ [۳۷]. فمنهم من قضی نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا [۳۸]. رحم الله عبدا حبس نفسه علينا، رحم الله عبدا احبب امرنا [۳۹]. انتظار از ولی هر اندازه سنگین تر و زیادت تر بنیادی تر باشد، ناچار به همان اندازه انتظار برای ولی و آماده باش برای او بنیادی و عمیق می شود. به خصوص آن جا که گذشته از معرفت و درک اضطراب، همراه عشق و احساس محبت هم باشد که این عشق و اضطراب و معرفت، ناچار انگیزه های نیرومندی هستند که تمرین و تدریج و اطاعت و تسلیم و فناء و وفاء را به دنبال می آورند و تو را همراه مقاصد ولی نگاه می دارند و معیت را ممکن می سازند. [ صفحه ۴۶ ]

### ریشه ها

و اساس این احساس عشق از توجه به کمال و ارزش‌های ولی و از توجه به حسن و جمال و زیبایی‌های ولی و از توجه به اشتیاق و محبت و فداکاری ولی استوار می‌شود. وقتی که می‌بینیم من به بزرگی محتاجم ولی او به من مشتاق است و به یاد من است و برای من در رنج است ناچار این اشتیاق و محبت بدون نیاز و سوداگری، مرا بیشتر تحت تاثیر قرار می‌دهد و در من وله و احساس از خود گذشتگی می‌آورد. درباره‌ی رسول صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم.» [۴۰] می‌فرماید: رسولی به میان شما آمده که از خود شماسست و امتیازی و حاجت و حائلی ندارد. رنج‌های شما بر او سنگین است بر شما حرص و سوز دارد و نسبت به آن‌ها که گرویده‌اند و ایمان آورده‌اند رأفت و رحمت دارد. رسول نسبت به همه دل‌سوز و کوشاست و نسبت به آن‌ها که قدمی برداشته‌اند و گامی به جلو گذاشته‌اند، رأفت و نرمش و رحمت و عشق دارد. در روایت کافی از امام رضا علیه السلام می‌شنویم: «الامام، الانیس الرفیق و الولد الشفیق و الاخ الشفیق و الام البرة بالولد الصغیر و مفزع العباد فی الداهیه الناد. الامام، امین الله فی خلقه و حجتہ علی عبادہ و خلیفته فی بلادہ و الداعی الی الله و الذاب عن حرم الله.» [صفحه ۴۷] الامام، المطهر من الذنوب، المبرأ عن العیوب، المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم، نظام الدین و عز المسلمین و غیظ المنافقین و بوار الکافرین. الامام، واحد دهره لا یدانیه احد و لا یعادله عالم و لا یوجد منه بدل و لاله مثل و لا نظیر. مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له و لا اکتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب.» [۴۱]. امام انس رفیق و شفقت‌پدر و همراهی برادر و خوبی‌مادر به فرزند کوچک را دارد و در آگاهی و خصوصیات کمال و جمال برابر و جایگزین ندارد و این همه بخششی است که به خاطر رهبری و ولایت نوع انسان به او عنایت شده بدون طلب و کوشش و تلاش. در بحث ولایت در سال‌های قبل اشاره کرده‌ام که اساس ولایت بر این نکته است که حجت از ما به ما و مصالح ما آگاه‌تر و نسبت به ما از ما مهربان‌تر است. چون آگاهی او شهودی و وجودی است و محبت او غریزی و محدود نیست که ربوبی و محیط است، که رحمت خدا گسترده است و او واسع‌المغفرة است. اکنون با این توجه به جمال و کمال و محبت و انس و اشتیاق حجت به ما و با توجه به نیاز و احتیاج ما به او چه احساسی در ما شکل می‌گیرد و چه انگیزه‌ای در دل می‌جوشد. وقتی که می‌شنویم جوان یهودی را که معلم بچه‌های مسلمان بود زیر نظر دارد و تا او را از چنگ شیطان نمی‌گیرد آرام نمی‌شود حتی اگر حاصی نداشته باشد و جز نعش او بر روی دست‌های رسول صلی الله علیه و آله نماند و یا وقتی می‌شنویم که از [صفحه ۴۸] خدا می‌خواهد تا حساب امت او را دور از چشم‌های خلاق بررسی کند و بدی‌های آن‌ها را فاش نسازد و یا وقتی که می‌شنویم و از نجوای امام سجاد علیه السلام می‌شنویم که اگر مرا در آتش بگذاری شیطان را خشنود کرده‌ای که یکی را ربوده و اگر مرا در بهشت جا بدهی رسول صلی الله علیه و آله را مسرور می‌کنی که یکی را آورده است و من می‌دانم و به تو سوگند که باور دارم تا سرور و خوشحالی رسولت را بر سرور شیطان مقدم می‌داری و به آن عشق می‌ورزی. وقتی این نشانه‌های کوچک را احساس می‌کنیم آن چنان عشقی و انسی در ما می‌شکوفد که بی‌قرارمان کند و به زیارت رسول و یا صلوات بر محمد و آل او وادارمان سازد، که در زیارت رسول می‌خوانیم: «اوجبت له بكل اذی مسه او کید احس به من الفئه التي حاولت قتله فضیلة تفوق الفضائل و یملک بها الجزیل من نوالک فلقد اسر الحسرة و اخفی الزفرد و تجرع الغصه و لم یتخط ما مثل له و حیک.» [۴۲] و از خدا می‌خواهیم که در برابر هر رنج و هر کید دشمن خونخوار او را به او فضیلتی بالاتر از تمامی فضایل عنایت کن. چون او تمامی سوز و اشک گرم خود را پنهان کرد و رنج‌ها را جرعه‌جرعه نوشید و از آن چه تو و وحی تو برای او مقرر کرده بود گامی فراتر نگذاشت و حتی یک قدم بیرون نیامد. راستی این اشتیاق از این سرفرازان و این احتیاج و اضطراب از ما خاک‌نشینان، زمینه و انگیزه‌ای است که ما را برای آماده‌باش و انتظار حجت بشوراند و بسوزاند. [صفحه ۴۹]

ما به اندازه انتظاری که از ولی داریم، باید برای او آماده شویم و زمینه سازی کنیم. اگر من ضرورت ولایت را احساس کرده ام و حجت را برای تمامی زمین و تمامی آدم هایی می خواهم که سر در لاک هفتاد سال رفاهشان دارند و به یک دامپروری مدرن و فارغ فکر می کنند ناچار باید این ضرورت را به همه‌ی این ها منتقل کنم و باید برای این رهبری بزرگ مهره های کار آمد را بسازم و با حلم و ظرفیت و ظرافت و با زاویه‌ی دید و زاویه‌ی برخورد به کوثر و بهره برداری و خیزش کثیر برسانم. هدف های بزرگ را نمی شود با گشاد بازی به سامان کرد و ناچار تو که در سیاست و اخلاق و حقوق و اقتصاد، مبانی و اهداف دیگر و شکل کار و روش کار مشخص داری، نمی توانی بدون این تربیت و این تولد و تولید لحظه ای را بگذرانی که باید تمامی کارهای پراکنده‌ی تو به دور این محور بچرخد و به یاری گیری و نصرت و جاسازی و جایگزینی آن ها منتهی شود. چون یارانی که در جایگاه خود نشسته باشند کار آمد نیستند و یاران کار آمدی که جایگزینی نداشته باشند، کمرشکن هستند و همین است که باید حساب خط دوم را و صف دوم را از همین اول داشت و زاید و روید و دوباره روید. هر نوع رشد و توسعه‌ی اقتصادی اجتماعی از فرهنگی برخاسته و به فرهنگی می انجامد و این تحول فرهنگی چه در فرهنگ دینی و یا غیر دینی، محتاج طرح و [ صفحه ۵۰ ] مدیریت و مهره های کارآمد و جایگزینی و جاسازی آن هاست. و این کار سنگین کسانی است که انتظار حجت را دارند و آدمی را با قدر و استمرار و روابطش در نظر گرفته اند و برای این همه در این مجموعه برنامه ریزی کرده اند. بن بست فرهنگ های هنری، علمی، فلسفی و عرفانی و جمعی و یا نارسایی آن ها، خلوتی برای فرهنگ دینی می آورد تا به آدم آزاد عادل آگاه، حلم و ظرفیت و ظرافت، و امن و فراغت و خیر کثیر و کوثر و زاویه‌ی دید و زاویه‌ی برخورد را بیاموزد. کسانی که از حجت تا این حد انتظار دارند باید در تمامی ابعاد آماده شوند. ما باید از اول حساب را روشن کنیم که برای چه کسانی و تا چه مرحله ای برنامه داریم، تا مسؤلیت ها و زمینه سازی ها مناسب و مشخص داشته باشیم. کسانی که برای داخل مرزها و برای یک دسته از مسلمان ها آن هم تا سر حد قدرت و رفاه برنامه دارند، ناچار با آن ها که برای تمامی نسل ها و تا سرحد عزت نه قدرت، و فراغت نه رفاه، و کوثر نه نعمت را می خواهند یکسان نخواهند بود. ما که از حجت انتظار بینش و بیان و نگاه تازه و برخورد تازه و زندگی تازه و و آزادی و آموزش و میزان و فرقان داریم و امانت و کرامت او را می خواهیم، ناچار باید با ورع و اجتهاد و عفت و سداد کمکشان باشیم که خواسته اند؛ «اعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد». [۴۳]. [ صفحه ۵۱ ] من در نوشته‌ی درس هایی از انقلاب، سه مرحله‌ی انتظار و تقیه و قیام را شرح داده ام و اشاره کرده ام که چگونه باید در فکر و بینش و در قلب و ظرفیت و ظرافت، و در طرح و مدیریت، و در تربیت و جاسازی و جایگزینی تربیت شده ها بکوشیم. و در این جا از دو روایت یاد می کنیم و به بیان امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام توجه بیشتری می نمایم. در کمال الدین صدوق واسطی از امام باقر علیه السلام نقل می کند: «قلت له اصلحك الله لقد تركنا اسواقنا انتظارا لهذا الامر... فقال يا عبدالحميد أتری من حبس نفسه على الله عزوجل لا يعجل الله مخرجا بلى والله ليجعلن الله مخرجا. رحم الله عبدا حبس نفسه علينا. رحم الله عبدا احبب امرنا». [۴۴]. عبدالحمید به امام باقر علیه السلام می گوید: بازار و ثروت و زندگی خود را به خاطر انتظار امر شما و حکومت شما رها کرده ایم. حضرت می فرماید: یا عبدالحمید آیا خیال می کنی کسی که خودش را وقف کند و محبوس در راه خدا سازد و از غیر او بگسلد، خدا برای او راهی از بن بست نمی گذارد؟ چرا حتما برای او راه رهایی می گذارد. و سپس حضرت دو نکته را با تأکید مطرح می کند، رحمت خدا بر بنده ای که خودش را وقف ما ساخته و حبس برخواسته‌ی ما نموده. رحمت خدا بر بنده ای که امر ما و کار ما را زنده می کند و سامان می دهد و حیات می بخشد. دو نکته در مرحله‌ی انتظار مطرح است، یکی حبس نفس بر ولی و حجت و دیگری احیای امر ولی و حجت حبس نفس، به مبانی نظر دارد. و احیای امر به [ صفحه ۵۲ ] هدف. و کسانی که در مبانی و اهداف استوار و پا برجا و وقف و محبوس شدند، ناچار در هر شرایط و در هر زمینه به شکل کار و روش کار خویش می رسند و از بن بست بیرون می آیند. اما اگر در مبانی به جای معرفت و ایمان و عشق و سنت و تقوا، به احساس های برخاسته از ظلم و خروش های برتافته از اختناق و یا استقامت های سرشار از غرور ملیت

و ناسیونالیزم و رادمدی لوطیانه روی آوردیم، و یا به فلسفه‌ی علمی و تحلیل طبقاتی و تاریخی گره خوردیم، و یا رویارویی تمدن‌ها را در نظر گرفتیم و یارگیری کردیم و اگر در اهداف، به قدرت و رفاه و تکاثر و یا امن و رفاه و رهایی روی آوردیم و در هفتاد سال زندگی فارغ و مرفه محبوس شدیم، و از ولایت ولی و حجت خدا جدا شدیم و حکومت علوی را نخواستیم و زندگی و مرگ محمدی را در نظر نگرفتیم، اولاً نباید خود را منتظر ولی خدا بدانیم و بازار بسته را به رخ او بکشیم و ثانیاً نباید از مبانی و اهداف محمدی - علوی، توقع فتوحات داشته باشیم، که هر جریانی فقط بار ریشه‌های خود را به دوش می‌کشد. [صفحه ۵۳]

## انتظار و شکل عمل

### اشاره

شب هفتمبسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبدالله... اللهم اجعلني عندك وجيها بالحسين... قال علي عليه السلام: اعينوني بورع و اجتهاد و عفة و سداد. [۴۵]. با استحکام مبانی و با توجه به اهداف، این خطاب اما علی علیه السلام به عثمان بن حنیف که فرماندار بصره است، شکل عمل را برای آن‌ها که درد انتظار دارند مشخص می‌سازد. ما چه بسا این کلمه‌ها را مترداف و نزدیک به هم حساب کنیم و از بار سنگین آن‌ها خالی نماییم، در حالی که این کلمه‌ها هر کدام حرفی دارند و تکلیفی می‌آورند. در بحث شب‌های قدر برای نصرت و یاری ولی توضیح داده‌ام که ناصر سالک از معرفت و شناخت توشه دارد و از عشق و ایمان سهمیه می‌گیرد و به عمل و اقدام گره می‌خورد. [صفحه ۵۴]

## ورع و اجتهاد

انسان به همان نسبت که عشق و علاقه به چیزی دارد، به همان اندازه خوف و خشیت جدایی را و از دست دادن را دارد. این عشق و ترس و ورع و اجتهاد را شکل می‌دهند و این دو حالت یکدیگر را متعادل می‌سازند. عاشق بدون این ورع از هر راهی می‌رود و هر کوششی را می‌خواهد. در حالی که ترس از جدایی و محرومیت در او حالت حذر و ترس و ورع می‌آورد، مثل آن که بخواهی به سیم برق دست بزنی و یا با لباس سفید در گل و لای باران قدم برداری و یا در راهی که مین گذاری شده حرکت نمایی.

### عفت

در حوزه‌ی عمل و در میدان اقدام ناچار آفت‌های گوناگون از شهوات و از غضبی که پشتوانه‌ی این شهوات است در کمین است، بخصوص آن‌جا که این شهوات محبوب شده باشد و توجه و تزیین گردیده باشد که؛ «زین للناس حب الشهوات». [۴۶]. در یک مرحله آدمی با نیازهایش حرکت می‌کند و از کمترین امکان برای تأمین نیازهایش بهره می‌گیرد. در یک مرحله حاجت و نیاز جای خود را با شهوت و خواهش عوض می‌کند ولی انسان به خود حق نمی‌دهد گرچه به خواهش تن داده است. در مرحله‌ی دیگر شهوات محبوبیت می‌یابد و در دل می‌نشیند و در [صفحه ۵۵] مرحله‌ی دیگر این محبوب همچون فریضه‌ای توجیه می‌شود و زینت می‌یابد و آن جاست که تو به خاطر منافع خودت می‌توانی میلیون‌ها نفر را بکشی و با هر کس هرگونه برخورد نمایی و از آن طرف دنیا مسافران این سوی خلیج را در آب‌ها غرقه کنی. خوب! با این آفت‌های شهوات غضب‌آلوده و توجیه شده چه می‌کنی و چگونه مصونیت نیافته‌ی پا در میدان عمل می‌گذاری. من در جمع دوستانی که برنامه‌ی طلاب را در نظر داشتند، گفتم که طلبه با هدفش معلوم می‌شود که چه علوم و چه روش‌هایی را باید بیاموزد و با حوزه‌ی کارش در دادگاه و بنیادها و مدارس و بازار و جمع زنان و مردان و کودکان، معلوم می‌شود که چه مصونیت‌هایی را باید داشته باشد و از چه عواملی باید خود



را خلاص ساخته باشد. عفت پاکی و مصونیت از این آفت‌های شهوات غضب آلوده است.

## سداد

و اما سداد پر کردن شکاف‌ها و برداشتن کسری‌ها و کمبودها است. گاهی سفره‌ای می‌افتد و فرزند تو به تقلید از تو به آشپزخانه می‌رود و هر چه دم دست اوست به سوی سفره می‌آورد. ولی گاهی با توجه به کمبودها و کسری‌های سفره و نیازهای موجود، اقدام می‌کنی و کاری را به دنبال می‌رود. وجود مسدد، وجودی است که خود شکاف و کسری ندارد و اهل سداد کسانی هستند که شکاف‌ها و کسری‌ها را پر می‌کنند و کمبودها را می‌آورند. [صفحه ۵۶] و لازمه‌ی چنین اقدامی که در دعای مکارم الاخلاق هم مطرح شده همین است که تمامی سفره و تمامی کارهای انجام شده و نیازهای برآورده نشده را در نظر داشته باشند و با توجه به اهمیت‌ها و اولیت‌ها به آن پردازند.

## زمینه‌های رویش

این بحثی است که در شب قدر به آن پرداختیم و اکنون اگرچه طولانی می‌شود به این دو نکته می‌پردازیم که این ورع و اجتهاد و عفت و سداد چگونه دست یافتنی می‌شوند و در چه زمینه‌ای می‌رویند و دیگر این که عینونی و کمک به ولی چه صورت‌ها و جلوه‌هایی دارد. ورع با توجه به حرمت و حضور حق و با توجه به ایمان و محبت خدا و با توجه به نظام‌ها و سنت‌هایی که پرنده‌ها را به ما بازمی‌گرداند شکل می‌گیرد. «کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیامه کتابا». [۴۷] ۱- پس از عرفات، شعور به حرمت است و مشعر الحرام است. منی که بر سر هر رهگذر توپ می‌کوبیدم وقتی متوجه شدم که فلانی معلم من است و یا پاسبان است، حالتی تغییر می‌کند و حریم‌ها فرامی‌رسند و نگاه چشم و حرکت دست مرا در حریم نگه می‌دارند. کسی که می‌داند با هر حرکت او بهشت و یا جهنم آفریده می‌شود. کسی که این دو را پیشاپیش خود می‌بیند، بی‌خیال نیست که مشغول است و بر حذر است و متورع است، که؛ «شغل من الجنه و النار امامه». [۴۸]. [صفحه ۵۷] ۲- عشق و علاقه‌ی به خدا، این حذر و دقت را شکل می‌دهد. ای که از کوچکی محبوبه‌ی ما می‌گذری، بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش. آدم عاشق به همان نسبت دلواپس و مضطرب است که نکند محبوب از او دلگیر شده باشد و یا فلان حرکتش را نپسندیده و یا او مطابق الگوی مطلوب و خصوصیات محبوب نگردیده باشد. ۳- دنیا، به تمامی راه نیست. از هر طرف نمی‌توان رفت. و این طور نیست که هر چه را بتوان خورد که نقرس و اوره و مرض قند و هزار گرفتاری در راه است و همین طور قانونمندی‌ها و نظام‌هایی وجود دارد که نمی‌توان از آن‌ها چشم پوشید و صرف نظر کرد. چون آن چه در گذشته‌ی دور اتفاق افتاده در امروز من بر چشم من و زانوان من اثر دارد و مرا در خود گرفتار کرده است و آدمی می‌بیند که پرونده‌ها و کارهای گذشته‌ی او گردنگیر او شده‌اند؛ «الزمنه طائره فی عنقه». و مجموعه و منسجم چون کتابی بر او عرضه شده‌اند که در این مجموعه اثر عمل و شعاع عملش گسترده شده و به دیدار آن نایل گشته است. «کتابا یلقاه منشورا». اجتهاد و تلاش و کوشش آن‌جا شکل می‌گیرد که فرصت‌ها محدود باشند و تو میان کاری که انجام داده‌ای و کاری که می‌توانستی انجام بدهی و بایستی انجام می‌دادی محاسبه برقرار ساخته‌ای. فرصت محدود و جایگاه مناسب و نسبت توان و عمل از زمینه‌های اجتهاد و تلاش هستند. ۱- تو برای یک میلیونی که باید تا ده سال دیگر پردازی آن قدر نمی‌کوشی که برای ده هزار تومان فردا صبح می‌کوشی و فکر می‌کنی. انسان با فرصت‌هایی [صفحه ۵۸] محدود و مهلت‌های مشخص کوشاتر است مگر این که از این اعتبار و وهم رهیده باشد و «کل ما هو آت قریب» [۴۹] را فهمیده باشد. ۲- در طول تاریخ کسان زیادی به یاری حسین علیه السلام برخاستند و توابین را رقم زدند. اگر خون این‌ها در زمان مناسب و جای مناسب می‌جوشید چه بسا نصف همین جمعیت برای تحول کافی بود. قطره‌های بنزین در جایگاه خود کار ساز هستند و خروارها در فضای آزاد بی

حاصل ۳- آدمی گرفتار حجم عمل می شود و به قناعت و غرور می رسد، اما اگر عمل را با توان خویش، عمل را با عاملان دیگر و عمل خود را با عمل های عاشقانه و مطلوب خود بسنجد، از توهم می رهد و به تلاش و کوشش بیشتر می رسد و از استکثار خیر و استقلال شر، می رهد. عفت. آلودگی ها گاهی از شبهات است و گاهی از شهوات. شبهات را با بینات و قدر و استمرار و ارتباطهای عظیم انسان کنترل می کنند. و اما شهوات را باید با عشقی بزرگ تر و یا تأمین مناسب و یا اشتغال کامل و یا فراموشی و برکناری از صحنه های تحریک کننده و یا ذکر و یادآوری از کسانی که مؤثر و محترم و دلنشین هستند، کنترل نمود و چه بسا که در کوران شهوات باید از تمامی این مجموعه بهره گرفت و سیلاب بنیان کن را مهار کرد. سداد. آن جا که کوشش بسیار و حاصل کم را می بینی به فکر می افتی که نکند کیسه سوراخ است و مشک پاره است. کسانی که محاسبه‌ی مستمر و جمع بندی [ صفحه ۵۹ ] مداوم را دارند، کسانی که به مجموعه‌ی نیازها و کارها نگاه می کنند و از دم دست بر نمی دارند و می خواهند کاری مؤثر انجام داده باشند و نمی خواهند که وقت را پر کرده باشند، اهل سداد می شوند. در واقع این مرحله تمامی مراحل ورع و اجتهاد و عفت را می خواهد، که اهل سداد باید خود مسدود باشد و کسری هایش را پر کرده باشد و آن گاه با احاطه و بصیرت بر تمامی طرحی که دارد و کارهایی که مانده، به اقدام پردازد. و عده و عده را فراهم کند و یاران خود را جاسازی و جایگزین سازد و احتمالات و نامحتمل ها را از نظر دور ندارد. کسی که می خواهد خودفروشی کند روپوشی می نماید ولی کسی که می خواهد خودسازی کند و از طبیب ماهر بهره بگیرد به ضعف ها و کسری های خود روی می آورد و آن را بزرگ می شمارد، مثل کسی که می خواهد در کویری سوزان حرکت کند، تا می تواند عیب های ماشین را بزرگ می کند و سیم های سست و خطر آفرین را محکم می کشد که اگر بنای پاره شدن هست، در شهر سامان بگیرد و در کویر نماند. اما اگر بخواهد ماشین را بفروشد، عیب هایش را پنهان می کند و سرسری می گیرد تا سود بیشتری ببرد. در جامعه ای که عقبه ها در پیش است و باید با سرعت از عقبه ها گذشت، نمی توان از بنیادها چشم پوشید و به سطح روی آورد که حجم چشم گیر کارهای سطحی در عقبه های نفس گیر، کارسازی ندارد و این ضعف ها در متن بحران، خاستگاه آفت های بزرگ است و از رفتن بازمی دارد. با این زمینه می توانیم به نکته دوم پردازیم که اعانت ولی در تمرین مهارت ها برای خود تو و در ایجاد مقتضی و زمینه در دیگران و برداشتن موانع در جمع است. [ صفحه ۶۰ ]

علی علیه السلام در نهج البلاغه می گوید: «ارید ان ادای بکم و انتم دائی کناقش الشوکه بالشوکه»؛ [۵۰] می خواهم با شما درمان کنم ولی خود درد من هستید، مثل کسی که می خواهد خار را با خاری دیگر از پای بیرون بیاورد و درد را با دردی دیگر درمان کند. آن چه خار را بیرون می کشد سوزن محکم و پاکی است که خود در پا نشکند و آلودگی نیاورد. اعانت و یاری با این چهار عنصر نشان می دهد که چگونه باید باشد که ورع و اجتهاد در فرد و عفت در روابط و سداد در متن جامعه مطرح است و تو باید مسدد باشی و در جمع پایه های حکومت علوی را بگذاری و موانع را برداری و این مقتضی و مانع در آدم ها و حالت ها جای پا دارند، یعنی باید مهره های کارآمد را بیاوری و مهره های مزاحم را خنثی سازی و محاصره کنی و باید حالت های آفت خیز را، توقع ها و شهوات و غضب ها را برداری، نه تنها در خود که در تمامی حوزه‌ی مأموریت و تحمل و ایثار را پایه گذاری آن هم در همه و در خویش، که به شهادت سوره‌ی هل اتی باید در حد ایثار کوشید و مزد و سپاس نخواست و دو ترس هم داشت؛ ترس از ذنب و تقصیر، و ترس از هدف و دوری راه که می فرماید: «آه من قله‌ الزاد و طول الطريق». [۵۱]. «یخافون یوما» [۵۲] و «یخافون ربهم...» [۵۳]. [ صفحه ۶۱ ]

**بلاء و تمحیص**

**اشاره**

شب هشتمبسم الله الرحمن الرحيمالسلام عليك يا ابا عبدالله... اللهم اجعلني في مقامى هذا ممن تناله منك صلوات و رحمة و مغفرة. [۵۴]. يمحص الله الذين آمنوا و يمحق الكافرين. و ليمحص ما فى قلوبكم... [۵۵]. فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون... [۵۶].

## بلاء و انتظار

برای انتظاری آن قدر سنگین و گسترده در فرد و جمع و جامعه، گذشته از مبانی و اهداف و شکل کار، گذشته از حبس نفس بر حجت و احیای امر حجت و ورع و اجتهاد و عفت و سداد، گذشته از این همه کار و کوشش از طرف سالک منتظر، نیاز به تمحیص و بلا مطرح است. چون تمامی آن کارها و ریاضت‌ها فعل عبد است. اما بلاء فعل رب است و صنعت اوست. آدمی با ریاضت متوقع و طلب کار نتیجه است، اما با بلاء، منکسر و دل شکسته است و طبیعی است که محبتین حتی بر محسنین مقدم باشند. [صفحه ۶۲] رحمت خدا به محسنین نزدیک است، اما وصال رحمت در گرو اخبات و انکسار است. چون عبد دیوارهایش ریخته و محدودیتش شکسته و از آن چه که به او عنایت می شود به غرور و قدرت گرفتار نمی شود و خود را نمی بیند و انا الحق نمی زند که هوالحق می زند.

## آثار بلاء

بلاء، نقطه های ضعف و اسارت را نشان می دهد. بلاء، بت‌ها و تعلق‌ها را می شکند. چون شهود می کنی که بت‌ها شکستنی هستند و می بینی که پناه گاه‌های تو را می سوزانند و بر تو آوار می شوند. بلاء، دل را می شکند و به اخبات و انخفاص می رساند که در لغت محبت به زمین پایین و فروافتاده می گویند، زمینی که آب بر آن سوار می شود و سرکشی و ارتفاع ندارد. این خاصیت‌های سه گانه و غیر از این‌ها باعث می شود که تو بر بلاء شاکر باشی، نه جزع کنی و نه صبور باشی که طلب و شکر بر خوردهای مناسب تری هستند. «اللهم لك الحمد حمد الشاکرین لك علی مصابهم». [۵۷]. و همین است که امام سجاد علیه السلام می خواهد تا شکرش بر محرومیت‌ها بیشتر و وافرتر باشد از شکرش بردارایی‌ها. «اللهم اجعل شکرى لك علی ما زويت عنى اوفر من شکرى اياك علی ما خولتني». [۵۸]. [صفحه ۶۳] اگر با این دید همراه باشیم تمامی رنج‌ها و گرفتاری‌های زمان انتظار، نعمت‌ها و عنایت‌هایی می شوند که شکر و طلب را سزاوار هستند نه صبر و جزع را. بلاء عامل تمحیص است. آدم‌ها و حالت‌ها را غربال می کند و از یکدیگر جدا می سازد. غربال کفر از ایمان، و کافر از مؤمن و غربال حالت‌ها و ذلت‌ها و عزت‌ها و تعلق و فراغت و توجه و غفلت.

## تمحیص اشخاص و حالت‌ها

تمحیص در یک مرحله به اشخاص نسبت می یابد؛ «لیمحص الله الذین آمنوا»، [۵۹] و در یک مرحله‌ی دیگر به «ما فی القلوب» [۶۰] و حالت‌ها نسبت می یابد و همین است که تمحیص اشخاص و تمحیص حالات مطرح می شود. به آیاتی از سوره آل عمران مرور می کنیم. در آیه‌ی ۱۳۸ می بینیم که سه خصوصیت بیان و هدی و موعظه برای قرآن و آیات مطرح می شود. بیان و روشنی برای مردم و تمامی آدم‌ها است، همه می توانند به روشنی دریابند. اما هدایت و جهت دادن و یا ایصال و رساندن و با احساس و دل در آمیختن و شناخت و احساس و مغز و قلب را گرفتن و موعظه کردن مربوط به مرحله‌ی تقوا است، یعنی بالاتر از اسلام و ایمان. سستی و حزن بی معناست که ایمان و محبت خدا، دل را به علو و تسلط می رساند و موقعیت‌ها با موضع‌گیری‌های مناسب کنترل می شوند و تحول موقعیت‌ها و نعمت‌ها حزن و سستی نمی آورد. [صفحه ۶۴] در هر راهی رنج و گرفتاری هست و برای تمامی مردم تحول و گردش هست. و با همین رنج و تحول مؤمن عاشق مشخص می شود و غفلت زده‌ی موقعیت‌ها و غایب و

گرفتار در نعمت‌ها که بر خود ستم کرده‌اند و حرکت خود را در گرو شرایط و امکانات گذاشته‌اند کنار می‌روند و شهدا که حضور مستمر داشته‌اند انتخاب می‌شوند و گواهان اتخاذ می‌شوند، مؤمن غربال می‌شود و کافر به هلاک می‌رسد. بهشت بدون جهاد و صبر به دست نمی‌آید و با همین جهاد و شهادت است که تمنای کسانی که آرزوی مرگ را داشتند، ولی با دیدار آن، به آن خیره شدند و ایستادند، محک می‌خورد. و همین طور صبر و استقامت آن‌هایی که همراه محمد و پس از محمد صلی الله علیه و آله از راه او باز نمی‌گردند و پشت نمی‌کنند، مشخص می‌شود، که خدا صابر را مشخص می‌کند و به شاکرها پاداش می‌دهد. مهلت‌ها و فرصت‌ها داده شده و خدا اجل‌هایی را گذاشته و در این فرصت کسانی که بهره‌ی دنیا را بخواهند از آن سهمی می‌گیرند و کسانی که بهره‌ی آخرت را بخواهند به آن‌ها می‌بخشیم و شاکرها را پاداش می‌دهیم. دعوت و درگیری و قتال و رنج، سنت جاری در بسیاری از انبیاء است و بسیاری از یاران آن‌ها همراه نبی جنگیدند و سستی نیافتند و ضعیف نشدند و زمین گیر نگشتند. خدا صابرها را دوست دارد. آن‌ها با این همه کوشش و صبر مغرور نبودند و طلبکار نشدند، که غفران و ثبات و نصرت را می‌خواستند و خداوند به آن‌ها بهره‌ی دنیا و زیبایی بهره‌ی آخرت را بخشید، که این‌ها با زیبایی عمل کردند و محسن شدند و خداوند هم با زیبایی پاداش داد که او محسنین را که [صفحه ۶۵] خوب، خوبی می‌کنند دوست دارد. ای کسانی که تا سر حد ایمان آمده‌اید اگر از کافرها اطاعت کنید شما را به گذشته‌ای که به آن پشت کرده بودید برمی‌گرداند و شما نمی‌توانید در آن دنیای گذشته بمانید. باز می‌گردید ولی این بازگشت با خسارت و زیان همراه است. ولایت شما و سرپرستی شما با خداست و او بهترین نصرت دهندگان است. او می‌تواند دشمنان نیرومند شما را از درون و با ترس بشکند چون شرک ضعیف می‌آورد و ضعف ترس و رعب را می‌پرورد. شما وعده‌ی صادق خدا را دیدید و آن‌ها را شکست دادید... تا آن جا که با سستی و نزاع و عصیان گرفتار شدید پس از آن که پیروزی محبوب را به شما نشان داد. آن‌ها به شما تاختند و شما دو دسته شدید. کسانی دنیا را می‌خواستند و کسانی آخرت را اراده می‌کردند. سپس شما را از آن‌ها منصرف کرد و برگردانید، تا شما را مبتلا سازد و ضعف‌های شما را به شما نشان بدهد در حالی که از شما عفو کرده و چشم پوشیده که خدا با فضل خود بر کسانی که مؤمن هستند می‌بخشد. به یاد آن هنگام که از کوه بالا می‌رفتید و فرار می‌کردید و هیچ کس را ملامت نمی‌نمودید و رسول شما را صدا می‌کرد و می‌خواند و باقیمانده‌های شما را دعوت می‌کرد و این رنج مضاعف شما شد که خود می‌ترسیدید و صدای رسول را می‌شنیدید و این رنج‌های مضاعف تا هنگامی است که حزن بر گذشته و بر مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها نداشته باشید. خداوند به کارهای شما آگاه است. آن گاه پس از آن همه رنج و غم، بر شما خواب آرامی فرستاد که فقط یک دسته از شما را در خود گرفت. اما دسته‌ی دیگر [صفحه ۶۶] جانشان بر ایشان اهمیت یافته بود و به خدا گمان باطل، گمان جاهلیت داشتند و می‌گفتند، آیا هیچ مقداری از کار به دست ما و برای ما نیست؟ به این‌ها بگو، تمامی کار و تمامی امر برای خداست. این‌ها در دل هاشان نهان می‌کنند، حرف‌هایی را و حالت‌هایی را که برای تو آشکار نمی‌سازند. می‌گویند اگر کار در دست ما و بر اختیار ما بود، ما در اینجا کشته نمی‌شدیم. به آن‌ها بگو، اگر شما در خانه هاتان هم می‌ماندید، همین‌ها که کشته شده‌اند، به همین جایی که در آن غنوده‌اند، به آرامگاه هاشان کشیده می‌شدند... تا خداوند آن‌چه را که در سینه‌های شماست مبتلا سازد و آن‌چه در دل‌های شماست غربال نماید و تمحیص کند، که او به آن‌چه همراه سینه‌هاست، آگاه است. این مرور سریع به این خاطر بود که در ضمن این آیات که از جنگ احد و شکست و پیروزی و بازگشت کفار حکایت می‌کند و حالت‌ها و آدم‌ها را از یکدیگر غربال می‌کند، تمحیص و غربال مشخص می‌شود. تمحیص آدم‌ها و حالت‌ها که به هنگام درد و رنج و مرگ و ترس آدمی را در خود می‌گیرد و نهفته‌هایش را بیرون می‌ریزد.

دنیای ما، دنیای آمیزش‌ها و اختلاطهاست، دنیای بلبله و درهم شدن‌ها و در یکدیگر فرورفتن‌هاست. در این آمیزش‌ها، نفوذی‌ها و جاهل‌های مغرور، میاندار هستند. با بلاء و ابتلاء، هم نفوذی‌ها مشخص می‌شوند و کافرها از مؤمن [صفحه ۶۷] جدا می‌گردند و هم جاهل‌ها به وضع خویش و اندازه‌ی خویش واقف می‌گردند و اگر بخواهند با خود کاری را آغاز کنند و در خود طرحی پیدا کنند، می‌توانند و اگر مدیری بخواهد آن‌ها را در پستی بگذارد و جایگاه و منزلتی ببخشد می‌فهمد و می‌شناسد و می‌تواند تحول در جایگاه‌ها و پست‌ها را دنبال نماید. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی ۱۶ نهج البلاغه که پس از بیست و پنج سال از رحلت سول خدا صلی الله علیه و آله و پس از پنجاه سال از ظهور اسلام در اوایل خلافت و روزهای اول کارش سخن می‌گوید، قسم یاد می‌کند که؛ «الا- ان بلیتکم قد عادت کهیئتہا یوم بعث الله نبیہ بالحق...» می‌فرماید: ابتلاء و گرفتاری شما پس از پنجاه سال مثل همان روزی گشته که خداوند رسولش را برانگیخت. به خدایی که او را به حق مبعوث نمود، همه درهم آمیخته می‌شوید و پراکنده می‌شوید [۶۱] و غربال می‌شوید و زیر و رو می‌گردید تا آن‌ها که پایین بودند به بالا بیایند و آن‌ها که در بالا قرار گرفته بودند پایین بیفتند. باید جلودارهایی که کوتاه آمده بودند جلو بیفتند و سبقت بگیرند و آن‌هایی که جلو آمده بودند و سبقت گرفته بودند، کوتاه شوند و بریده شوند. می‌گوید: یک کلمه کم نکرده‌ام و هیچ دروغ نگفته‌ام و از این روز و این جایگاه خبر داشتم و مرکبی که در این راه می‌تازد می‌تواند اسب‌های سرکش خطا باشد که همراهش را در آتش می‌اندازد و می‌تواند اسب آرام تقوا و طاعت باشد که اهل خود را به دوش گرفته و عنان داده و آن‌ها را به بهشت رسانده است. حق و باطل. دو راه یا دو روش یا دو مقصد هست و هر کدام از این دو خواهانی [صفحه ۶۸] دارد. «حق و باطل و لکل اهل». می‌بینی که چگونه از بلاء و ابتلاء امتی سخن می‌گوید که جاهلیت به آن بازگشته و چگونه از آمیزش‌ها و غربال‌ها و تحول‌ها می‌گوید و چگونه از راه و مرکب‌های سرکش و آرام می‌گوید و از حق و باطل و خواستاران این دو. برای غربال شدن و تمحیص کردن، آزمایش و ابتلاء و امتحان‌ها مطرح می‌شود تا جایگاه‌ها مطابق اندازه‌ها باشد و نفوذی‌ها و مغرورهای جاهل به کنار می‌روند و سر کار خود گیرند. با عبادت، با عمل، با حرف، آدم‌ها مشخص نمی‌شوند و اندازه‌هاشان نمودار نمی‌گردد، آن‌چه نهفته‌ها را مشخص می‌کند و حالت‌ها و آدم‌ها را از یکدیگر جدا می‌سازد، بلاء است و این بلاء، صنعت خدا و کار اوست. که می‌فرماید: «و اصطنعتک لنفسی»؛ [۶۲] تو را برای خودم ساختم. کسانی که غرور علم و عشق و عمل گرفتارشان می‌کند، غربال بلاء و گرفتاری‌ها نجاتشان می‌بخشد و ضعف‌ها و کفرشان را و نهفته‌ها و نفوذی‌ها را مشخص می‌سازد. که حسین علیه السلام فرمود: «الناس عبید الدنیا والدین لعق علی السنتهم یدیرونه ما درت معاشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون». [۶۳] آدم‌ها آن‌جا که با بلاء تمحیص می‌شوند دین‌داریشان مشخص می‌گردد. [صفحه ۶۹]

### پیوندهای بلاء

شب نهمبسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الرواح التی حلت بفنائک...الموفون بعهدهم. [۶۴]. اما الانسان اذا ما ابتلاه ربه فاكرمه و نعمه فيقول ربي اكرم من و اما اذا ما ابتلاه فقد عليه رزقه، فيقول ربي اهانن كلا. [۶۵]. ان اشد الناس ابتلاء الانبياء ثم الامثل فالامثل. فمن صح ايمانه و حسن عمله اشدت بلائه. [۶۶]. امشب، شب تاسوعاست، شب عباس فرزند علی است. شب وفاء، شب سرشار ساختن جام هاست. امشب می‌خواهم از پیوند عشق و بلاء، و بلاء و عهد، بلاء و وفا، و بلاء و اخلاص و بلاء و اطمینان بگویم و مروری بر سوره‌ی فجر و سوره‌ی الحسین داشته باشم. «يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الي ربك...»؛ [۶۷] شاید جرقه‌ای در خرمن دل ما سر بگیرد و با توجه به این، دامن کسان و دست و سر اندازان، بر سر عشق، جامی از بلاء [صفحه ۷۰] بنوشیم و با تمامی بلاء و مصیبت از عهد و پیمان چشم‌پوشیم و پیمان‌ها را پر کنیم و وفا کنیم و سرشار سرشار سازیم. چون همین بلاء است که تعلق‌ها را می‌زند و دل را از آن‌چه ناخالصی است پاک می‌سازد و اخلاص در نیت و در عمل و در دین را فراهم می‌کند. و همین

مرکب بلاه است که توجه به معرفت و عشق و عمل را از سالک می‌گیرد و او را پس از فراغت از نعمت‌هایی که مدام در تحول هستند و فراغت از صبر و شکر می‌گیرد که پس از تحول نعمت‌ها و موقعیت‌ها در او اطمینان به قدر را آورده بودند، در سالک اطمینان به الله و به ذکر الله را می‌آورد، که: «لست اتکل فی النجاه من عقابک علی اعمالنا بل بفضلک علینا». [۶۸]. این گونه بلاه به اطمینان پیوند می‌خورد و اطمینان به نعمت و اطمینان به قدر و اطمینان به الله و به ذکر الله می‌رسد؛ «الا بذكر الله تطمئن القلوب». [۶۹] دلی که به عمل و صبر و شکر خود مطمئن نیست، به عنایت و توجه حق و فضل و لطف او مطمئن است. چون راه آن قدر ادامه دارد که توان ما نسبت به آن ناچیز است و علم و عشق و عمل ما را تحقیر می‌کند که مردان راه گفتند: «آه من قلۀ الزاد و طول الطريق». [۷۰]. و هدف آن قدر رفیع است که این امکانات حتی در فرض عصمت برای آن کافی نیست که جز با او به سوی او راهی نیست؛ «لا وسیلة لنا الیک الا انت». [۷۱]. [صفحه ۷۱] آن اضطراب و خوفی که حتی همراه معصوم، حضور دارد. با اطمینان به حضور حق و یاد و فضل و فیض او آرام می‌گیرد. ۱- با توجه به محبت به کمال به جمال به انس و همراهی خدا، عشق او در دل می‌نشیند. او که عشق را آفرید و حتی مرا با خودم پیوند زد، که خودشناسی و خودخواهی من هم از اوست و او میان من و دل من واسطه است و حائل است. با این عشق، شور رفتن می‌آید اما محرک‌ها و بت‌های دیگر در میان هستند، مانع‌ها و مشکلات در میان هستند، این جاست که عشق تو را می‌گیرد تا بلاه تو را تصفیه کند. این رابطه و پیوند بلاه با تمحیص و تزکیه است. بدون این عشق، بلاه فراری می‌دهد مثل آن که بخواهی فلزی را بسایی، بدون آن که آن را در گیره گذاشته باشی. عشق این گیره است و زمینه ساز بلاه است. که؛ «البلاء للولاء» [۷۲] و «من صح ایمانه و حسن عمله اشد بلائه». [۷۳]. ۲- خدا با ما عهد بر عبودیت بسته؛ «الم اعهد الیکم یا بنی آدم الا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین» [۷۴] و «ان اعبدوننی هذا صراط مستقیم» [۷۵] و عبودیت، بندگی است نه عبادت و عادت. عبادتی، عبودیت می‌شود که از نیت و سنت و اهمیت برخوردار باشد. [صفحه ۷۲] این بلاه است که معبودهای دیگر را می‌شکنند و این بلاه است که تعلق و دلبستگی را برمی‌دارد و غفلت را به ذکر و تنبه می‌رساند. ۳- آدمی در وسعت، در فراغت و در سرشاری، می‌تواند بخشنده و سرشار کننده باشد، در تنگناها و در سختی‌هاست که وفا و سرشاری، وفا و سرشاری می‌شود. و حقیقت وجود وافی، و دل وافی و سالک وافی تجلی می‌کند. وفا و سرشار کردن در رخصاء و راحتی، طبیعی است لااقل چندان سنگین نیست. وفا با بلاه استاندارد می‌شود و استقرار می‌یابد. ۴- بلاه دل را می‌شکند و توکل بر عمل و حالت را می‌گیرد و تو را از خودت جدا می‌سازد و این حقیقت اخلاص است. بلاه تو را از دنیا می‌کند و می‌رماند و به غیب سوق می‌دهد و می‌تاراند و دلی که از دنیا بیرون رفت کارهایش حتی خوردن و خوابیدنش، دنیایی نیست و الهی است، که خنده و گریه‌ی عشاق ز جایی دگر است و خالص و صالح است. ۵- بلاه و مصیبت بت‌ها و معبودها را نشان می‌دهد که شکستنی هستند و قابل اعتماد نیستند و هنگامی که این شکست‌ها و تحول‌ها شامل و گسترده شد دل خالص می‌شود و عمل خالص می‌شود و تمامی دین برای خدا می‌ماند. و بدعت و التقاط و تبعیض در ایمان و کفر زمینه‌ای نمی‌یابد. ۶- بلاه در نعمت‌ها و تحول نعمت‌ها، اطمینان به نعمت را بر می‌دارد. و ابتلاء و مصائب، ضعف‌ها و حالت‌ها را به تو نشان می‌دهند و تمحیص می‌کنند و در نتیجه تکیه بر علم و عشق و عمل بر طرف می‌شود و اطمینان به قدر [صفحه ۷۳] و اطمینان به شکر در دارایی‌ها و صبر در گرفتاری‌ها، در تو می‌شکند، که این‌ها و این شکر و صبر به اندازه تو هستند و مگر تو چه قدر و تا چه قدری، که تا او سر برداری. مگر حسین علیه السلام با آن همه فنا و وفاء و شکر و رضا در لحظه‌های آخر مستغیث نیست و «یا غیاث المستغیثین» ندارد؟ پس تو می‌مانی بدون تکیه بر نعمت و بدون تکیه بر علم و عشق و عمل، و بدون تکیه بر طاعت و حالت و بدون تکیه بر صبر و شکر، تو می‌مانی و بی‌نهایت راه و توشه‌ی کم. تو می‌مانی و تمام می‌شوی و آن جا که تو تمام شدی تازه رفتن آغاز می‌شود. «یا ايتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک...» [۷۶] از تمام امکانات و از تمامی سعی و عمل و صبر و شکر، به او بازمی‌گردی، که جز با او به سوی او راهی نیست، «یا غیاث المستغیثین». در سوره‌ی فجر می‌بینیم کسانی را که طغیان کردند و فساد کردند، نعمت‌ها را ملاک گرفتند و خود را صاحب نعمت

و آزاد و بدون استمرار حساب کردند و گفتند: اگر بازگشتی هم باشد به همین دلیل که در این دنیا ما این همه نعمت داریم در آن مرحله هم هر چه هست برای ماست، که؛ «لئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی». [۷۷]. آن‌ها نه قانونمندی و سنت‌ها را دیدند و نه حضور و کمین او را. «فصب علیهم ربک سوط عذاب». [۷۸] «ان ربک لبالمرصاد». [۷۹]. [صفحه ۷۴] آدمی با آن که تحول نعمت‌ها را می‌دید و بایستی از تعلق‌ها می‌رهید، ولی هنگام ابتلاء و دارایی آن را اکرام و احسان حساب می‌کرد و هنگام ابتلاء و تنگ دستی و سختی آن را اهانت و خواری می‌شمرد و در هر حال که می‌باخت و از هدف دور می‌ماند و از راه و از رفتن چشم می‌پوشید در حالی که در هر دو مرحله ابتلاء بود و فرصت بود تا او با شکر و با صبر حرکت کند ولی او به طغیان و فساد و یا یأس و بدبینی گرفتار شد و ماند و گنبد و گندانده نعمت‌ها را به مصرف رساند و نه به کار گرفت و نه دل را از تعلق‌ها برید و برای رفتن آماده شد تا آن هنگام که تحول جهان و ظهور و حضور حق و فرشته‌ها را می‌بیند و جهنمی را که ساخته بود برایش می‌آورند، در این هنگام به یاد می‌آورد و به هوش می‌آید و از غفلت جدا می‌شود. ولی این یادآوری و تذکر در این هنگام چه سودی برای او دارد، «... انی له الذکری». [۸۰]. در آن روز قدر و اندازه و استمرار و دوام خویش و سرحد حیات و زندگانی خویش را می‌بیند و حسرت می‌خورد که؛ «یا لیتنی قدمت لحياتی». [۸۱]. در این روز کسی مثل او عذاب نمی‌بیند و در بند و گرفتاری نمی‌شنیند و یا این که کسی مثل خدا عذاب نمی‌کند و گرفتار نمی‌سازد... در آن روز آن‌ها که از تکیه بر نعمت‌ها و توکل بر طاعت‌ها و حالت‌ها و از خوف زوال نعمت، و از خوف پاداش و از خوف دوری راه و کمی توشه، رهیده‌اند و به اطمینان تام و تمام رسیده‌اند، مخاطب محبت او می‌شوند و با رضا و رضوان در [صفحه ۷۵] جمع عباد او داخل می‌شوند و در بهشت او نه بهشت حور و قصور راه می‌یابند؛ «یا ایتها النفس المطمئنة، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه، فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی». [۸۲]. آن‌ها که بر سر پیمان و عهد ایستادند و وفا کردند و کم نگذاشتند، با وفای خدا پاداش گرفتند و جام سرشار را نوشیدند و ما که خدا پیمانی را و عهدی را و تعهدی را از ما ندید و جز فسق و سرکشی از ما نیافت و به گلاویه حکایت کرد؛ «ما وجدنا لا کثرهم من عهد ان وجدنا اکثرهم لفاسقین»، [۸۳] ما آن چنان رنج و عذاب می‌بریم که کسی نبرده و آن چنان گرفتار و دربند می‌شویم که کسی نگردیده... چون کسی مثل ما از حجت‌ها چشم‌پوشیده و بر نشانه‌ها، غفلت نورزیده و از یقین‌ها روی‌تافت و همین برای عذاب ما بس که وفای او را می‌بینیم و جفای خود را شهود می‌کنیم. چه قدر به ما نزدیک شده و با بلاء ما را به راه کشیده و ما از او دور شده ایم و از شکسته شدن بت‌ها نالیده ایم. به جای این که از شکسته شدن بت‌ها درس بگیریم و بر روی موج خانه نسازیم، از شکستن بت‌ها رنجیده ایم و از او بر آشفته ایم... که مگر جز ما کسی نداری که کوزه اش را بشکنی و بزمش را خراب کنی و دلش را بسوزانی. در این شب تاسوعا همتی تا جفا کم کنیم و به وفای عباس زنده شویم و با ولی خود همراه بمانیم و امان شمر را نخواهیم و از جام فرات لب‌تر نکنیم... که اگر وفا کردیم ما را به برادری می‌گیرند و فاطمه ما را فرزند خویش می‌خواند. [صفحه ۷۶] امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌گوید: «کان لی فیما مضی اخ فی الله و کان یعظمه فی عینی صغر الدنیا فی عینه». [۸۴] برادری که در چشم علی بزرگ می‌شود، کسی است که دنیا در چشم او کوچک شده باشد و از جرعه‌ی دنیا دست شسته باشد، که می‌تواند بگوید: «یا ابا ادرک اخاک...». [صفحه ۷۷]

### فائزین و خائضین

شب دهمبسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائکالا اصحاب الیمین فی جنات یتسائلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر. قالوا لم نک من المصلین... و کنا نخوض مع الخائضین [۸۵]. الهیکم التکاثر... امشب شب عاشورا است. از همین چشم‌های سنگی ماه می‌توانی هزار راز بخوانی. این خیمه‌های مبهوت است و آن سراپرده‌های پر از غوغا. این زمزمه‌ی سرفرازان وفادار است و آن هم عربده‌ی از دست رفتگان گرفتار... این طرف بلاء است و عشقی و قرب و صوال، و آن

طرف فتنه است و خوض و فرورفتن و بازی و تکاثر است و لهو و فراموشی... ما باید داستان خودمان را در گروه مفتون ها و فتنه بازها دنبال کنیم و در آن ها بازی و خوض و تکاثر و نمایش و غفلت و فراموشی مسؤولیت خودمان را ببینیم. امشب می خواهیم از فتنه ها، از فائزین و خائضین از سربر آورده ها و از فرورفته ها، از رویدن و بالیدن و از خشک شدن و سوختن، از بازی و سرگرمی و [ صفحه ۷۸ ] فراموشی از جد و اجتهاد و مسؤولیت و اشتغال و حضور و دیدار دنیاهای دور و آتش های پنهان، بگویم و از سوره‌ی تکاثر و از خودمان که مخاطب این سوره هستیم، حرف بزنم. از خودمان که نعمت ها را برای نمایش نگه می داریم و در اختیار ولی نمی گذاریم، در حالی که می توانستیم جلوتر از زهیر بیاییم و پیش از مطالبه‌ی امام و خواستن او، خودما را بر او عرضه کنیم و حتی با محبوب ها و عزیزانمان به اردوی حسین علیه السلام کوچ کنیم. مگر نه این که ما در راه دنیا و بت ها سبقت می گیریم و به پیشواز می رویم. در سوره‌ی مدثر می خوانیم، «کل نفس بما کسبت رهینه، الا اصحاب الیمین». [۸۶] آدمی که از نعمت ها مصرف کرده و از آن حاصلی به دست آورده، در گرو کسب و درآمدهای خود است، که هرگونه تصرف در امکانات بیرون و در نیروهای خود، انسان را وام دار و بدهکار می سازد و گرو می گیرد... که همه جز اصحاب یمین و یا سابقین و سبقت گرفتگان مسؤول هستند و گروگان هستند. این دو دسته از نعمت ها، دنیایی دیگر ساخته اند و با دنیا آخرت را خریده اند و خود را آزاد کرده اند. «الناس فی الدنیا رجلان: رجل باع فیها نفسه فابوقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها...». [۸۷] آدم ها در دنیا دو دسته هستند، یکی خود را فروخته و زنجیری و گرفتار کرده است و دیگری خود را خریده و آزاد ساخته است. اگر در این دنیا را کد بمانی و کاری نکنی در واقع خودت را بد مصرف کرده ای [ صفحه ۷۹ ] و این کسب، گروگان دارد و اگر اقدام کنی و فعالیت کنی و در نعمت ها تصرف کنی، باز هم وام دار هستی که هم نیروی خودت و هم نعمت ها و امکانات را باید جوابگو باشی، «... کل نفس بما کسبت رهینه». پس کوشش های تو، تو را به گروگان می دهد مگر این که با آن چه که به دست آورده ای بتوانی خودت را آزاد کنی و از اسارت بیرون بیاوری و مقتصد یا سابق بشوی، که در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی فاطر آمده: «ثم اورثنا الکتب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر» و در سوره‌ی واقعه آمده: «و کنتم ازواجاً ثلاثه... فاصحاب الیمینه... و اصحاب المشئمه... و السابقون» [۸۸]. اصحاب یمین از مجرم ها می پرسند: «ما سلککم فی سقر» [۸۹] چه چیز شما را به آتش کشید و سلوک شما را جهنمی کرد... و جواب می شنوند که جدایی از نماز و جدایی از احسان و خوض و فرورفتن و تکذیب روز دیگر و روز پاداش، ما را گرفتار کرد و از نصرت خدا هم محروم ساخت که او به رسولش دستور می دهد؛ «ذره‌م فی خوضهم» رهایشان کن این ها فرورفته اند و نمی خواهند سر بر دارند و آن چه آن ها را به فرورفتن کشیده همان خصلت بازیگری آن هاست؛ «یلعبون». [۹۰]. آدمی که بازیچه یا بازیگر یا تماشاچی می شود و از میدان جدیت و مسؤولیت بیرون می آید ناچار به هر چه روی بیاورد در آن فرومی رود و از آن ملعبه می سازد حتی اگر به قرآن و نماز روی بیاورد با قرآن بازی می کند و با خدا و دین خدا بازی [ صفحه ۸۰ ] می کند. در واقع از بازیگری دست نمی کشد، فقط بازیچه هایش را عوض می کند. در برابر خائضین، فائز و سر بر آورده از مرداب است که از دنیا بزرگ تر شده و تمام کارهای دنیایی او و تمامی کارهای طبیعی و عادی او بار و معنای دیگری یافته است که در طرحی دیگر به کار رفته است و با جهتی دیگر همراه شده است. این ها اگر چه به نعمت ها مشغول هستند ولی شهد و حاصل آن را برمی دارند و به منزل خود بازمی گردند؛ «نعم العبد انه اواب». [۹۱] سلیمان با تمامی نعمت هایی که کسی به آن سطح نرسیده همراه است، از خدا خواسته؛ «هب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی»؛ [۹۲] به من ملک و امکانی عنایت کن که پس از من هیچ کس سزاوار آن نباشد... سلیمان با این همه امکان، آنجا که خداوند کارنامه اش را مهر می کند، می گوید: «نعم العبد...» خوب بنده ای بود، «انه اواب»؛ او بازگشت داشت. می گویند اواب لقب زنبور عسل است که می رود و بازمی گردد و از نعمت ها حاصل برمی دارد. اگر در نعمت ها فرو می رفتند و از آن حاصلی نمی آوردند... از گرو بیرون نمی آمدند و از اسارت نجات نمی یافتند. آدمی به خاطر بازی و لعب، خائض می شود و بازگشت و رویش را فراموش می کند. آدمی با لعب و بازی



به تکاثر و جمع آوری و نمایش نعمت ها می پردازد تا آن جا که افتخارش در صدای سگ و پشم گربه و قرآن خواندن بچه و گل زدن از چند متری و... می ماند. آدمی با تکاثر و زیاده طلبی و جمع آوری نعمت ها و نمایش آن ها از مقصد، از راه، از رفتن، جدا می شود و این همه را فراموش می کند [ صفحه ۸۱ ] که می فرماید: «الهیکم التکاثر». تکاثر شما را به لهو و سرگرمی می کشاند و به فراموشی کشید. لعب بازی است ولی لهو سرگرمی است و بازی، با اندام است ولی لهو با دل و ذهن و حضور و شهود توست. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی ۲۲۱ در توضیح همین سوره می گوید، تا آن جا که این تکاثر و زیاده طلبی و نمایش شکل می گیرد و تا آنجا این فراموشی گسترده می شود که حتی با مرده ها و از دست رفته ها به افتخارات خویش روی می آورد و جمعیت و عده‌ی خود را به رخ می کشد و حتی به دیدار و زیارت قبرها می آید. قبر و مرگ و جدایی که باید شور رفتن و کوچیدن را ساز کند، برای این ها که بازی و سرگرمی تمام وجود آن ها را گرفته و زیاده طلبی آن ها را در خود فرو برده، می شود اسباب بازی و سرگرمی و وسیله‌ی نمایش و افتخارات. می گوید تکاثر شما را مشغول کرد تا آن جا که به دیدار قبرها و شمارش مرده ها رفتید. نه این که تکاثر شما را مشغول کرد تا این که خودتان به قبر و مرگ خود رسیدید... از مرگ به زیارت قبرها تعبیر نمی شود... آن هم توضیح امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است. آن گاه از این سرگرمی بازمی دارد و سه مرتبه ردع و بازداشت دارد؛ «کلا، ثم کلا». در این سه مرحله می توان غفلت از مقصد و از راه و از رفتن را در نظر گرفت و به دو مرتبه‌ی علم و شهود توجه داشت: علم الیقین و عین الیقین، که این دو مرتبه به زودی حاصل می شود گرچه تا به حال نشده باشد، «سوف تعلمون». و اثر این علم و آگاهی حتی در حد علم الیقین، شهود جهنم و آتشی است که [ صفحه ۸۲ ] از عمل و حالت ما سر برمی دارد و با دست ما ساخته می شود؛ «لو تعلمون علم الیقین لثرون الجحیم». [۹۳]. یقین هم بر شهود اثر می گذارد و هم مصیبت های دنیا و بلاء آن را سبک می سازد که در مناجات خمسۀ عشر می خوانیم: «و اسئلك من الیقین ما تهون علی مصیبات الدنیا و تجلو به عن بصیرتی غشوات العمی» از تو می خواهم یقینی که رنج های دنیا را بر من سبک کند و پرده‌ی کدوری را از بصیرت و بینش من کنار بزند تا بتوانم با دنیا‌های دیگر رابطه داشته باشم و ادامه‌ی کارها و حاصل حالت های خودم را ببینم که پس از این دیدار مسؤلیت از نعمت ها و امکانات، جلوه و نمایش آن را کنار می زند و انسان را از تکاثر و زیاده طلبی و جمع آوری نعمت ها، به کوثر و بهره برداری از آن می رساند. چون می یابد که نعمت ها ملاک ارزش و افتخار نیست و چون به اختیار ما نبوده، افتخار ما نخواهد بود. و اساس مسؤلیت انسان بر همین توانایی استوار است نه بر آگاهی چون از تو می پرسند که چرا آگاه نشده ای در حالی که می توانستی و چرا اقدام نکردی با آن که امکانش را داشتی. چون در امکانات تو دیگران سهم داشته اند و در منافع و سود دست های تو هم شریک بوده اند. با این توجه به نعمت و با این درک از مسؤلیت، دیگر نه افتخار و نمایش و تکاثر شکل می گیرد و نه انتظار مطالبه و بازخواست، که تو باید بار خودت را به جایگاهش برسانی و نامه‌ی هر کس را به صاحبش بسپاری. با این توجه به [ صفحه ۸۳ ] مسؤلیت است که می خواهی آن چه از صاحب نعمت، در نزد تو مانده به مأمّن و حصن منتقل کنی و از خطرات برهانی و از فتنه‌ی نعمت ها و فرورفتن در آن نجات یابی و از بازی ها و ملعبه ها بر کنار بمانی که دنیا راه است و تو باید سالک باشی و باید در این فرصت کم، گام های بلندی برداری و از تمام امکانات در طرح استفاده کنی، که مانع ها زیاد هستند و بت ها بی شمار و بر فرض که از نفس و شیطان و دنیا و حرف های مردم بگذری و به توحید و حکم خدا برسی و با ذکر و رویش همراه بشوی، باز هم خطر در کمین است و خوض و فرورفتن در حالت ها و عمل های شیرین و اشک های گرم، می تواند دام راه باشد و تو را از رفتن بازدارد و به خود مشغول سازد، که در اذان پس از چهار تکبیر بر بت های بزرگ، نوبت تکبیر بر این دام های ابلیس می رسد. [۹۴]. نکته ای که باید توجه داشت همین است که خوض و فرورفتن حتی همراه یقین هم اتفاق می افتد که در سوره‌ی مدثر، مجرمین می گویند و در آن آیه‌ی «و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا»، [۹۵] شاهد هستیم. و با داستان رجم شیطانی که به شهود رسیده بود و دیده بود آشنا مییم. ذکر مستمر می تواند ما را از خوض و فرورفتن برهاند و همین است که نماز نور

چشم اولیاء است و همین است که حسین علیه السلام یک شب فرصت می‌خواهد تا جام پر کند و دمام بنوشد و همین است که برای آن صحابی بیدار در ظهر عاشورا [ صفحه ۸۴ ] دعا می‌کند که خدا تو را از نماز گزاران قرار دهد. خدایا ما را از کسانی قرار بده که نعمت‌های دنیا آن‌ها را مفتون و سرگرم نساخت و از نصرت ولی و امام زمان جدا نکرد... که پیشاپیش امام خویش ایستادند و در آخرین لحظه‌های زندگی از حجت خدا شهادت بر وفا و سرشاری و نصرت و جلوداری را به جان خریدند و از جهان پر کشیدند. اللهم اجعلنا مع الحسين و اصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين عليه السلام. اللهم اجعلنا عندك وجيها بالحسين عليه السلام. اللهم اجعلنا لك من الشاكرين. [ صفحه ۸۷ ]

## حق و شبهه

## روز حسین

محرّم ۱۳۷۳ شب اول بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك و اناخت برحلك لا يوم كيومك يا ابا عبدالله [ ۹۶ ]. روز حسین علیه السلام مانند ندارد و بی‌مانندی و برکت عزیز این روز در حجم مصیبت و عظمت مصیبت نیست که ما می‌بینیم در این سال‌های نزدیک و دور چگونه بزرگانی مثل مرحوم شیخ جعفر شوشتری و یا مرحوم آیتی و یا تربتی و یا راشد و یا مطهری و دیگران و دیگران، از برکات این روز دل‌هایی را زنده کرده‌اند و برای تمامی روزهای صبر و استقامت، مبارزه و جهاد، و مصیبت و بلا و شهادت و تسلیم، و رضا و فناء از روز حسین علیه السلام الگو گرفته‌اند و نشان آورده‌اند. با این توجه باید بینیم که روز حسین علیه السلام برای امروز ما که روز انتظار و استقامت و تهیه و توطئه است، چه الگویی دارد، که در روایت آمده: «یوئنون للمهدی سلطاناً». [ ۹۷ ]. در این روزها که روزهای شبهه و وسوسه و جذب‌ها و فتنه‌ها، و ترس و هراس و [ صفحه ۸۸ ] سرگردانی و دربدری و سر به دامان گذاشتن و بر هر دری کوبیدن است، چگونه از حسین علیه السلام الگو بگیریم و از یاران او که به محل امن رسیدند و مرکب خوابانندند، و با این دو خصوصیت: «حلت بفنائك و اناخت برحلك»، [ ۹۸ ] سزاوار سلام خدا و سلام انبیاء و سلام ملائکه و سلام اولیاء او شدند که؛ علیکم منا جمیعاً سلام الله ابداً ما بقیت و بقی اللیل و النهار... [ ۹۹ ] همان‌طور که بارها مطرح شده باید در تاریخ هم با نگاه تطبیق داخل شد تا عبرت گرفت و به بصیرت رسید و گرنه فقط سرگرمی و اشتغال است و تعجب و سردرگمی که شبهه آن قدر سنگین است که می‌بینیم کسانی را که نامه نوشته بودند و با مسلم بیعت کرده بودند و با او نماز گزارده بودند، آن قدر امان نداد که تا صبح کنند و همان شبانه مسلم را رها کردند و کوفه‌های کوفه را بر تنهایی و غربت مسلم و بر قساوت و بی‌وفایی خود شاهد گذاشتند. آیا روزهای ما همین خصوصیت شبهه و تردد و بازگشت و بریدگی و سرگردانی و ترس و هراس و وادادگی به هر کس و ناکس را با خود ندارد؟ ما می‌بینیم که چگونه مردان راه نشستند و بازگشتند و خود فروخته سر بر هر دامانی گذاشتند و با هر طاغوت و پفیوزی پیمان بستند و به حکومت خدا و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پشت کردند و از زندگی و مرگ محمدی گریختند. همان‌طور که وحشت از لشکر شام و طمع گندم ری و فریب و نیرنگ ابن زیاد، [ صفحه ۸۹ ] خیلی‌ها را در تاریخ از حسین علیه السلام و عاشورا و کربلا جدا کرد و از برکت روز حسین علیه السلام محروم گرداند. وحشت از قدرت و ابر قدرت امروز که نظم نوین را فریاد می‌زند و قدرت و صنعت و علم و ثروت و رفاه و لذت را یدک می‌کشد و از تمامی راه‌های تبلیغی و رسانه‌های جهانی و ماهواره‌های مسلط و تصویرهای مسموم بهره می‌برد، وحشت و طمع از این قدرت‌ها و وادادگی در برابر آن‌ها و سر نهادن بر فرمان آن‌ها و بریدن از دین و از حسین زمان و ولی عصر (عج)، از وحشت اهل کوفه کم ندارد. و راستی که برکت روز حسین علیه السلام می‌تواند، ما را به بیداری بکشانند و با یارانی که در محاصره افتاده‌اند و انتظارهاشان به ناامیدی رسید و هیچ کس به یاری آن‌ها نشتافت تا آن‌جا که در روز تاسوعا دوست و

دشمن تنهایی را باور کرد و دشمن تصمیم به تمام کردن کار گرفت، با یارانی که بدون انتظار نتیجه و با یقین به شکست این گونه استوار ماندند، با این یاران و اصحاب حسین علیه السلام به مقایسه بکشاند. ما می بینیم که آن ها در محاصره و ضعف بدون امید به نصرتی و ناصری و بدون انتظار نتیجه و چشم داشت از پیروزی و مزد و سپاس و ستایشی اقدام کردند و بر یکدیگر سبقت گرفتند... و در این طرف می بینیم که ما در برابر ولی عصر و امام زمان (عج) از یاد او غافل و از مشکلات مبارزه و رنج های او فارغ هستیم و در میان اشتغالات شلوغ و [ صفحه ۹۰ ] لهو و لعب های خودمان برای او جایی نگذاشته ایم و اقدامی نمی کنیم و هزار توجیه داریم و دستاویز بدی های افراد و بی اعتنایی دوستان را و یا خوبی حریفان و نظم و انضباط و قدرت و سرعت و صنعت و ثروت و رفاه و سرخوشی های بی امانشان را داریم. این نکات معلوم می تواند معادله‌ی مجهول ما را کشف کند و معرفت و محبت و نیت و سبقت و مسارعه را برای ما مفهوم و مقبول و محبوب و مطلوب نماید تا بتوانیم نام اصحاب حسین علیه السلام را بر زبان بیاوریم و با یاد آن ها خود را زنده نگه داریم و برای ولی عصر (عج) که وحدت و غربت را دارد و قساوت و نخوت معاصر و ابر قدرت ها را می بیند و غفلت و فراغت و تسویف و لغو و لهو ما را تجربه می کند، نور چشم و قدرت دست و سرعت قدم و عده و عده باشیم. ما پس از تجربه های مکرر و سرگردانی بر در خانه های قدرت و ثروت، اگر در فناء حسین علیه السلام محلی بگیریم و در این وسعت حلول کنیم، و اگر در کاروان او رخت بیفکنیم و مرکب بخوابانیم، می توانیم حلاوت امن و لذت سلام خدا و سلام انبیاء و سلام ملائکه و سلام اولیاء را ذوق کنیم و بچشیم و می توانیم در این روزهای شبهه و فتنه و انتظار و ترس و یأس و رجعت و بازگشت، همراه هدایت و بینات و فرقان حسین علیه السلام و فرزندان او استوار و ثابت قدم بمانیم و با هر نعیق و فریادی راه عوض نکنیم و از خط بیرون نزنیم. لا یوم کیومک یا ابا عبدالله. [ صفحه ۹۱ ] برکت روز حسین علیه السلام می تواند در این روزهای سخت هم، چراغ ما باشد و سفینه‌ی ما باشد... روشنی و سیر را در این دریای تاریک و طوفانی، کشتی شکستگان غنیمت می دانند... شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبک باران ساحل ها [ صفحه ۹۲ ]

### شبهه ها و فتنه ها

شب دوم بمسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ابا عبدالله... ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه شبهه و فتنه چه بدعت ها و انحراف ها که نیاورده و چه سنت هایی را که نشکسته و چه لباس های حقی که بر تن باطل نکرده است. از همان روزهای اول همین شبهه بود که دست رسول صلی الله علیه و آله را بست و کار علی علیه السلام را به بن بست کشاند و با اسم جوانی و عدالت، کرد آن چه کرد. و در روزهای جمل و صفین و خوارج باز همین شبهه باعث شد که با توجه به رجال و قراء و حفاظ قرآن و یا ازواج رسول صلی الله علیه و آله و یاران رسول صلی الله علیه و آله و یا قرآن بر روی نیزه ها و یا عبادت ها و شب زنده داری ها از علی علیه السلام روی برگرفتند و به دیگران پیوستند. همان طور که در روزهای مجتبی علیه السلام همین شبهه بود که ذلت را به امام حسن علیه السلام نسبت داد و خنجر در پای او گذاشت. و باز همین شبهه بود که یاران مسلم و جمعیت طالب را حتی یک شب امان نداد، که از قبل بشیر بن نعمان و سپس ابن زیاد با عنوان حفظ امت و تسلیم در [ صفحه ۹۳ ] برابر خلیفه و خون مسلمین و لشگر شام و گندم ری، خون ها را ریخت و حرمت ها را شکست و از هیچ گمان و سوء ظنی نگذشت. و تا امروز هم همین شبهات است که آب را گل آلود می کند تا فتنه ها و جاذبه ها و تهدیدها و تطمیع ها زمینه پیدا کنند، تا مادران و عروسان و وسوسه گران بتوانند یاران مسلم را و بیعت کنندگان با امام زمان را از یکدیگر و از ولی جدا سازند. شبهه زمینه ساز فتنه است و فتنه ها عامل بدعت و انحراف. در شبهه از ابهام در اعتقاد و بینش آغاز می کنند و با هجوم به ارزش ها و اهداف و با زیر سؤال بردن روش ها و مایوس کردن از نتیجه ها و حتمی کردن شکست و زبونی، کار بازگشت و وادادگی و تسلیم و ذلت پذیری را آسان می نمایند. در فتنه ها از نقطه ضعف ها و از طمع ها و ترس ها و تهدیدها و جلوه ها و جاذبه ها با گرفتاری ها و درگیری ها محتمل و متیقن استفاده می

برند. و با این هر دو، کار به آن جا می کشد که از دین و سنت کنار می کشی و با بدعت و انحراف کنار می آیی و می توانی شیاطین و طاغوت ها را تحمل کنی و نمی توانی به خدا و رسول و اولیاء او سر بسپاری که دزدگی و خستگی و یأس از نتیجه و یا رنج از روش ها و ناراحتی از برخوردهای بد هر کدام می تواند به تنهایی انسان را بر دین بشورانند. وای به هنگامی که این عوامل با هم جمع بشوند و تبلیغات وسیع هم، همه را زیر پوشش بگیرد و فشارهای اقتصادی و اجتماعی توان و روحیه را بشکند و نقطه ضعف ها در برابر آفت ها و میکروب ها آسیب پذیر شود و آن چه که [ صفحه ۹۴ ] با دست دشمن ممکن نبود با دست دوست عملی می شود. که قلعه های محکم از درون فتح می شوند و دشمن شکست خورده از بیرون، جبهه ها را به داخل می کشد و در تاریکی به مقصود راه میبرد که، «والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات»، [۱۰۰] آدم ها در کنار شبهه و ابهام، زودتر صید می شوند و در تاریکی و ابهام ارزش ها، زودتر خودفروشی و دین فروشی شکل می گیرد. و این داستان را تو امروز شاهد هستی که چگونه ضعف ها و سستی ها جای خود را به عصیان و نفرت و حتی کفر و بازگشت می سپارد و چگونه از برخوردهای بد دوستان و جاذبه های مطلوب دشمنان دستاویزی برای ارتداد و بازگشت و یا تردد و حیرت و یا درگیری های روحی و جنگ و جدال اعصاب و یا بی خیالی و روزمرگی فراهم می شود تا آن جا که حال شنیدن و حوصله ی گفت و گو و حتی درد دل باقی نمی ماند چون دیگر امید نتیجه و انتظار حاصلی نیست... من معتقدم که دنیا طلبی و فتنه ها و بازیگری های یکدسته به توزیع غلط امکانات و در نتیجه به استدعای رفاه و تقاضای امکانات و دستیابی به وسط لحاف انجامیده و معتقدم که این برخوردهای غلط عامل این مشکلات شده است، ولی این اعتقاد را هم دارم که مرض، بیش از آن که به میکرب و عامل خارجی مربوط شود به استعداد و آمادگی و ضعف ها و آسیب پذیری خود ما باز [ صفحه ۹۵ ] می گردد و همین است که در این شب ها به تحلیل این ضعف ها و بررسی راه حل ها و علاج ها روی آورده ایم تا با این بازسازی بتوانیم در هر موقعیتی خوب موضع گیری کنیم، و در برخورد با شبهه و فتنه و وسوسه و بدعت، همراه نور و هدایت و بینات و فرقان بتوانیم مسلط و سالم و بهره مند باشیم. حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه ی آخری که بر روی سنگ خواندند از اشتیاق به یارانی می گویند و اشک می ریزند که، «رکبوا الطریق و مضوا علی الحق»، که، «تلوا القرآن فاحکموه و تدبروا الفرض فاقاموه... و ثقوا بالقائد فاتبعوه...» [۱۰۱]. حضرت در این بیانات از حق و هدف و از طریق و راه و از قائد و رهبر و از آداب و فقه حرکت گفت و گو دارند. با توجه به این مطالب و همراه این بینات و با دستیابی به یک میزان مشخص و فرقان حاکم، می توان از بند شبهه رهید و زمینه ی فتنه را ضعیف کرد و از انحراف ها و بدعت ها رها شد... هدف، راه را مشخص می کند و خصوصیات رهبر را نشان می دهد و آداب حرکت و فقه راه رو را مفهوم و مقبول و مطلوب می سازد. هدف، راه، قائد، و سنت و ادب حرکت، چراغ روزهای شبهه و مرکب در هنگام هجوم فتنه و امواج سهمگین آن هستند. ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة. [ صفحه ۹۶ ]

## حق معیاری متشابه

### اشاره

شب سومبسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ابا عبد الله الحق اوسع الاشیاء فی التواصف. [۱۰۲]. الحق کله ثقیل، و قد یخففه الله علی اقوام طلبوا العاقبة فصبروا انفسهم، و وثقوا بصدق موعود الله لهم. [۱۰۳]. هدف با حق مشخص می شود. با این بینة، ابهام بینش و ارزش و روش برطرف می گردد. ولی داستان حق، خود داستان عجیبی است. حق در گفت و گو وسعت دارد و هر کس با این عنوان به کارهایش می پردازد. حتی ستمکاران برای خود بر اساس حقی که می بینند اقدام می کنند و در خلیج و یا سوماتالی دست به کار می شوند. این حق بر اساس منافع توضیح می یابد همان طور که می توان آن را بر اساس هوی و قرارداد هم توضیح داد. و می توان

بر اساس اقدار و اندازه‌ها و مصالح و مفسادی که مستقل از درک انسان وجود دارند و واقعیت دارند آن را مشخص نمود. [ صفحه ۹۷] اکنون این سؤال هست که این چه معیاری است که خود این گونه آشفته است و یا چگونه می توان تشابه این معیار را مرتفع کرد؟ در کلام علی علیه السلام در نهج البلاغه آمده بود که؛ «انما سمیت الشبهه شبهه لانها تشبه الحق». [۱۰۴] می فرماید: شبهه به این خاطر شبهه نامیده می شود که شبیه حق است و این گونه مشابهت باعث می شود که معیارهای تقلبی بر اساس هوی و منافع یا قراردادهای تحمیلی شکل بگیرند. حقوق در تحول خود از مبانی غریزی به طبیعی و به منافع مشترک و به قراردادهای روی آورده، ولی این قراردادهای و عهود هم مبنای محکمی نیست چون قراردادهای بر اساس شرایط و پشتوانه‌ی قدرت و سلطه شکل می گیرند. چه بسا عادلانه و یا جهت دار و یا درست و مناسب نباشند. باز در نهج البلاغه آمده که اگر حق یک دست و صریح باشد و یا باطل مشخص و آشکار باشد فتنه شکل نمی گیرد. استیلاء و تسلط شیطان در لحظه ای است که، «یوخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان! فهنالک یتولی الشیطان علی اولیائه» [۱۰۵]. این مشابهت نقطه‌ی هجوم شیاطین و دستاویز سیاست بازهاست. از خوشایندها، از مقبولات، از چشم پرکن‌ها، راه را می بندند و تو را گمراه می کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث می فرماید: «یا حارث انک لم تعرف الحق فتعرف من اتاه»، می فرماید: تو آدم‌ها را ملاک گرفته‌ای و از مجهول آغاز کرده‌ای. داستان این است که حارث می خواهد از نصرت علی کناره گیری کند و [ صفحه ۹۸] همچون سعید بن مالک و عبدالله عمر بماند و می گوید تو خیال می کنی که من اصحاب جمل‌را، قاریان قرآن و یاران رسول و ازواج او را بر ضلالت می دانم و این جاست که علی علیه السلام می فرماید: حق را بشناس تا آدم‌ها را بشناسی و بدانی چه کسی از راه حق آمده است، و می گوید این دو نفر حتما گرفتارند، چون باید باطل را می کوبیدند و حق را یاری می کردند و در کناره گیری حتما گرفتار این دو گناه شده اند. می بینید که چگونه از راه رجال و آدم‌ها و از راه عافیت طلبی و امنیت و سلامت، شیخون می زند و همان طور که بشیر بن نعمان خطبه می خواند از اختلاف و خون ریزی و هجوم بر خلیفه‌ی مسلمین، شبهه را پیش می آورد و به فتنه‌ها و بدعت‌ها زمینه می دهد و همین شبهه و فتنه مانع از وفاء خواهد بود. سعید بن عبدالله و عمر بن قرظۀ، که در ظهر عاشورا در جلو تیرها ایستادند و بر زمین افتادند، در آخرین لحظه به حسین علیه السلام می گفتند: «اوفیت یا بن رسول الله؟ فقال نعم انت امامی فی الجنة»، [۱۰۶] تو در بهشت هم جلودار من خواهی بود. [ صفحه ۹۹]

## مفهوم و مبنای حق

### اشاره

شب چهارم بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائك و اناخت برحلك قال ابو عبدالله الحسين عليه السلام: يا ايها الناس ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لاهله تكن ارضى لله عنكم و نحن اهل بيت محمد اولى بولايه هذا الامر من هؤلاء المدعين ما ليس لهم و السائرين فيكم بالجور و العدوان... [۱۰۷]. و در منزل بيضه از رسول الله صلى الله عليه و آله نقل می کند که «قال من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناكثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله يعمل فى عباد الله بالاثم و العدوان، فلم يغير عليه بفعل و لا - قول كان حقا على الله ان يدخله مدخله.. و انا حق ممن غير...» [۱۰۸]. قال الله تبارك و تعالى و لوا تبع الحق اهوائهم لفسدت السماوات و الارض... [۱۰۹]. در مفهوم حق، ثبات، و هدف و جهت و صحت و عدل، لحاظ شده است. حق در برابر زایل، در برابر باطل و لغو، در برابر غلط و در برابر ظلم آمده است. [ صفحه ۱۰۰] این مفهوم گسترده، که مبنای جهت، و شکل و روش را در بر می گیرد، این مفهوم معیار و میزانی است که باید شبهه را بردارد و فتنه را بشکافد. این مفهوم با آدم‌ها، با ذوق‌ها، با هوس‌ها، شناسایی نمی شود. این امری که بر جهان و جامعه و انسان بال گسترده، چگونه می تواند تابع هوس‌ها و خواسته

های یک شخص با یک ملت باشد؟ این حق اگر بخواهد تابع اهواء باشد هستی و جامعه درهم می ریزد که خلقت، نظام و هدف و اجل و جمال دارد، اندازه دارد، و این اندازه ها، حدود و حقوق را می سازد؛ «کل شی خلقناه بقدر...» [۱۱۰] هر چیز همراه اندازه ای است که حد برخورد را مشخص می کند. اگر این ظرف، این کودک، این حادثه اندازه ای داشته باشد، ناچار حدی خواهد داشت که بیشتر یا کمتر از آن را نمی توان تحمیل کرد که افراط و تفریط دو شکل تجاوز و ظلم است. پس ناچار باید حد نگه داشت و به حق رسید. این گونه حق مستقل از ذهن و معرفت انسان تحقق دارد تا چه رسد به احساسات و هوس های او. مبنای حقوق اسلامی نه غریزه و طبیعت و نه قراردادهای و نه منافع مشترک، که همین اقدار و مصالح و مفسدات است. البته اعتباریاتی می تواند گذشته از اقدار و مصالح و مفسدات بر اساس فواید شکل بگیرد و این قراردادهایی که بر اساس فواید و در ظرف آزادی و اختیار و آگاهی و انتخاب آدم ها شکل می گیرد اگر با اقدار و مصالح درگیر نباشد، اعتبار [صفحه ۱۰۱] شرعی هم دارد. اما آن جا که وجود سلطه و یا پرده‌ی جهل در میان باشد، قراردادهای ارزشی ندارند، که سیاست بازها آموخته اند چگونه فقر و ثروت و قدرت و ضعف را به پشت مرزها بکشانند. و آموخته اند که تعارض فقر و ثروت و استکبار و استضعاف اگر به پشت مرزها و در منطقه‌ی شمال و جنوب راه نیابد، چگونه شیرازه‌ی کارها از هم می باشد.

### اثم و عدوان

آن چه امروز این ستمگران سرشار و ثروتمندان تجاوزگر را فرصت داده، همین شیره مالی های داخلی و رهبری های برون مرزی و ایجاد اختلاف و درگیری و حمایت از مهره های دست نشانده و نفوذ در جمعیت های به ستوه آمده است که این همه در زیر پوشش تبلیغات و هجوم و سوسه های غفلت، عمر بیشتری یافته و حالت احتضار طولانی تر گرفته است که در بیان حسین علیه السلام هم هست، این ها با اثم به عدوان تداوم می دهند و با جور به عدوان می پردازند. «يعمل بالاثم و العدوان» و «السائرین بالجور و العدوان». آن چه که باعث می شد تا در برابر حکومت علوی به بدعت ها و تبعیض ها و اتراف و اشرافیت متوسل شوند، همین نکته است که اثم و جور، زمینه را آشفته می کند و علی علیه السلام که به قدرت می رسد یا باید این اثم و جور را بپذیرد که دیگر علی علیه السلام نیست و یا درگیر شود که ناچار می شود که باز هم مسلط نیست بخصوص آن جا که معاویه ها سال های سال مسلط شده باشند و با امکانات بسیار به جمع آوری نیروها و سیاست بازهای حرفه ای [صفحه ۱۰۲] پرداخته باشند و سران را خریده باشند. راستی که نقشه ها حساب شده هستند. با اثم و گناه زمینه‌ی عدوان را فراهم می کنند و با جور و تبعیض مهره های خود را می کارند و تو مجبوری که از ریشه ها شروع کنی و از اعماق سر برداری... هر چند که زمان ببرد و هر چند که سنگین باشد که، در زمینه‌ی اثم و گناه و جور و تبعیض نمی توان به حکومت علوی رسید که می فرمود: «أطلب النصر بالجور»... [۱۱۱] چگونه با پای باطل به سوی حق می توان رفت و چگونه با جور و ستم به پیروزی می توان رسید؟؟ اگر می بینی که گردنکشی به عده ای امکان می دهد که بخورند و بنوشند و آزادی می دهد که بکنند هر چه می خواهند، در واقع از همین قانون استفاده می کنند که با اثم به عدوان زمینه می دهند و با آزادی بی ضرر به فشارها و تجاوزهای خویش راه می یابند؛ «يعمل بالاثم و العدوان». این ها با اثم و عدوان عمل می کنند و با جور و عدوان سیر می کنند و سلوک می کنند و سیاست می کنند. و سلام خدا بر حسین علیه السلام و بر علی علیه السلام که این بازی ها را می بینند و این پیچیدگی ها را می شناسند و می شناساند و از هدف ها تخفیف نمی دهند و با تمامی رنج ها از سنت چشم نمی پوشند و حتی با پای باطل به سوی حق نمی روند و از جور برای پیروزی خود وسیله نمی سازند. هر چند که در نگاه محدود عده ای متهم به خیال و رؤیا شوند و متهم به بی سیاستی و بی کفایتی شوند و متهم به ضعف و عجز و جهل شوند، که معیارها برای کسی که تمام راه را می بیند و برای [صفحه ۱۰۳] تمامی روزهای انسان برنامه می گذارد، با دیگرانی که بیش از سلطنت نمی خواهند و بیشتر از امروز را نمی شناسند، تفاوت خواهد داشت. این ها نمی توانند از حقی، از

نظامی، از اهدافی که شناخته اند، به خاطر هوس‌های خود و یا دیگران چشم‌پوشند، که حتی تو هم با شناختی که از خاک و زباله و کثافت‌ها داری و تجربه‌ای که از دست و پاهای قطع شده داری، با این حد از معرفت، به اندازه و نظام‌ها و جهت‌ها و هدف‌ها، با همین حد از معرفت، به فرزند محبوبت اجازه نمی‌دهی که در خاک بغلطد و از راه چشم‌پوشد، حتی اگر بر تو بشورد... [ صفحه ۱۰۴ ]

## مجاری حق

### اشاره

شب پنجم‌السلام علیک یا ابا عبدالله... اللهم اجعل لی مع الرسول سیلا [۱۱۲]. ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق و اجل [۱۱۳]. انزلنا علیک الكتاب بالحق [۱۱۴]. یا داوود انا جعلناک خلیفه... فاحکم بین الناس بالحق [۱۱۵]. تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق [۱۱۶]. خلقت و هستی، و کتاب و وحی، و حکومت و حکم، هر سه همراه حق و یا بر اساس حق است. با تفکر در ادراکات حضوری انسان و قدر و استمرار و ارتباط وجودی انسان، به چهار وجه، حق و اجل و نظام و جمال در هستی راه می‌بریم. هدفداری و مراحل و قانونمندی و زیبایی جهان را حتی همراه این همه درد و رنج، و این دود و خون، و این همه ظلم و فساد، احساس می‌کنیم، چون زیبایی به معنای ذوقی و خوشایندی نیست که به معنای تطابق و هماهنگی انسان و جهان است و بافت [ صفحه ۱۰۵ ] جهان و ساخت انسان با حرکت و صیوروتی هماهنگ است که دردها و رنج‌ها تازیانه‌ی سلوک آن هستند و تغییر و تحول و حزن و رنج و ترس و هراس عامل حرکت و انگیزه‌ی بی‌امان سیر و شتاب. با این توضیح در خلقت جهان و انسان و روابط مضاعف این دو، ضرورت وحی و کتاب مطرح می‌شود و نارسایی‌ی غریزه و فکر و تجربه و عقل و فلسفه و قلب و عرفان، به وحی می‌انجامد و حکم و حکومت را به دنبال می‌آورد. و با این نگاه تناقض‌های چهارگانه‌ی دین با دین، [۱۱۷] و دین با عقل [۱۱۸] و دین با واقعیت [۱۱۹] و دین با علم، [۱۲۰] جواب می‌یابند. [۱۲۱]. و بر این اساس و با این معیار حق است که اهداف، شکل می‌گیرند. اهدافی بالاتر از امن و رفاه و رهایی، و عظیم‌تر از آزادی و عدالت و رفاه و آگاهی و تکامل، که، «سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشده». که انسان شکوفا و تکامل یافته تازه می‌تواند در دو جهت عالی‌تر یا پست‌تر مصرف شود و این است که رشد و خسر، دو بعد کمال آدمی است و این است که عامل رهایی از خسر و زیان، ایمان و عمل و توأسی به حق و توأسی به صبر قلمداد می‌شود. [ صفحه ۱۰۶ ] آن‌جا که رسول خدا؛ صالح علیه السلام تمامی این آرمان‌های امروز ما را به زیر سؤال می‌برد که رهایی در نظام امکان ندارد، و رفاه با تحول مستمر در انسان و در طبیعت امکان ندارد، و امن حتی همراه امکانات و جنات و زروع و بیوت امکان ندارد، که آدمی زندگی چهار فصل را شهود کرده و در امروز او گذشته و آینده حضور دارد و این خود آگاهی و مرگ آگاهی، امن نمی‌دهد، که تو می‌دانی، تو یا بهار رفتنی هستی و از تمامی امکاناتی که صنعت پیشرفته برای تو آماده ساخته جدا شدنی هستی. و همین است که باید رهایی به عبودیت پیوند بخورد و آدمی از آزادی هم آزاد باشد و همین است که باید رفاه از کثرت نعمت، به کثرت خیر انتقال یابد و به کوثر روی نماید. و همین است که باید از امن و اطمینان نعمت، به اطمینان به قدر برسد، که در این دعا آمده؛ «اللهم فاجعل نفسی مطمئنه بقدرک راضیه بقضائک». [۱۲۲]. و نکته‌ی لطیف این آموزش در این است که راحتی و رضا و امن آدمی با امکانات و دنیای خارج تأمین نمی‌شود که نوع نگاه و موضع‌گیری ما می‌تواند به ما رنج و راحت را منتقل نماید، که؛ «لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما أتاکم» [۱۲۳] رفت و آمد امکانات نباید رنج و فرح را به دنبال بیاورد. می‌بینی که چگونه نگاه حق در این مفهوم گسترده، در جهان و جامعه و انسان [ صفحه ۱۰۷ ] و اهداف و آرمان‌ها اثر می‌گذارد و تحول ایجاد می‌کند. تحولی که رؤیایی و ذهنی نیست بل بر اساس واقعیت متحول جهان و حالت‌های متحول انسان استوار است که در

این دنیای متحول این گونه استواری و ثبات، شدنی است، که در دنیای متغیرها، روابط ثابت وجود دارد؛ «حول حالنا الی احسن الحال»؛ آن جا که با توجه به ساخت و بافت انسان، آدمی نمی تواند تمام موقعیت ها را در دست بگیرد، می تواند موضع گیری ها را در دست داشته باشد که این واقع بینی، آدمی را به این مرحله می رساند که با ذهنیت و با زاویه‌ی دید و برخوردش، با بدها، خوب برخورد کند و از رنج ها راحتی بردارد. تأثیر حق بر اهداف و بر نوع نگاه و برخورد، تأثیری تا این حد عمیق است و ناچار کسانی که می خواهند همراه رسول راه رو باشند باید از این اعماق ریشه بیرند، و گرنه در راه می مانند و از رسول جدا می شوند. یک تعبیر این است؛ «اجعل لی الی الرسول سیلا»، و یک تعبیر این که؛ «اجعل لی مع الرسول سیلا». [۱۲۴] گاهی می خواهیم به رسول راهی از طاعت و محبت داشته باشیم و گاهی می خواهیم همراه رسول بمانیم و از او جدا نباشیم. این همراهی نیاز به وحدت هدف و هماهنگی در اهداف و آرمان ها دارد، و گرنه آن جا که تا سطح پایین تری را طالب باشیم، ناچار با رسیدن به همان سطح از رسول جدا می شویم و از او عقب می مانیم. علی علیه السلام می فرماید: «دعونی و التمسوا غیری فانا مستقبلون امراله وجوه و الوان لا [ صفحه ۱۰۸ ] تقوم علیه القلوب و لا تثبت علیه العقول». [۱۲۵] می فرماید: مرا رها کنید که ما رو به هدفی داریم که دل ها و اندیشه تاب آن را ندارد. و می فرماید: «انی اریدکم لله و انتم تریدوننی لانفسکم»؛ [۱۲۶] من شما را نه برای خودم و نه برای خودتان که برای خدا می خواهم در حالی که شما مرا برای خودتان خواستار هستید. می بینید که از دنیای شما بر نمی دارم و همچون عثمان سر در میان ثروت ها و اموال نمی گذارم، پس به من روی می آورید... ولی فکر کنید من که از خود دریغ می کنم و بر خودم نمی بخشم، چگونه به شما خواهم بخشید و برای شما خواهم گذاشت. [۱۲۷]. عمق این کلام در هنگامی دیگر شاید درک نشود و شعاری و تکراری و خستگی زا باشد اما اکنون می تواند احساس شود که با تلقی از حق در هستی و در انسان و جامعه و در دین، نمی توان آدمی را حتی برای خودش خواست که او فرزند راه است و نمی تواند در راه بماند و به سنگ ریزه های زیبا و منظره های فریبا دل خوش نماید که اگر ماند تازیانه های رنج و شکستن بت ها را خواهد چشید و این رنج را زیبا بخواد یا نخواهد تجربه خواهد نمود... حق اهداف را می سازد، اهدافی بالاتر از آزادی و عدالت و عرفان و تکامل... و آرمان هایی واقعی تر از رفاه و امن و رهایی.... [ صفحه ۱۰۹ ]

## دستاوردهای حق

### اشاره

شب ششمبسم الله الرحمن الرحيم اجعلنا مع الحسين و اصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين عليه السلام ذلك بان الذين كفروا اتبعوا الباطل و ان الذين آمنوا اتبعوا الحق من ربهم. [۱۲۸].

## سؤال ها

سؤال این است که: ۱- آیا این اهداف بالاتر، تحقق پذیر هست؟ (بینش) ۲- آیا کاربردی و ارزش آفرین هست؟ (ارزش) ۳- آیا جواب گو و روش ساز هست؟ (روش) ۴- شکست های تاریخی و اجرایی تا امروز از چه حکایت دارد؟ ۵- آیا این اهداف دینی برفرض تحقق با اهداف انسانی و معمول تفاوتی خواهد داشت؟ یعنی در نحوه‌ی مدیریت و مهندسی اجتماعی، در نحوه‌ی برنامه ریزی، در نحوه‌ی تشکل و سازماندهی و در نحوه‌ی تربیت و سازندگی... با این جریان های [ صفحه ۱۱۰ ] شرقی و غربی و با این مدیریت های اروپایی و آسیایی جنوب شرقی، تفاوت دارد...؟ ۶- و در صورت تفاوت، تاب مقاومت و برخورد و کارگشایی را دارد؟ این سؤال های اساسی است که بسیاری از متفکران را به مذهب حداقل کشانده و آینده‌ی دین را در دنیای ارتباطات و عصر



اشتغال علم، در معرض تهاجم و ضعف نشان داده و به مشکلات دین و علم و مشکلات دین و منطق و مشکلات دین با دین اشاره کرده است و تا این جا آمده که در کلام جدید صحبت از تعصب مذهب بی جاست. مذهبی همین که موهوم نباشد و معقول قلمداد شود، برایش کافی است. مفید بودن و یا ضرورت داشتن خیلی بلند پروازی است. دیگر نباید انتظار داشت که مذهب تنها راه باشد. همین که به عنوان راهی معقول پذیرفته شد، کافی است.

## پاسخ‌ها

۱- با توجه به ساخت جهان چهار فصل و متحول، و با توجه به انسان فراباش از لحظه که حزن گذشته و خوف آینده را یک جا دارد، و با توجه به قدر و استمرار و ارتباط مضاعف و پیچیده‌ی انسان با جهان، که لا اقل احتمال استمرار و روابط پیچیده‌ی او مطرح است... با این توجهات است که می‌یابیم امکانات غریزی، علمی تجربی، عقلی [صفحه ۱۱۱] فلسفی، قلبی عرفانی، کفاف روابط محتمل این وجود بزرگ‌تر از هفتاد سال و بیشتر از این دنیای رحم و دنیای خاکی را، نمی‌دهد. با این محدودیت امکانات و وسعت روابط و استمرار حتی محتمل و مظنون، ضرورت وحی و کتاب و مذهب مطرح می‌شود، و همین جاست که هر معرفت‌شناسی نمی‌تواند بر کنار از اعتقاد به ضرورت و یا عدم ضرورت داخل بحث بشود و توصیف کند و به صورت گزاره‌های شرطی دل خوش نماید... که باید مسأله‌ی روابط و استمرار و ناتمامی امکانات آدمی به صراحت قبول یا رد شود و هر معرفت‌شناسی با یک فرض پذیرفته، ادامه بدهد. با این همه به این نتیجه می‌رسیم که اهداف دینی ضرورت دارد و اما تحقق این امر ضروری به عهده‌ی کسانی است که ضرورتش را ایمان آورده‌اند... تحقق این هدف ضروری را باید در باغ دست‌های خود جست و جو کنیم. نکته‌ی اساسی در همین است که اگر ما شروع نکردیم و قدم بر نداشتیم، ناچار نظام و قانونمندی انسان و جهان به این طرف خواهد آمد و ظلم مملو، زمینه ساز قسط کامل خواهد شد که در بطن تاریکی چراغ‌ها بارور می‌شوند. ۲- بی‌شک این ذهنیت، زاویه‌ی دید و شکل برخورد و موضع‌گیری را متحول خواهد ساخت که قدر به معنای اندازه و ارزش و برنامه آمده است. و با توجه به قدر انسان و با تحول این تلقی از انسان که در سطح دهان کش آمده تا روده‌های که تا نهان گاه آدمی ادامه دارند، با دگرگون شدن این تلقی ناچار آدمی به کم قانع نمی‌شود، حتی دنیا را با گنجایش او نیست که هیچ، بهشت هم منزل اوست نه [صفحه ۱۱۲] مقصد او... درک ما از اندازه‌ی استعدادها حتی انفجار این استعدادهایی که در سطح معرفت هم نیامده‌اند، آدمی را به غیب این عالم می‌خوانند و او را آرام نمی‌گذارند که سر بر می‌دارد و از پنجره‌ی افلاک به بیرون چشم می‌دوزد... این قدر و اندازه، ارزش‌های جدید می‌آورد و آن چه تا دیروز برای تو مهم بود و اشک و لبخند به دنبال می‌آورد برایت به حقارت می‌رسد. و این تحول در اندازه و ارزش، برنامه ریزی جدیدی را می‌طلبد که احتمال استمرار و ارتباطهای پیچیده، در برنامه ریزی اثر می‌گذارد. ۳- اگر در حس و احساس و وهم و تخیل و تفکر و تعقل تو، آموزش جدید، حیاتی تازه آورد، ناچار با تحول در مبانی و مقاصد، شکل کار و روش کار هم متفاوت می‌شود و طرز نگاه و برخورد و رفت و آمد و دوستی و دشمنی و گریه و خنده عشاق از جایی دیگر الهام می‌گیرد. ۴- شکست‌ها آموزگار نقطه‌های ضعف هستند و در نگاهی دیگر، تو شکست و پیروزی را باید با اهداف بسنجی. اگر دین آمده باشد تا انسان‌ها همگی خوب بشوند و ساخته و پرداخته گردند، ناچار شکست خورده است. اما اگر آمده باشد تا امکان خوب شدن را فراهم کند و زمینه‌ی انتخاب را بسازد و در برابر خط حاکم، خط دوم را بکشد و «هدیناه النجدین» را تحقق بخشد، دیگر شکستی نیست. ۵- آن اهداف جامعه‌ی انسانی را در سطح یک دامپروری بزرگ قرار می‌دهد و [صفحه ۱۱۳] تمامی علم و صنعت را تا این حد از توسعه می‌آورد و با این فرهنگ همراه می‌سازد. اما هدف دینی به خاطر بن بست این هدف‌ها آدمی را از بن بست تکرار می‌رهاند و از شهود به وسعت غیب راه می‌دهد و این چنین آدمی حتی خوردن و خوابیدنش جهت دارد و شکل خاص دارد و معنا دارد، که اهداف و مقاصد و مبانی و پایگاه‌ها، بر شکل و بر روش کار اثر می‌گذارند. مدیریت و رهبری با

دگرگون کردن تلقی انسان‌ها از خویش و با تربیت مهره‌های کارآمد و جاسازی آن‌ها کارش را شروع می‌کند و اگر درگیر شدند و نگذاشتند، دوباره از صفر آغاز می‌کند و شتاب نمی‌کند که طاغوت را نابود کند که می‌کوشد تا زمینه‌ها را بردارد. حسین اگر بتواند یزید و یا معاویه را ترور کند مادام که جامعه تحمل او را ندارد، کاری از پیش نمی‌برد و همین است که حسین شروع نمی‌کند که دیدیم حتی آن‌ها که از یزید بریدند به حکومت علوی و امام سجاد نپیوستند که؛ «ان امرنا صعب مستصعب». [۱۲۹]. و در برنامه ریزی طرحی دارد که حتی شیطان در آن مزاحم نیست. و در تشکل و سازمان، مقصود پیشرفت کار نیست که هر کس باید با کارش پیشرفت کند و با بینات و کتاب و میزان همراه باشد. و در تربیت برای این نوع برنامه ریزی و تشکل، اقدام می‌کنند و رنجیرها را برمی‌دارند و بارهای سنگین را کنار می‌گذارند و با شناخت به عشق و با عشق به عمل و در هنگام عمل با بلا و فتنه‌ها، سالک را به عجز خویش می‌رسانند و با [صفحه ۱۱۴] عشق و عجز او را به مقصد راه می‌دهند.... مدیریت دینی و برنامه ریزی و تشکل و سازماندهی در مبانی و مقاصد و در روش‌های تربیتی که بر اساس بینات و کتاب و میزان است و از داغ کردن و بغل کردن و شاخ و برگ بستن، به روشنگری و پا دادن و انگیزه دادن و ریشه دادن روی آورده، با جریان‌های معاصر متفاوت است و اگر تفاوتی میان مدیریت ژاپنی و آمریکایی و یا اروپایی است در مبانی و مقاصد و در روش‌های تربیتی نیست که تفاوت‌ها در شگردهای مدیران و طرز برخورد آنان و شرکت با همراهان است. ۶- بار دیگر به داستان انسان و بن بست‌های موجود و ضرورت مذهب اشاره می‌کنم که مذهب نه یک راه بهتر که تنها راه است. و آدمی اگر بخواهد برای تمامی وجود خود در تمامی طول راه خود و در تمامی دنیاهای خود برنامه‌ای داشته باشد، ناچار از این گرایش و محتاج این روش‌های دینی است. و باز تکرار کنم که ضعف دین داران و نقطه‌های غرور و وابستگی و زمینه‌های شکست، باید آموزگار کسانی باشد که ضرورت راه و ضعف رهروان را دیده‌اند و نمی‌توانند درجا بزنند و نمی‌توانند که بی‌امکان به راه بیفتند که باید عده و عده بسازند و برای عبور از عقبه‌ها و گردنه‌ها آماده شوند و خیال نکنند که شیب موافق، همیشه مددکار است که در هنگام درد و رنج و بروز گردنه باید موتورهای روشن شود و انگیزه‌ها جان‌دارتر شود و انتظار مزد و سپاس از دل برود... و تازه خوف و ترس از کاری که مطابق استعداد و توان تو نبوده و یا بر فرض تطابق با توش و توان تو، برابر با مقصد و مطلوب تو نبوده، این دو ترس در جان تو بنشیند، [صفحه ۱۱۵] که به شهادت سوره‌ی هل اتی بدون ایثار و بدون چشم داشت مزد و سپاس و بدون این دو خوف از کارهای ناقص و یا کارهای تمام ولی نامطابق و نابرابر با مطلوب تو [۱۳۰] که بالاتر از بهشت و بیشتر از قرب و تا حد رضا و رضوان است که بشارت این سوره بدون این همه مدحی نیست و امضایی بر کارنامه‌ی ما نمی‌نشیند. [صفحه ۱۱۶]

## اهداف امام حسین

### اشاره

شب هفتمبسم الله الرحمن الرحيمالذین كفروا و صدوا عن سبيل الله اضل اعمالهم. والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم كفر عنهم سيئاتهم و اصلح بالهم ذلك بان الذین كفروا اتبعوا الباطل و ان الذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم... [۱۳۱]. تا به حال از مفهوم، از اساس و مبنا و از مجاری و حوزه‌ها و از نتایج و دستاوردهای حق گفت و گو کردیم و دیدیم که حق به هدف و برنامه ریزی و مدیریت و تشکل و تربیت دینی جدیدی راه می‌یابد. امشب می‌خواهم از مجموع بیانات امام حسین به اهداف او توجه کنیم، که شهادت است، که اصلاح است، که امر به معروف و نهی از منکر است، که تشکیل حکومت است... و بازمی‌خواهم به خودمان و اهدافمان در این مقطع و به نیازهای این اهداف و به تبعات و گرفتاری‌های این اهداف پردازم و سپس به مطالبی در مورد قائد و رهبر و طرق و راه و سنت و فقه و آداب حرکت، اشاره نمایم... [صفحه ۱۱۷]

## پیامدهای حق و باطل

پیش از بررسی این دو مطلب از اهداف حسین و اهداف خود ما در امروز، می‌خواهم به بعضی دیگر از تبعات حق و باطل، گذشته از مطالب سابق بازگردم که در این آیات از سوره‌ی محمد آمده است. کفر و جلوگیری از راه خدا باعث گم شدن اعمال و بن بست و بی حاصل ماندن کارهاست و ایمان به غیب و به الله و به معاد، ایمان به وحی و به حقی که بر رسول نازل شده باعث تمامیت اعمال ناتمام و ناقص و حتی کفاره و جبران بدی‌هاست و از این گذشته باعث اصلاح التهاب روحی و فراغت بال و اصلاح درون است. و آن گم شدن و بی حاصل ماندن عمل در کافر و این تمامیت و جبران و فراغت و اصلاح در مؤمن به خاطر این نکته است. «ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل و ان الذین آمنوا اتبعوا الحق». [۱۳۲] این دستاورد به خاطر تبعیت از باطل و تبعیت از حق است. و این حاصل به خاطر هم سویی با جهت و هماهنگی با نظام و همراهی با روش‌ها و سنت‌ها و آداب و احکامی است که این فراغت و شهامت و راحتی را به دنبال می‌آورد و حتی در متن بحران آرامش را می‌سازد که می‌فرماید: «أولسنا علی الحق... قال اذا لا نبالی». [۱۳۳]. علی اکبر در برابر آماده باش پدر این گونه می‌گوید: اگر ما بر حق باشیم و در راه باشیم دیگر باکی نیست... که این بشارت جبران و این اصلاح روح و روان، ضامن [صفحه ۱۱۸] اجرایی این اهداف سنگین و این راه‌های جان سوز توان سوز تنها و غریب است.

## تحلیل

کلمات حسین، آمادگی برای شهادت و حفظ حرمت حرم و امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت و جلوگیری از بدعت‌ها و اقامه‌ی سنت و امامت و تشکیل حکومت هست. بعضی خیال می‌کنند که باید به یکی از این اهداف روی آورد و از میان این‌ها با تعارض و ترجیح انتخاب کرد. همان‌طور که یک دسته گذشته از این‌ها معتقد هستند که حسین برای کاری نیامده بود و هرگاه اجازه می‌دادند باز می‌گشت و حتی پس از شهادت تمامی یارانش آماده بازگشت و انصراف بود. با آن‌چه که در این شب‌ها مطرح کردیم، می‌توانیم به راحتی تمامی این احتمالات را جمع کنیم که اعتقاد به حق ناچار اهداف حکومت و برنامه ریزی و شکل و سازمان و تربیت نیروهای مناسب و جایگزین کردن آن‌ها را به دنبال می‌آورد. وضع امامت و اعتقاد به امامت از این همه جدا نیست، و در هنگامی که عده و عده فراهم نشده باشد و تلقی آدم‌ها از خود عوض نشده باشد و مهره‌ها فراهم نشده باشد و در جایگاه خود ننشسته باشد، طبیعی است که دیگر مبارزه و درگیری ادامه نیابد و حتی پس از شهادت کسانی که خیری در عیش بعد از آنان نیست، دوباره باز گردد و زمینه‌ها را فراهم نماید... امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امر امت و محو بدعت و اقامه‌ی سنت و امامت و تشکیل حکومت، این‌ها با یکدیگر تعارضی ندارند، که تمامی این‌ها موضوع و زمینه دارند و در یکدیگر نهفته هستند. [صفحه ۱۱۹] همان‌طور که خروج از مدینه به خاطر فرار از بیعت و خروج از مکه به خاطر حفظ حرمت و آمادگی برای شهادت و زیر بار بیعت یزید و ذلت نرفتن، انتخاب‌هایی هستند که در هر کدام از این شرایط با حساب و سنجش به دست آمده‌اند. در صورتی که زمینه عوض شود و شرایط متحول شود، بازگشت و انصراف صورت می‌پذیرد و این انصراف، انصراف از تشکیل امامت و برنامه ریزی‌های بعدی برای حکومت علوی و اسلامی نیست. کسانی که طالب حکومت اسلامی یا رهبری معصوم و ولایت انسان کامل هستند و کسانی که با توجه به حق و به ساخت جهان و انسان، هدف‌هایی در سطح آزادی و عدالت و آگاهی و تکامل و رفاه و امن و رهایی را کافی نمی‌دانند و با واقعیت انسان و جهان هماهنگ نمی‌بینند و معتقد هستند که هدف‌ها بالا-تر و حوزه‌ی حکومت گسترده‌تر از هفتاد سال است و در این حوزه و با این اهداف، چاره‌ای جز حکومت خدا و محمد صلی الله علیه و آله و معصوم نیست و دیگران باید به این جریان دعوت کنند و برای این هدف زمینه ساز باشند، کسانی که این

هدف و این روش و این راه و رهبری را انتخاب کرده اند، ناچار باید برای دو چیز آماده شوند: ۱. تأمین نیازها ۲. تحمل تبعات و لوازم و رنج های سنگین، که طبیعی این اهداف بلند و خواسته های سنگین است. ۱- این حکومت و این هدف، زمینه‌ی تربیتی، معرفی و محبتی می خواهد. عده و مهره های کارساز می خواهد. عده و امکانات می خواهد و طرح و نقشه و در نتیجه جایگزین شدن در مواضع کلیدی و جایگاه های حیاتی را می خواهد. و در مرحله‌ی تربیت باید به سنگینی اهداف و مراحل تا هدف و نیازها در هر [ صفحه ۱۲۰ ] مرحله توجه داشت. همان طور که باید به حوزه های کار و میدان های مبارزه و آفت های این میدان ها و مصونیت در برابر آن ها پرداخت و از ظرفیت و ظرافت بهره گرفت و از کید و مکر دشمن نهرا سید و از استمرار برخوردها نرنجید و باید آماده‌ی شروع جدید و آغاز روز به روز بود و از برخوردهای بد دوستان بازنگشت و دل پر کینه نمود که حساسیت شرایط ناچار اختلاف دیدها و عمل ها و بدبینی ها و خشونت ها را طبیعی می سازد و در این شرایط حساس طبیعی نفی توقع برای اثبات تحمل، ضروری است. ۲- این تفکر و این بینش، صف و درگیری دارد و درگیری چهره های گوناگون و لوازم متعدد دارد. برخورد با منافع دشمن، ایجاد تعارض و درگیری میان آنها و بهره برداری از نقطه های ضعف و اختلاف ها، ضروری و لازم است. نمی توان با دشمن در خانه خود جنگید که باید او را در خانه اش درگیر کرد و باید نقطه ضعف هایش را فشار داد. اگر ما معتقد هستیم که هدف داری و قانونمندی وجود دارد و اگر معتقدیم که راه، فقط یک راه هست، دیگر از قوت های دشمن هراسی نیست که این نیروها در بن بست انفجار می آورد و با شتاب زیادتر به درگیری و برخورد شکننده دچار می شوند. برای کسی که از راه بیرون رفته، تو بیشتر از سقوط و برخورد و درگیری، عذابی نخواهی داشت. [ ۱۳۴ ]. البته دشمن که با قدرت و صنعت همراه است و با ثروت های ما به فقیر کردن [ صفحه ۱۲۱ ] ما می پردازد و از کیسه‌ی نفت و امکانات ما خرج می کند و از ما غرامت می گیرد و بازار صنایع نظامی و غیر نظامی خویش را از رکود نجات می بخشد، این دشمن از تجربه ها و بن بست تجربه ها و راه ها و فرارها غافل نیست که او هم به قانون اختلاف و نقطه ضعف و درگیری آشناست و می داند که چگونه باید جبهه های جدید باز کرد و در برابر جلوه های دنیا و جاذبه های جنسی و نقطه ضعف های جوانان و پیرمردان، برنامه ریزی کرد و از فشارها چند ساله و برخوردهای دنیا طلبانه و توزیع غلط امکانات و بهره مندی چشم گیر مسئولان و برداشت های وسوسه انگیز اجاره نشین های فارغ و کاخ نشین های شبکه دار و خودخواه، به استدعای رفاه و لذت و عصیان و نفرت دامان زد و نوارهای سکس را از داخل تهیه کرد و به خارج فرستاد و با عطش این نسل سرکش آتش ها پیا پیا کرد. این تجربه های مکرر به دشمن هم آموخته که نقطه ضعف های ما، او را از هجوم بی نیاز می کند که یک لعبت زیبا به من اعتنا ندارد و به من هجوم ندارد ولی نقطه ضعف من و شهوت سرکش من مرا آرام نمی گذارد و حتی در دوره‌ی اقتدار اندلسی من، مرا به زنجیر می کشد تا چه رسد به دوره‌ی گرفتاری های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روانی من. در هر حال با تمامی این رنج ها و مشکلات نمی توان از رفتن چشم پوشید و بازگشت که در نهایت باید از شکست درس پیروزی گرفت و نقطه ضعف ها را پر کرد و از یک سوراخ دوبار گزیده نشد که: لا یسلع المؤمن من جحر مرتین... [ ۱۳۵ ]. [ صفحه ۱۲۲ ]

### خصوصیات رهبر

شب هشتمبسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ابا عبد الله الفلعلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و الاخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله [ ۱۳۶ ]. گفتیم که از هدف و از قائد و از طریق و از سنت و ادب حرکت، گفت و گو می کنیم تا در این روزهای شبه و فتنه به نور و سفینه ای برسیم... خصوصیات رهبر و قائد را از دو راه می توان به دست آورد؛- توجه به اهداف.- توجه به حوزه های حکومت و گستردگی آن. ۱- حکومت های امروز از سطح پاسداری و حفاظت مرزها تا سطح پرستاری و بهداشت و مسکن و آموزش و پرورش آمده اند و سواد و دانش و صنعت و توسعه را در نظر دارند، ولی بینش انسان و ارزش او را

کاری ندارند و نمی‌دانند که چگونه تلقی آدم را عوض کنند تا جامعه‌ی انسانی را از سطح یک دامپروری مدرن بالا بیاورند. [ صفحه ۱۲۳] اما ما با این هدف بالاتر به تشیع گره خورده ایم و این بینش و آموزش بنیادی را از حاکم توقع داریم و با همین توقع و انتظار است که دیگران را کنار گذاشته ایم و لعن کرده ایم، که این لعن ریشه در این ظلم بنیادی و محرومیت از آموزش و بینش دارد، و گرنه عمر را در تاریخ با هر کدام از حکام بسنجیم از آن سرفرازتر است. این توقع آموزگاری و بینات، ما را از خاک نشین معصومین ساخته حتی اگر شهربانویی نبود و ارتباط نژادی هم نبود، که امامت را خون و نژاد و تبار نمی‌سازد و همین است که تمامی فرزندان یک امام سزاوار نیستند و معیار در گمان‌های سعید نفیسی و علی دشتی نیست. ۲- انسان فرزند هفتاد سال و محدود به دنیا نیست و حاکمی می‌خواهد که در مجموعه‌ی عوالم انسان، راهنمای او باشد، حاکمی که تمام راه را بشناسد و از تمامی جاذبه‌ها آزاد باشد که این آزادی و آگاهی، عصمت را تفسیر می‌کند و ملاک انتخاب حاکم را مشخص می‌سازد. حق و هدف به کتاب و قسط می‌رسید و حاکمی را مطرح می‌کرد که مردم را برای خودش و حتی برای خودش نخواهد؛ «و الحابس نفسه علی ذات الله»، و خود را بر خدا وقف کند و این گونه دین را پاسدار باشد و به کتاب عمل کند. در هنگامی که معصوم را نپذیرفتند، کار فقیه این است که این زمینه‌ها را فراهم کند و به معصوم دعوت نماید و پرچم او را برافرازد که اگر پرچمی دیگر افراشت و به خود دعوت کرد، طاغوت است، و فقیه گذشته از آشنایی به شرایط اجتماعی و سیاسی و گذشته از آشنایی با زمینه‌های قدرت و شبکه‌های قدرت و روابط [ صفحه ۱۲۴] قدرت و گذشته از آشنایی با نیازها و انگیزه‌های مردم، باید نگهدار دین و خوددار و در راه معصوم و مخالف هوس‌های خویش باشد، که مدیریت دینی این‌ها را اضافه دارد. آشنایی با قدر در هستی و انسان و جامعه و در نتیجه اهداف بالاتر از عدالت و آزادی و آگاهی و تکامل و آشنایی و به کارگیری روش‌های سنگین تربیتی از بینات و کتاب و میزان و حلم و نرمش و ظرفیت و ظرافت و طرح جامعی که در آن شیطان هم مزاحم نیست. کسانی که خیال می‌کنند مدیریت دینی فقط بر اساس فقط حکم نه فقط دین و فقط با توجه به آموخته‌های مدرسه و با چشم پوشی بر روی واقعیات جهانی، اجتماعی و انسانی و با تنگ‌چشمی و حذف صف کشیدگان و چشم‌انتظاران و امتیاز خواهان، نه جذب و نظارت بر آن‌ها... و با کناره‌گیری از صحنه‌ی جهانی و انزوای سیاسی نه دخالت در بینش توده‌ها و ایجاد صفوف تازه در جوامع مسلم و غیر مسلم و ائتلاف‌های جدید و بهره‌برداری از اختلاف‌های ضروری اروپایی، آمریکایی، آسیای جنوب شرقی که تضاد منافع آن‌ها را تشدید کرده است، کسانی که خیال می‌کنند مدیریت دینی این‌گونه محدود و چشم‌پوش و تنگ‌چشم و منزوی است، نه دین، نه جهان و نه انسان را شناخته‌اند و نه برای بن بست این انسان سرکش و این دنیای پیچیده و قانونمند حرفی و همتی دارند. مدیریت دینی با دگرگون کردن تلقی توده‌ها از خویش و با تربیت مهره‌های کارآمد و جایگزین کردن آن‌ها می‌تواند از استبداد و اضمحلال برهد، که فاشیسم در این بی‌خبری همراه با جایگزینی مهره‌ها شکل می‌گیرد و اضمحلال در این [ صفحه ۱۲۵] آگاهی بدون مهره‌های کارآمد و کارساز و جایگزینی آن‌ها آغاز می‌شود. ما باید در نگاه سیاست‌گزار و برنامه‌ریز امروز استعداد و پیچیدگی انسان و گستردگی عوالم مطنون و محتمل این انسان را جا بیندازیم و به سرچشمه‌های قدرت و روابط قدرت در جوامع گوناگون با ساخت عشیره و قبیله‌ای و با شهری - کشاورزی و یا شهری - دامداری و یا شهری - صنعتی، با خصوصیت مذهب و سنت، و یا فاقد این هر دو، بازگشتی محققانه نه تقلیدی داشته باشیم تا بتوانیم مکانیزم و ارگانیزم و بالاتر ترکیب و تبدیل و رهبری جریان‌های ساده و پیچیده را با این تحقیق بنیادی تحلیل کنیم و داستان حکومت دینی و اسلامی و ولایت فقیه را با این تحلیل بفهمیم و داستان استبداد و اضمحلال و فاشیسم و آزادی سیاسی را پشت سر بگذاریم. [ صفحه ۱۲۶]

### سعی و سرعت و اعتدال

شب نهم شب تاسوعا بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبد الله يهدي الى الحق والى صراط مستقيم. [۱۳۷]. اليمين و الشمال

مضله و الطريق الوسطی هی الجاده، علیها باقی الکتاب و آثار النبوة، و منها منفذ السنه و الیها مصیر العاقبه... من ابدی صفحته للحق هلك... و كفی بالمرء جهلا ان لا یعرف قدره... [۱۳۸]. این خطبه به تمامی ربط قدر و حد - تقوی - و حق را نشان می دهد و از قدر و حد، افراط و تفریط و چپ و راست مشخص می شود. طریق، سیبل، جاده، این گونه به دست می آید. طریقی که بن بست سنت را می شکند و ناچار به آن باید بازگشت چون با توجه به جهت و قانونمندی، همه جا راه نیست و از هر جا و به هر صورت نمی توان رفت که، «من ابدی صفحته للحق هلك...» و «هلك من ادعی و قد خاب من افتری». [۱۳۹]. [صفحه ۱۲۷] در این خطبه آمده که، «حق و باطل و لكل اهل...». اگر باطل به حکومت رسیده و صاحب امر شده از پیش بوده و اگر حق کم و ناچیز بوده، همین است و امیدی هست. و کم می شود که آب رفته به جوی باز آید و جاهلیت بازگشته، از میان برود، جاهلیتی که به هما صورت هنگام بعثت رسول بازگشت. در این خطبه، هم ربط طریق به قدر و حق، و هم آداب و فقه حرکت و هم حد وسط افراط و تفریط در هم تنیده می شود، که سعی و سرعت و اعتدال، در طریق لازم است و تویی که نمی توانی فارغ باشی و احساس می کنی که با هر حرکت و کلام تو بهشت و جهنمی خلق می شود، نمی توانی بی خیال بمانی که؛ «شغل من الجنه و النار امامه...». و در این راه است که سعی و سرعت و اعتدال را می خواهند که سعی نسبت بازدهی بغا توانایی توست و سرعت نسبت سعی با زمان مناسب و مکان مناسب است. و اعتدال مراعات حد و قدر است که نسبت سعی و سرعت با قدر و حد است. این گونه جهت و حق، طریق را مشخص می کند و چپ و راست و لیبرال و رادیکال، نه با حرف و شعار که با حدود شناسایی می شوند و از افراط و تفریط در رابطه با کودک و بزرگ و دشمن و دوست و جاهل و غافل و هر موضوعی می توان به حد وسط رسید و قدر و حد را نگه داشت. و چه بسا که با افراط در یک موضوع به تفریط در موضوع دیگر همراه باشیم و در هر مسأله به گونه ای حد را شکسته باشیم و گاهی چپ و گاهی راست زده باشیم. [صفحه ۱۲۸] پس حد وسط و چپ و راست، از قدر و از جهت و از نظام و قانونمندی سر بر می آورد و طریق، این گونه مشخص می شود چه در روابط تربیتی و سازمانی و سیاسی و اجتماعی، و چه در برنامه ریزی و مدیریت و موضع گیری های گوناگون از خانه و مدرسه و مسجد و کارگاه و دانشگاه و اداره و جامعه و جناح بندی ها... از قدر به حذر و به تقوا می رسیم و این تقوا همان اسب راهواری است که رام است و لجام هم دارد و همین تقوا است که هیچ رویشی را عقیم نمی کند و هیچ روییده و زرع و کشتی را به خشکی نمی سپارد؛ «لا یهلك علی التقوی سنخ اصل و لا یظماً علیها زرع قوم...». [۱۴۰] راستی که چگونه طاعت و تقوا و اخلاق به سیاست و مدیریت و برنامه ریزی و به قدر و حد و حق گره می خورد و چگونه صف بندی های سیاسی به بینش و ارزش های بنیادی بازمی گردد. این خطبه ی کوتاه که اولین خطبه های علی پس از بیعت بر خلافت است این گونه از حق به قائد و از قدر به حد و تقوا و طاعت و به طریق وسط و به افراط و تفریط و چپ و راست، راه می گشاید همان طور که به سعی و سرعت و اعتدال و فقه حرکت و ادب سلوک اشاره دارد. به همین خاطر من به تمامی این خطبه تا آن جا که زمینه هست اشاره دارم چون حتی با همین اشاره ها شبهه و فتنه ی روزگار ما هم می تواند مشخص و مداوا شود و حد وسط و چپ و راست می تواند معرفی شود. می بینی که چگونه هدف و قائد و طریق و آداب حرکت، با قدر و حد و حق [صفحه ۱۲۹] گره می خورد و این گونه به وضوح و روشنی می رسد. هدف، با ثبات و جهت و نظام و عدل، مشخص می شد و قائد با توجه به اهدافی بالاتر از پاسداری و پرستاری و آرمان هایی بیشتر از آزادی و آگاهی و عدالت و تکامل و حوزه های گسترده ی وجود انسان و عوالمی که در پیش دارد و حتی احتمالاً در پیش دارد. با ملاک انتخاب آگاهی از تمامی راه و رهایی از تمامی جذبه ها، ملاک عصمت مشخص می شد. همان طور که طریق از حد وسط و از قدر و اندازه ها سر برمی داشت و روشن می گردید. همان طور که آداب حرکت و سعی و سرعت و اعتدال با همین نسبت ها به دست می آمد. و ما در مورد اصحاب حسین می بینیم که چگونه با سعی و سرعت و شتاب خود، چشم حسین را روشن کردند و چگونه در سخت ترین شرایط از حدود تجاوز نکردند و چپ و راست نزدند. حسین می گوید: «و لقد بلوئتهم فما وجدت فیهم الا شوس الاعمس یسعون بدمائهم دونی»، [۱۴۱] این سعی این

ها است. و می بینیم که چگونه پیش از عاشورا به حسین رسیدند و جلودار حسین. تصدیق وفای خود را از او گرفتند که، «هل اوفیت...»، و حسین هم به نگاه های مشتاق این جلودار خویش در نماز با تمام محبت چهره می سپارد که؛ «بلی انت امامی فی الجنة»، [۱۴۲] بله تو وفا کردی و حتی در بهشت هم تو جلودار منی... خیلی ها [ صفحه ۱۳۰ ] بعدها توبه کردند و خون دادند ولی نه در جایگاه خویش و در زمان و مکان مناسب و این است که حرارت آورد، نه حرکت... «ثبتنا مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون الحسین...». [۱۴۳]. «الهی الحقنا بعبادک الذین هم بالبدار الیک یسارعون و بابک علی الدوام یطرقون و ایاک فی اللیل والنهار یعبدون و هم من هیتک مشفقون...». [۱۴۴]. وفا این گونه با سعی و شتاب این ها ریشه گرفت و این وفا است که اخوت می آورد که ابوالفضل علیه السلام می فرماید: «یا ابا ادرک اخاک...». [۱۴۵]. [ صفحه ۱۳۱ ]

### شهود صحنه ها

شب دهم شب عاشورا بسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ابا عبد الله انی احسن الثناء و احمده علی السراء و الضراء. اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن وفقهتنا فی الدین و جعلت لنا اسماعا و ابصارا و افئدة و لم تجعلنا من المشرکین. اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی... [۱۴۶]. برای کسانی که سعادت حضور در صحنه هایی را نداشته اند، این امکان هست که با نیروی تأمل و خیال خود به بازسازی آن صحنه ها راه بیابند و با این اشراق و نور آن را شهود کنند. عامل این شهود و بیداری این حسن، در گرو عشق و اشتیاق و یا ترس و هراس و یا حسرت و احساس محرومیت است که باعث می شود تا محروم مشتاق، واقعه را در این ظرف بازسازی کند و در این فضا آن صحنه های مطلوب را شهود نماید... امشب شب عاشورا است و بازسازی این صحنه باعث می شود که هم جایگاه [ صفحه ۱۳۲ ] خویش را و رغبت و اشتیاق همراهی گروه های غالب و یا مغلوب را به دست آوریم و هم باعث می شود که در این فضا به عمق رخدادها و دستاوردهای هر طرف راه بیاییم و عظمت تصمیم ها و ارزش همراهی ها و تحلیل این نتایج بر ایمان مشهود مشکوف شود. در زیر نگاه ماه و در ابهام زمزمه‌ی فرات، در این شاطی و هم آلود، دسته بندی و لشکرکشی و اردوگاه هایی پهن شده است. این طرف حدود سی یا بسیت سواره و شصت تا صد پیاده و کمتر از صد نفر زن و فرزند را داریم که در چند خیمه درهم تنیده اند تا بهتر حفاظت شوند و از پشت خندق گذاشته اند تا هجوم را کنترل کنند و خیمه‌ی عشق را حفاظت نمایند. در این شب که عصر مهلتش را گرفته اند باید برنامه‌ی ماندنی ها را زینب به عهده بگیرد و پرواز رفتنی ها را حسین راه بیندازد. زینب را حسین از عصر امروز و اوایل امشب با خواب ها و شعرها به آن چه زینب هم حدس می زده و نمی خواسته به زبان بیاورد، می رساند و آماده می سازد، چه رساندنی و چه ساختنی که تمامی چشم ها و گوش ها و دل ها را گواه دارد. و اصحاب و اهل بیت را هم در چادر خویش جمع کرده و برایشان در ضمن چند جمله همه‌ی حرف ها را می زند... بهترین ستایش ها برای خداست چرا که با نگاه حسین می توان نعمت های نهفته در بلا را دید و شناخت که امام سجاد علیه السلام می فرماید: «اللهم اجعل شکری لک علی ما زویت عنی اوفر من شکری ایاک علی ما [ صفحه ۱۳۳ ] خولتني». [۱۴۷] سپاس در محرومیت ها بیشتر و وافرتر از سپاس در دارایی هاست، چرا که بلا- عامل آزادی و رهایی و نشان دهنده‌ی نقطه ضعف ها و آموزگار سلوک و شتاب و حرکت بی امان است، پس بهترین ستایش ها برای اوست همان طور که حمد در راحتی و سختی ادامه‌ی این تسبیح و ستایش است که، «سبح بحمد ربک...». تجلی تسبیح در حمد است... حمدی در برابر بار رسالت و فهم قرآن و فقه دین و حمدی در برابر امکانات شناخت و معرفت و عشق و تصمیم؛ اسماع و ابصار و افئدة، که تمامی بت ها را با علم و عشق و عمل و بلا- شکسته و او را از هر شرکی نجات داده است. آن گاه از خصوصیات اصحاب و اهل بیت می گوید، از وفا و خوبی، از سعی و سرعت و از پیوند و محبت آن ها و به آن ها اعلام می دارد که من ذمه شما را آزاد کردم و پیمان برداشتم. این ها مرا می خواهند و روز من با این ها نزدیک است. هر کدام از شما شب را مرکب بگیرد و کسانی از بستگان مرا با خود ببرد. در برابر

این جمله های کوتاه و گویا تمامی حرف ها در همراهی و فداکاری و قربانی خلاصه می شود. من امشب به این خصوصیات یاران امام حسین اشاره می کنم و سپس دو روایت از کافی درباره خصوصیات شیعه‌ی علی و شیعه‌ی جعفر می آورم. ابا عبدالله درباره اصحاب می فرماید: «لقد بلوتهم فما وجدت فيهم الا الاشوس الاعمس يستأنسون بالمنيّة دوني استيناس الطفل الي محالب امه»؛ [۱۴۸] این ها را آزمودم و [صفحه ۱۳۴] در میان آن ها جز دلاور استواری که به مرگ از طفل به پستان پر شیر مادر مأنوس تر است، نیافتم. در این بیان از دلاوری، استواری و انس به مرگ می گوید، همان طور که از خوبی و وفای آن ها گفته بود و همین چند خصوصیت از سرشاری وجود و توسعه و شکوفایی و انبساط وجود و از انقطاع و آزادگی و از یقین و ایمان آن ها حکایت می کند. و همین انقطاع و یقین، برای دیدار بهشت و جهنم و آشنایی و انس با فرشته ها کفایت می کند، که نتیجه‌ی این انقطاع از تمامی تعلقات، روشنی چشم ها و دل ها به دیدار و نظر و دستیابی روح ها به عزت مقدس اوست، که در آن روایت از امام صادق در برابر سؤال کسی که از نرمش دل و فراغت و جدایی از دنیا در حضور امام و تعلق و توجه به دنیا در غیاب امام، وحشت نفاق دارد، می فرماید: نفاقی نیست، دل است گاهی نرم و گاهی سخت است. اگر بر این حال می ماندید «لمشيتم على الماء و لصفحتكم الملائكة»؛ [۱۴۹] به راستی که بر روی آب راه می رفتید و با فرشته ها دست می دادید. آن چه از علل الشرايع صدوق و از گفته های بریر و خطبه‌ی او استفاده می شود که اصحاب جایگاه خویش را دیده بودند، نتیجه‌ی طبیعی این یقین و این انقطاع و زهد است که حتی انتظار نتیجه و پیروزی و یا فرصت نمایش و زمینه‌ی ریا و سمعه ای نداشتند که باز ابا عبدالله علیه السلام می فرماید: «فكان الدنيا لم تكن و كان الاخرة لم تزل»، [۱۵۰] و این فرمایش در نامه ای است که از کربلا برای محمد حنفیه و بنی [صفحه ۱۳۵] هاشم فرستاده، گویا دنیا هیچ گاه نبوده و گویا که آخرت همیشه هست... و همین جمله های کوتاه، قصه‌ی زهد دراز را می سازد و آزادی و انقطاع یاران حسین را توضیح می دهد. و آن چه برای ما در میان این همه جلوه و جاذبه باید جا بیفتد، همین فراغت و زهد و همین توسعه‌ی وجود داشت که در پوست دنیا ننگیم و این جا را به چشم و دل نگیریم تا بتوانیم در تشیع استوار باشیم و در جمع اهل بیت و در فناء حسین خانه بگیریم که در کافی آمده: «شيعتنا اهل الهدى و اهل التقى و اهل الخير و اهل الايمان و اهل الفتح و الظفر». [۱۵۱]. هدایت به اندازه و قدر و به حدود و به تقوا و احسان، همراهی و اهلیت ایمان و فتح و ظفر را دارد و مبارزه را شکل می دهد و در این راستا بذل و بخشش و محبت و عشق و دیدار و رفت و آمد به خاطر احیای امر و تعال در تمامی نیروها، برکت در معاشرت ها و سلامت در آمیزش ها ریشه می گستراند که قال امیرالمؤمنین: «شيعتنا المتبازلون في ولايتنا المتحابون في مودتنا المتزاورون في احياء امرنا الذين ان غضبوا لم يظلموا و ان رضوا لم يسرفوا. برکه علی من جاوروا، و سلم لمن خالطوا...». [۱۵۲]. [صفحه ۱۳۶]

## حرف آخر

شب یازدهمبسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبدالله لقد عظمت الرزية و جلت و عظمت المصيبة بك علينا و على جميع اهل الاسلام و جلت و عظمت مصيبتك في السماوات على جميع اهل السماوات... [۱۵۳]. قال على عليه السلام: «ما ضر اخواننا الذين سفكت دمائهم و هم بصفين... قد والله لقوا الله فوفاهم اجورهم و احلهم دار الامن بعد خوفهم». [۱۵۴]. آن روز عصر از دل هر سنگ سخت جان خون عیبط به راه افتاد. مصیبت حسین بر آسمان و زمین و بر انسان و بر جامعه‌ی انسانی و بر اسلام اثر گذاشته است، آن جا که قتل یک نفر مساوی با قتل تمامی مردم است که، «من قتل نفسا... فکانما قتل الناس جميعا». [۱۵۵] آن جا که یک عمل با روابط و پیوندهای آشکار و پنهانش ارزیابی می شود و آن جا که یک عمل یا قانون را در خود دارد که هر کس می تواند این گونه عمل کند، در این فضا و با این روابط می توانیم بفهیم که شهادت حسین چه قدر اثر بر جهان و جامعه و مسلمین و شیعه و بر اسلام دارد. [صفحه ۱۳۷] چگونه اسلام به انحراف و بدعت گره می خورد و چگونه شیعه در فشار می نشیند و چگونه مسلمین



همراه فتوحات و غنائم و اتراف و اشرافیت، در دنیا فرومی روند و به ذلت صلیبی ها و زنادقه گرفتار می شوند. و چگونه جامعه‌ی انسانی از ولایت معصوم محروم می شود و بر فرض سلامت و غنیمت و بر فرض که دود و خون و درد و رنج و فقر و جهل نباشد، در سطح یک دامپرووری بزرگ باقی می ماند، و چگونه جهان آشفته می شود که: «ظهر الفساد و فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس...» [۱۵۶]. این تأثیر را در آن چه که گفته اند که افق خون گرفت و از دل هر سنگ خون عیبط راه افتاد می توان فهمید. در هر حال آن ها که با سر رفتند و با سینه زیر سم ستوران ماندند، ضرری ندادند که به دیدار خدا رسیدند و پاداش سرشار گرفتند و پس از ترس ها و رنج ها در جایگاه امن نشستند. ما می خواستیم با توجه به این جمله که؛ «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله»، [۱۵۷] از برکت روز حسین بهره بگیریم و در عصر شبهه و فتنه و انحراف و ارتداد و در میان این همه ذلت و وادادگی هدی و بینه و میزان و فرقانی را از مصباح الهدی و سفینه النجاه حسین به دست بیاوریم. ما می خواستیم تا از کلام علی در آخرین جمعه‌ی عمرش با توجه به هدف حق و قائد و رهبر و طریق وسط و ادب و فقه حرکت به غنیمتی دست بیابیم که در [صفحه ۱۳۸] پیروزی و شکست و در شهادت و در بلا و معلولیت، بهره مند باشیم. در پیروزی مغرور نشویم، در شکست خسته نشویم. از شهادت پرواز کنیم و از بلا و علت بهره‌ی جاری داشته باشیم. می خواستیم در برابر قدرت شام و شرق و غرب نلرزم و از مکرها و نقشه هاشان نترسیم و در برابر آفت های هجوم شان، مصونیت بیابیم و برای ضعف هاشان برنامه بریزیم و از اختلاف هاشان بهره برداریم و با ضعف ها و اختلاف های خودمان به نفوذ آن ها امکان ندهیم. ما از اهداف بالاتر از آزادی و عدالت و عرفان و تکامل گفتیم. آیا راستی حتی در سطح آزادی در روابط خودمان کار کرده ایم؟ آیا برخوردهای حذفی نداریم؟ آیا زندگی عادل و هادفی داریم؟ آیا در شعور و احساس و حرکت ما توسعه و شکوفایی آمده؟ آیا در دل ما در غضب و عشق ما چه کسانی مهمان هستید؟ آیا این دلق کهنه خود ما را می پوشاند تا چه رسد به دیگران؟ ما از قدر و حد و حق گفتیم... آیا اندازه را می شناسیم و حد نگاه می داریم؟ ما دل سالم و دل رشد یافته، دلی که مثل عرش خدا همه را در بر بگیرد، داریم؟ که؛ «قلب المؤمن عرش الرحمن...» [۱۵۸] و «وسع کرسیه السموات و الارض»، [۱۵۹] ترس های ما حقیر، امیدهای ما حقیر، رنج های ما حقیر نیستند؟ یکی از سپاه کوفه بر سر خود می زد، که باختم، ده درهم خرج کردم و فقط چهار درهم جایزه گرفتم. حال اگر ملک ری را می گرفت، اگر میلیاردها دلار به [صفحه ۱۳۹] دست می آورد، برده بود؟ آیا ما مقدار غرامت خود را در درگیری با ولی و قتال با او، همین طور ارزیابی می کنیم؟ یا به گونه ای که تمامی احتمالات و بارهای غنائم هم، باخت و زیان ما را جبران ننماید؟ حرف من امشب این است که ما چه می خواهیم و برای این خواسته تا چه قدر غرامت می دهیم و بار برمی داریم. حرف من این است که اگر ما به ضرورت دین رسیده ایم و از مذهب حداقل گذشته ایم و دین را تنها راه می دانیم و حکومت را جز برای خدا نمی شناسیم که «ان الحکم الا- لله»، [۱۶۰] اگر ما به حکومت محمد و علی و حکومت اسلام معتقدیم آیا این اعتقاد، صف و قتال با شرف و غرب و اژدهای زرد را به دنبال نمی آورد؟ و آیا این درگیری تهیه مقدمات و تحمل تبعاتش را نمی خواهد؟ می خواهند که مرا راه بدهند و می خواهند که مرا بپذیرند. من از چه کسی دستور گرفته ام و با چه اعتقادی گره خورده ام؟ آیا می توانم به خاطر دروغ، به خاطر ضعف، به خاطر انحراف و گرفتاری های مسؤولان و غیر مسؤولان از راه چشم پوشم و آیا می توانم به خاطر شکست این ها، به زمین بچسبم و از مکر آمریکا و قدرت او از ولی بمانم و حتی در برابر او صف بکشم. مادام که ما نگاه تطبیقی بر خویش نداشته باشیم، حقایقی تاریخی هر چند که احساس ما را سرشار کند و یا ما را مشغول کند و سرگرم نماید، برای ما عبرت و آموزگار نخواهد بود. مادام که ما خود را با اصحاب حسین مقایسه نکنیم و [صفحه ۱۴۰] رنج های حقیر و ترس های حقیر و آرزوهای حقیر و عذرهای بدتر از گناه و توجیه های حقیر خود را با آن ها نقادی نکرده باشیم و از آن حجت ها درس نگرفته باشیم نه آن ها و عظمت شان را می شناسیم و نه خود و حقارت مان را. حقارتی که به خاطر حرف های بد و برخوردهای نامطلوب، ما را به ارتداد و یا روزمره گی می کشاند و از هر گونه شروع جدید و حرکت مستمر باز می دارد. تا آن جا که مکر دشمن و باطل دوست، ما را از حقمان می نشاند و جدا می سازد. خدایا به حق این

روح‌هایی که در کنار حسین خانه گرفتند و با او مرکب خوابانند، به حق این‌ها که عطر خون‌شان تا امروز مشام ما را پر ساخته و عظمتشان ما را تحقیر نموده، به حق این‌ها که از غیر تو جدا شدند و برای هیچ عذری درنگ نکردند. به حق این‌ها که با تو به تو رسیدند و دل ولی تو را شاد کردند. ما را از خاک بردار و از شیطان بگیر و از حقارت‌ها جدا کن که اگر تو دست‌گیری نکنی از دست رفته ایم. تو ما را برای خودت نگه دار و پیش از آن که ذلت آتش و بن بست رنج را بچشیم ما را به ذلت و نرمش عشق و محبت خودت به خشوع و خضوعی برسان که تو و تنها تو توانا و نزدیک و مهربان و شنوا و بخشنده هستی. «انک سمیع مجیب». [صفحه ۱۴۳]

## احیای امر

### زمینه‌های بحث

محرم ۱۳۷۷ شب اول بسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک عن فاطمة علیها السلام: «من اصعد الی الله خالص عبادته اهبط الله الیه افضل مصلحته». [۱۶۱]. عن الرضا علیه السلام: «من جلس مجلسا یحیی فیہ امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب». [۱۶۲]. عن الباقر علیه السلام: «فان لقیما بعضهم بعضا حیاة لامرنا». [۱۶۳]. عن الصادق علیه السلام: «فان فی اجتماعکم و مذاکرتکم احیاء لامرنا». [۱۶۴]. عن الصادق علیه السلام: «تزاوروا فان فی زیارتکم احیاء لقلوبکم و ذکرا لاحادیننا». [۱۶۵]. المنه لله که در میکده باز است. باز هم در کنار هم هستیم و به یاد حسین علیه السلام گفت و گو داریم. در فکر بحث این شب‌ها بودم که در راه با بیان حضرت رضا علیه السلام جرقه‌ی بحث زده شد. این جرقه، بحث‌های سال‌های پیش از معرفت دینی تا جامعه دینی تا حکومت دینی را به کار می‌گیرد و بحث سال گذشته را محقق [صفحه ۱۴۴] می‌سازد. اگر تا به حال از ضرورت حجت و نظام‌سازی ادیان و نظام حکومت دینی و اهداف و روش‌ها و شکل‌های حکومت گفت و گو کردیم، اکنون به این نکته بازمی‌گردیم که احیای امر اهل بیت را چگونه و از کجا دنبال کنیم، تا از کسانی باشیم که با احیای امر آن‌ها به حیات قلبی رسیده باشیم آن‌هم تا روزی که تمامی دل‌ها می‌میرند. احیای امر موضوع بحث این شب‌ها است. زنده کردن و حیات بخشیدن به امر چگونه خواهد بود؟ امر چه معنایی دارد، به معنای دستور و حکم است و یا به معنای رهبری و حکومت؟ در هر حال این احیاء حکم و یا حکومت چه ربطی به زیارت و دیدار و لقاء و تلاقی و برخورد و اجتماع و مذکره و ذکر دارد. تا آنجا که در بحار آمده؛ «شیعتنا متزاورون فی احیاء امرنا»، [۱۶۶] و آمده؛ «فان فی اجتماعکم و مذاکراتکم احیاء لامرنا»، [۱۶۷] و در اصول کافی آمده؛ «ان لقیما بعضهم بعضا حیاة لامرنا»، [۱۶۸]. و از این‌ها گذشته زیارت و دیدار چه ربطی با حیات قلبی دارد که می‌فرماید: «تزاوروا تلاقوا فان فی زیارتکم احیاء لقلوبکم و ذکرا لاحادیننا». [۱۶۹]. احساس می‌کنم بررسی این مباحث زمینه‌ی این سوال اساسی را فراهم [صفحه ۱۴۵] می‌سازد، که آیا امر اهل بیت در امروز و در این سرزمین و در وجود ما، در ذهنیت ما و احساس ما، در افعال ما و در اقوال و آمال ما و در روابط ما با عصایی که به دست می‌گیریم و متکایی که می‌گذاریم و فراشی که می‌خواهیم و اطاقی که می‌سازیم تا فرزند و همسر و بستگانی که فراهم می‌نماییم تا جمعی که گرد می‌آوریم تا جماعتی تا جامعه‌ای تا جهانی که با آن داد و ستد می‌نماییم، تا تقدیر و برنامه ریزی تا تدبیر و مدیریت تا تربیت نیروهای کارآمد تا تشکل و سازماندهی تا این جریان‌های کلان و گسترده، آیا امر اهل بیت از آن خرد تا این کلان، جایی خالی برای حضور دارد؟ یا آن که بدون حضور معصوم کارها به سامان است و مشکلی نیست، بل مشکل آن جاست که حکم و حکومت معصوم گریبانگیرمان شود و گرفتارمان سازد؟ راستی در این حوزه‌های ریز و درشت، امر معصوم فراموش شده و مرده است و یا زنده و فراگیر و ضروری است. ۱- یکی از دوستان که از نسل رسول است و سال‌ها تحصیل را در کوله بار دارد شعار می‌دهد، توحید و قرآن و تمدن، و می‌خواهد بدون امامت و ولایت کار

مدیریت را سامان بدهد و رهبری را به کارشناسان تمدن بسپارد و از «انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتهم بهما لن تضلوا ابدا»، [۱۷۰] چشم ببوشد. ۲- و جریان دیگری هم هست که از شعار توحید و قرآن و تمدن چشم [صفحه ۱۴۶] می پوشد و تمدن را به عقلانیت انسان می سپارد و دنیا را از دین می ستاند. ۳- و سنت حاکم دیگری هم هست که از پیش خلیفه خدا را، خود می ساختند و با تمامی ظلم و فسق و فجور، بر حکمش گردن می نهادند. ۴- و جریان چهارمی که بالاتر از این سنت جاری، نفرت و بغض اهل بیت را در دل می نشانند، و فریاد علی را به این جا می رسانند که؛ «اللهم انی استعدیک علی قریش و من اعانهم فانهم قطعوا رحمی...»، [۱۷۱]. ۵- و در نهایت به این گروه فارغ از دین و سرشار از خصومت می رسیم که نه علی و اهل بیت را، که هرگونه تقدیر و تدبیر و تربیت و تشکل دینی را مزاحم خویش می شناسد که، «من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الدالخصام...»، [۱۷۲]. این ها با این که حرف های اعجاب آور و دل های مشهود و صادقی دارند، به لجاجت و خصومت می رسند، چون هر گونه طرح دینی مزاحم منافع آن هاست و هر جریانی که آدمی را برای بیش تر از هفتاد سال بخواهد و او را در نور بیاورد و سرشار سازد با این ها که او را برای هفتاد سال و در تاریکی و پوک می خواهند تا به اطاعت بکشند، در گیر است که فراعنه با موسی سازگار نیستند با آنکه موسی می خواهد بنی اسرائیل را ببرد ولی فریاد می کند که می خواهد شما را از سرزمین خودتان بیرون کند چون می خواهد برده های شما را با خود ببرد و از استخفاف و [صفحه ۱۴۷] استضعاف و استعمار برهاند و با طرح «فاستخف قومه فاطعوه»، [۱۷۳] در گیر شود. راستی این سؤال اساسی ما است که آیا در وجود، در خانه، در جمع، در جماعت و جامعه و جهان ما جایی برای حکم و حکومت معصوم باقی و خالی مانده؟ آیا ضرورتی در حضور او هست؟ آیا اضطراری به امر و حکم و حکومت او هست؟ اگر اضطراری نباشد و ما بتوانیم بدون او گردش کار داشته باشیم و سامان و سازمان بگیریم، آیا با حضور او در گیر نمی شویم و در برابرش نمی ایستیم و سر از پیکرش نمی گیریم؟ حسین علیه السلام در کنار قبر رسول صلی الله علیه و آله و هنگام وداع شکایت می کند که؛ «انهم قد خذلونی و ضیعونی و انهم لم یحفظونی و هذا شکوای الیک حتی ألقاک»، [۱۷۴] آیا ما حسین را می خواهیم؟ رها نمی کنیم؟ و ضایع نمی کنیم؟ «عالما ضاع فی زمان جهال»، [۱۷۵] چون ضایع کردن او، رأی او را نپذیرفتن است. که؛ «لا- رأی لمن لا یطاع». [۱۷۶] آیا پاسداری و حفاظت او را به عهده می گیریم و در برابر منافع و امیران می ایستیم و از منافع خویش چشم می پوشیم؟ در هر حال احیای امر این چنین فضایی را می سازد و این چنین ذهنیت و احساس و عمل و اضطرار و انتظار را می خواهد. [صفحه ۱۴۸] من از جملات امام رضا علیه السلام که، «رحم الله من احیی امرنا»، می گوید و این گونه غیر مستقیم و با احتیاط از احیای امر و تکلیف و گفت و گو می کند، حدس می زنم که چقدر زمینه‌ی احیاء و اقدام محدود و محکوم بوده است. و یا از این که احیای امر معصوم متوقف بر زیارت اخوان و اجتماع و تلاقی و مذاکره گردیده احساس می کنم که چقدر کار دور و زمینه ها ناچیز است، چون صحبت از سفره‌ی آماده و غذای ساخته نیست که صحبت از دانه ای است که می خواهند به خاک بیندازند و کشاورزانی که با رحمت و درود می خواهند دست به کار بشوند. راستی مظلومیت اهل بیت و محرومیت ما تا کجاست؟ نمی دانم که توانستم تا فضای ذهنی خودم را منتقل کنم و زمینه‌ی بحث احیای امر را در این شب ها توضیح بدهم؟ در هر حال برای کسانی که معرفت و جامعه و حکومت دینی را فهمیده اند و برای احیای امر معصوم آماده اند این نکته مطرح است که حکم و حکومت معصوم را چگونه زنده کنیم و به نشاط و شور و گسترش برسانیم؟ با چه تربیت و چه سازندگی و کشف و خلق نیروها و با چه نوع پیوند و تشکل و سازماندهی؟ چگونه فرزندان خود را و خانه‌ی خود را برای صاحب امر آماده سازیم؟ چگونه بازار و مدرسه و خیابان و پارک و بوستان و شهر و روستای خود را بسازیم؟ و چگونه برای صاحب امر و برای مهدی سلطان و تسلطش را فراهم سازیم؟ [صفحه ۱۴۹] که؛ «یوطنون للمهدی سلطانه». [۱۷۷] آن هم این مهدی که تاریخ و جغرافیای دیگری را می سازد، که با جغرافیای بصره و کوفه و شام و مکه که در روایات سال های ۵۰ و ۱۰۰ و ۲۰۰ آمده فاصله دارد. گرچه قابل انطباق بر فاطمین یا عثمانی ها و یا دیگران بشود. در هر حال با دنیای گسترده‌ی آمریکا و اروپا و آسیای دور

و نژادهای زرد و سرخ و سیاه فاصله دارد و با جغرافیای جدیدی که در روایات با گوشه و کنایه به آن اشاره شده فاصله دارد. برای این مهدی با این جغرافیا و با این تاریخ، چگونه باید زمینه سازی کنیم و چگونه باید احیای امر داشته باشیم؟ در هر حال این بحث را در این شب ها دنبال می کنیم و به رسم هر سال، امسال در اول صحبت از فاطمه‌ی زهرا علیها السلام حدیثی می آوریم و سپس به بحث احیای امر می پردازیم و در آخر به کلمات الحسین بازمی گردیم و ذکر مصیبت را این گونه پی می گیریم. امشب از حدیث فاطمه علیها السلام در این قسمت گفت و گو می نمایم تا شب های بعد در جایگاه خودش به آن پردازیم. فاطمه علیها السلام می فرماید: هر کس عبادت خالص خود را به سوی خدا بفرستد، خداوند بهترین مصلحت او را به سوی او می فرستد. در این کلام دقت کنید. می شد که خلاصه تر می فرمود: هر کس خدا را عبادت کند و یا اخلاص در عبادت [صفحه ۱۵۰] داشته باشد خداوند صلاح او را، یا بهترین مصلحت را برای او مقدر می سازد. ولی این گونه نفرموده، چون عبادت و عبادت خالص می تواند که محبوس و زمین گیر شود و رفعت و صعود نداشته باشد، که بعضی از گناهان دعا را حبس می کند و نمی گذارند که از زمین بگذرد که حسد و عجب و کبر مانع از رفعت حتی دعایی است که سالم است و مشکلی ندارد. پس عبادتی که گذشته از خلوص همراه زمینه‌ی مناسب و بدون مانع های متعدد نباشد، صعود می کند و این کوشش و تلاش، مصلحت بهتر را در دسترس می آورد و پایین می کشاند که غیرت و کرامت حق این گونه پاداش می دهد و یک گام را با هزار، پاسخ می گوید. عمق و عظمت کلام را با این تأمل و این مقایسه ها بهتر می توانی بشناسی. حسین علیه السلام یک شب کنار قبر رسول می ماند و می گوید که: «السلام علیک یا رسول الله، انا الحسین بن فاطمه، انا فرخک و ابن فرختک و سبطک فی الخلف الذی خلفت علی امتک و اشهد علیهم یا نبی الله انهم قد خذلونی و ضیعونی و انهم لهم یحفظونی و هذا شکوای الیک حتی القاک». [۱۷۸] و در شب دیگر شروع می کند: «اللهم ان هذا قبر نبیک محمد و انا ابن بنت محمد و قد حضرنی من الامر ما قد علمت. اللهم انی احب المعروف و اکره المنکر و انا اسالک یا ذاالجلال و الاکرام بحق هذا القبر و من فیه [صفحه ۱۵۱] الا ما اخترت من امری هذا ما هو لک رضی و لرسولک رضی». [۱۷۹] و در شبی از این شب ها وداع می کند: «بابی انت و امی یا رسول الله لقد خرجت من جوارک کرها و فرق بینی و بینک حیث انی لم ابایع لیزید بن معاویه شارب الخمر و راکب الفجور و ها انا خارج من جوارک علی الکراهة فعلیک منی السلام...» [۱۸۰] شکایت تنهایی را دارد و گرفتاری حصر و مکر اموی را دارد و حب معروف و بغض منکر را دارد و فرار از بیعت میگسار را دارد. پس با کراهت از مدینه جدا می شود و رو به سوی مکه می گذارد. [صفحه ۱۵۲]

### کلامی از فاطمه‌ی زهرا

شب دومبسم الله الرحمن الرحیمالسلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک اللهم ثبتنا علی دینک و استعملنا بطاعتک و لین قلوبنا لولی امرک فاطمه علیها السلام: «حب الی من دنیاکم ثلاث؛ تلاوة کتاب الله و النظر الی وجه رسول الله و الانفاق فی سبیل الله». [۱۸۱]. هر کس با رفعت روح و وسعت نظر خود به مشاهدی و مشاهده هایی می رسد تا آنجا که پرده ها کنار برود و بهشت نقد حاصل شود. فاطمه علیها السلام با آن پروازها و رفعت ها عوالمی دارد و در این عوالم ابتهاج ها و بهره هایی دارد. فاطمه علیها السلام می فرماید: از دنیای شما سه چیز برای من محبوب گردیده و این ها به هم مرتبط هستند؛ انس با خدا و انس با رسول خدا و بخشش در راه خدا، که این بخشندگی نتیجه‌ی این سرشاری انس و غنای وجودی است. آن جا که سمع و بصر سرشار گردیده و در دل انس و محبت مستقر گردیده ناچار در جوارح و جوانح، گذشت و انفاق قرار می گیرد. [صفحه ۱۵۳]

### مروری بر روایات

امشب به روایات احیای امر مروری می کنیم. روایاتی که بر علم و تعلیم و تزاور و تألیف و اجتماع تاکید می کند و احیای امر

معصوم را در این موارد می‌شناسد. و روایاتی احیای امر را بر حبس نفس بر معصوم می‌شناسد. و امر معصوم امری صعب و مستعصب است که؛ «لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان». [۱۸۲] که در شب‌های گذشته گفتیم که تحمل امر معصوم به شهود و آگاهی و ایمان و ابتلاء نیاز دارد. و چنین امری است که این گونه پایه‌هایش باید محکم شود؛ با علم و معرفت و با ذکر و یادآوری و با حفظ و نگهداری و با زیارت و الفت و لقاء و تلاقی و با اجتماع حبس و وقف بر امر معصوم. هروی عن الرضا علیه السلام قال سمعت الرضا يقول: «رحم الله عبدا احيا امرنا فقلت له و کیف یحیی امرکم؟ قال یتعلم علومنا و یعلمها الناس فان الناس لو علموا محاسن کلامنا لا تبعونا». [۱۸۳]. عن الصادق علیه السلام قال: تلاقوا و تحادثوا العلم فان بالحديث تجلی القلوب الرائنه و بالحديث احیاء امرنا. فرحم الله من احیی امرنا». [۱۸۴]. عن الصادق علیه السلام قال: «حدثوا عنا و لا حرج رحم الله من احیا امرنا». [۱۸۵]. عن الصادق علیه السلام قال: «تلاقوا و تحادثوا و تذاکروا فی المذاکره احیاء امرنا رحم الله [صفحه ۱۵۴] امرء احیا امرنا». [۱۸۶]. عن الصادق علیه السلام «الی ان قال رحم الله امرء احیا امرنا فقیل و ما احیاء امرکم یابن رسول الله فقال تذکرونه عند اهل العلم والدين و اللب». [۱۸۷]. روایت خثیمه یا خثیمه از امام صادق علیه السلام که به شکل‌ها و طرق گوناگونی نقل شده که برای خداحافظی می‌آید و امام سلام می‌رساند و سفارش می‌کند که سالم و ثروتمند بر مریض و فقیر سرکشی کنند؛ «و ان یتلاقوا فی البیوت و یتذکروا علم الدین ففی ذلک حیاة امرنا. رحم الله من احیا امرنا». یا «فان لقیاهم حیاة لامرنا» یا «تزاووا فی بیوتکم فان ذلک حیاة امرنا. رحم الله عبدا احیا امرنا». [۱۸۸]. از دی عن الصادق علیه السلام قال لفضیل: «تجلسون و تحداثون؟ قال نعم جعلت فداک قال ان تلک المجالس احبها فاحیوا امرنا. فرحم الله من احیا امرنا». [۱۸۹]. یزید بن عبدالملک عن الصادق علیه السلام قال «تزاووا فان فی زیارتکم احیاء لقبوبکم و ذکرا لاحادیثنا و احادیثنا تعطف بعضکم علی بعض». [۱۹۰]. عن الباقر علیه السلام: «رحم الله عبدا احیی ذکرنا قلت ما احیاء ذکرکم قال التلاقی و التذاکر عند اهل الثبات». [۱۹۱]. عن الباقر علیه السلام عن علی علیه السلام قال: «شیعتنا المتبازلون فی ولایتنا، المتحابون فی مودتنا المتزاوون فی احیاء امرنا. الذین ان غضبوا لم یظلموا و ان رضوا لم یسرفوا برکة علی [صفحه ۱۵۵] من جاووا سلم لمن خالطوا». [۱۹۲]. معتب عن الصادق علیه السلام قال: «سمعتہ یقول لداود بن سرحان یا داود ابلغ موالی عنی السلام و انی اقول رحم الله عبدا اجتمع مع آخر فتذاکرا امرنا فان ثالثهما ملک یتستغفر لهما و ما اجتمعتم فاشتغلوا بالذکر فان فی اجتماعکم و مذاکراتکم احیاء لامرنا و خیر الناس من بعدنا من ذاکر بامرنا و عاد الی ذکرنا». [۱۹۳]. الواسطی عن الباقر علیه السلام قال: قلت له علیه السلام اصلحک الله لقد ترکنا اسواقنا انتظارا لهذا الامر حتی لیوشک الرجل منا ان یسأل فی یده یا ابا عبد الحمید اتری من حبس نفسه علی الله لا یجعل الله له مخرجا بلی لیجعلن الله له مخرجا رحم الله عبدا احیاء امرنا». [۱۹۴]. این‌ها روایاتی است که احیای امر اهل بیت را بر تعلم و تعلیم، و ذکر و مذاکره، و زیارت و تزاو و لقاء و تلاقی، و الفت و اجتماع، و حبس و وقف، بر این پنج عامل متوقف ساخته. و اکنون سزاوار است که بپرسیم چگونه تعلیم و دیدار و برخورد و دوستی می‌تواند تا این حد به حکم و حکومت زندگی بدهد، و تا این سطح سازنده باشد. این مشخص است که امر اهل بیت، امر سخت و سختی آفرین و امر به معنای حکم و دستور و یا حکومت و رهبری است و این هم مشخص است که معنای احیاء در زمینه سازی و سازندگی معنا می‌دهد، حالا چه ارتباطی میان این همه با حکومت و رهبری اهل بیت است و با چه توضیحی این کم به این همه می‌رسد؟ [صفحه ۱۵۶] در این مجموعه روایات احیای امر و احیاء ذکر و احیاء دین و احیاء قلب به هم گره خورده، چگونه می‌توان این‌ها را تحلیل کرد و این همه را توضیح داد. از این گذشته در بعضی از روایات، این تالف و رفت و آمد و دیدار و مذاکره به آیهی آخر سورهی فتح مستند گردیده که، «رحماء بینهم». و همین‌طور در روایاتی این همه به ولایت معصوم و ولایت خدا گره خورده است. این‌گونه می‌توان ارتباط عمیق میان همین رفت و آمدهای ساده و دوستی‌های کوچک را با تربیت مهره‌های کارآمد و خلق و کشف نیروها مرتبط دانست. در آیهی سورهی فتح از رحمت و شدت و پیوند و تواضع و قرب در همراهان رسول گفت و گو شده همچون کشته‌ای که جوانه زده، رشد کرده، غلظت گرفته و نیرومند شده،

کشاورزان را به اعجاب کشانده و دشمن چشم پوش را سرشار از غیظ خشم ساخته است. از این مجموعه می توان به آنچه که در احیای امر و حکم و حکومت تأثیر دارد راه برد، و برای احیای امر معصوم فعال شد و به این نکته توجه داشت که امر سنگین و حکومت دینی که بصیرت و انتخاب و اتخاذ همراهان را می خواهد، ناچار این گونه سازندگی را می خواهد و به این عمق و ریشه و زمینه نیاز دارد، چون در این جریان با طرح دو راه و با حضور شیطان و رسول و هوس ها و عقل ها و... می باید انتخاب کرد و پیش رفت و با مقبل و همراه به مدبر و مخالف روی آورد. [ صفحه ۱۵۷ ] برای روضه به مصیبت مسلم روی می آوریم: شخصیت مسلم، با تعبیر اباعبدالله معلوم می شود، «رحم الله مسلما فلقد صار الی روح الله و ریحانه و جنته و رضوانه الا انه قد قضی ما علینا» [۱۹۵] و تأثیر این خیر شهادت در آزاد گذاشتن اصحاب مشخص می گردد که فرمود: «فقد اتانا خبر فضیح قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقظر و قد خذلتنا شیعتنا فمن احب الانصراف منکم فلینصرف لیس علیه منا ذمام» [۱۹۶] و فرمود: «ایها الناس فمن کان منکم یصبر علی حد السیف و طعن الاسنة فلیقم معنا و الا فلینصرف عنا». [۱۹۷]. اباعبدالله پس از آن جمله اشعاری را می خواند که از عمق تأثر حضرت حکایت می نماید. فان تکن الدنیا تعد نفیسه فدار ثواب الله اعلی و انبلو ان تکن الابدان للموت انشأت فقتل امرأ بالسیف فی الله افضل من می خواهم از مصیبت و رنج مسلم توضیحی بدهم. مسلم مشکلات اباعبدالله و اسارت و قتل او را مستند به ارزیابی خود می داند و همین است که او را می سوزاند و شانه هایش را می تکاند. رنج مسلم در این است که حسین در رنج بیفتد و در این است که حسین به استناد ارزیابی او در رنج بیفتد. من در کودکی هنگامی که گرفتار خشم پدرم می شدم، پدری که دوستش داشتم و عظمت و غرورش و مهربانی پنهانش را دوست داشتم، وقتی گرفتار می شدم و مشت های ناشیانه اش بر تن من می نشست از جهت خودم مشکلی [ صفحه ۱۵۸ ] نداشتم ولی در دلم از این که دستش درد می آید و مشت هایش صدمه می بیند می سوختم. راستی رنج عاشق در گرفتاری خودش نیست که در رنج محبوب است، آن هم رنجی که حساب می کند از ناحیهی من و از ناحیهی ارزیابی من، حسین گرفتارش گردیده است. «السلام علیکم یا انصار دین الله... یا انصار ابی عبدالله... طبتم و طابت الارض التی فیها دفنتم». [ صفحه ۱۵۹ ]

## کلامی از فاطمه‌ی زهرا

### اشاره

بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۳۸، ح ۱۹۰. @. در یک مرحله آدمی با حس همراه است و سپس غریزه ها و هوس ها و احساس می توانند بر حس او اثر بگذارند تا آنجا که فکر و تجربه و مشورت حس را نیرومند کند و مسلط نماید. در یک مرحله ایمان باعث وسعت دید و پاکی نظر و هدایت بیشتر خواهد شد تا آن جا که نه تنها نور خدا که آدمی با خدا می بیند، می شنود و می گیرد، «كنت أنا عینه»، [۱۹۸] این چشم و این نور و این هدایت مرحله به مرحله مستزاد می شود تا آن جا که بینش و بصیرت بر حس و تجربه و فکر و علم و فلسفه تأثیر می گذارد. همان طور که احساسات باعث ناتوانی حس می شود که، «حب الشی یعمی و یصم»، [۱۹۹] محبت باعث کوری و کری می گردد. همان طور هدایت و نورانیت ایمان باعث هدایت قلبی و هدایت حسی و وهمی و خیالی می شود تا آنجا که تو با این [ صفحه ۱۶۰ ] هدایت ها حس بیشتر و نگاه و گوش دقیق تری خواهی داشت، تا آنجا که گذشته و آینده‌ی یک پدیده را یک جا می بینی و تحول و دگرگونی آن را احساس می نمایی و از تعلق و دلبستگی فارغ می شوی. امیرالمؤمنین می گذشتند به غذایی رسیدند که گندیده بود، حضرت ایستادند و فرمودند: «هذا ما بخل به الباخلون»؛ [۲۰۰] این گندیده همانی است که از آن نگذشته بودند و بخل ورزیده بودند. گاهی چشم نامحدود می شود و گاهی نور و روشنایی برای دیدار کامل می شود و با مجموعه ای از هدایت ها، نظر به جامعیت و نفوذ می رسد.

## عوامل احیا؛ تعلم و تعلیم (۱)

### اشاره

یکی از وسائل احیای امر اهل بیت تعلم و تعلیم است که در حدیث امام رضا علیه السلام حضرت می فرمودند راه احیای امر همین است؛ «فان الناس لو علموا محاسن کلامنا لا تبعونا»؛ [۲۰۱] اگر مردم خوبی های کلام ما را می شناختند از ما پیروی می نمودند. از امام صادق علیه السلام بود که با حدیث دل های سیاه روشن می شود و با حدیث امر ما احیاء می گردد. روایات زیادی در جلد اول و دوم بحار و جلد اول کافی و در وسایل در ابواب قضاء وارد شده که اخذ علم را جز از اهل بیت، ضلال می داند و بازگشت به رأی و [صفحه ۱۶۱] آراء را، و قیاس و مصالح را، تخطئه می کند. سؤال اساسی در رابطه با بحث ما در این مسأله است که چه مطالبی از روایات و چه مباحثی از تعلیمات و علوم اهل بیت است که امر آن ها را زنده می کند و حکم و حکومت و رهبری آن ها را مطرح و مستقر می سازد.

### تاملی در تبویب روایات

آیا همین طور و از هر کجای این کتاب ها شروع کنیم به این نتایج می رسیم؟ واقعیت امر در این نکته است که این کتاب های روایی، تنظیم روایی و مستند ندارد. جمع آوری اصول کافی و یا بحار و یا وسائل بر اساس سلیقه و نظر همان بزرگان بوده و ملاحظاتی که آن ها در نظر می گرفته اند و گرنه چرا کافی با عقل آغاز می شود؟ و چرا با روایات خلقت عقل؟ در حالی که در معرفت پیش از عقل، تفکر و پیش از تفکر، تدبر و پیش از همه اینها ادب و روش تدبر و تفکر و تعقل است و هیچوقت مباحث از «اول ما خلق الله العقل» آغاز نمی شود. بر فرض به «ان الله حجتین» توجه داشته باشیم، باز لازم است که با تربیت و روش ارائه شده از حجت، به کار روی بیاوریم و حرکت و سکون خود را با معرفت، و معرفت خود را روشمند و روش های خود را مستند سازیم و به این نکته توجه داشته باشیم که اگر گفتیم حرکت از تذکر و تزکیه و تعلیم آغاز می شود و با تدبر و تفکر و تعقل، به معرفت و با معرفت به محبت، و با محبت، به عمل، و با عمل به مدارج احسان و اخبات و سبقت و قرب می رسیم، اگر این طرح را [صفحه ۱۶۲] آوردیم برای استناد آن کافی نیست که هزارها روایت فکر و عقل و علم و حب و ایمان و عمل را جمع آوری کنیم که استناد این طرح چه بسا با یک روایت که این روابط را توضیح می دهد تحقق یابد و با هزار روایت که در این موضوعات جمع آوری شده استنادی فراهم نشود. در هر حال بزرگان قوم با توجه به مسائل و مشکلات به تنظیم و تبویب روی آورده اند و مباحثی از توحید و حجت و عصمت و امامت و طینت و سعادت و شقاوت و جبر و تفویض و مسؤولیت و اهتمام و جهاد با عدو و جهاد با نفس و انتظار و تقیه را بررسی کرده اند و با توجه به تاریخ و سیره به احکام و فروع پرداخته اند که «الله درهم و علی الله اجرهم». البته امروز با مسائلی متفاوت و مشکلاتی دیگرگون روبرو هستیم. ما در برابر مجسمه و مشبهه و قدریه و در برابر مالک و حنبل و ابوحنیفه و شافعی نیستیم، که ما در برابر مکاتب تربیتی و معرفتی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حقوقی، باید حرف بزنیم و ناچار محتاج نگاه تاریخی و نگاه تطبیقی و نگاه جامع هستیم و باید نظام ها و مجموعه ها را به مقایسه بگیریم و ناچار باید بفهمیم که چگونه مبانی و معارف و چگونه مقاصد و عقاید ما، می تواند نظام ساز باشد و نظام جوابگو را فراهم کند و چگونه این نظام جوابگو می تواند نظام های به تربیت، تربیتی و معرفتی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حقوقی را فراهم آورد و در برابر مکاتب دیگر حرف خود را مطرح نماید و از التقاط و اقتباس و تقلید نجات یابد. [صفحه ۱۶۳] ناگفته نماند که بسیاری از معارف اهل بیت را هنوز تحمل نمی کنیم و مباحث توحید ذات و صفات و مباحث حد تشبیه و حد تعطیل؛ «داخل فی الاشیاء لا بممازجه و خارج عنها لا بمباینه»، [۲۰۲] و مباحث اضطرار به حجت و ضرورت عصمت و یا مباحث طینت و شقاوت و سعادت و «لا

جبر و لا- تفویض» و مسؤولیت و اهتمام و جهاد و مبارزه را در شکل انتظار و تقیه و قیام در نظر نمی آوریم. ولی این به معنای بی توجهی به آن سؤال اساسی نیست که کدام تعلیمات و کدام تعلم است که به احیای امر و احیاء دین و احیاء علم و احیاء قلب منتهی می شود؟ آیا بررسی علم فقه و کلام و تفسیر به این نتایج می رسد؟ ما شاهد افت تحصیلی و حتی ترک تحصیل طلاب داخلی و حتی خارج هستیم که با شور و شوق آمده بودند و با وجود تحصیل این علوم به بن بست و خستگی رسیدند و این نشان می دهد که پیش از اشتغال به هر علمی از فقه و اصول و کلام و تفسیر گرفته تا فیزیک و شیمی و... نیاز به بینش و بصیرتی هست که بر این مجموعه مسلط باشد و این جاست که باید با معارف و بینش‌ها کار کرد. معرفت به انسان به غیب به الله به وحی و به یوم الاخر است، که با ایمان و گرایش در این زمینه ها می رسد. و در حوزه معرفت روش‌ها و هدایت‌های متفاوتی است که از ضروریات نه حسیات و نقلیات و با سؤال و نه شک، و با توجه به قدر و استمرار و ارتباطهای [صفحه ۱۶۴] محتمل و معلوم در انسان و با توجه حق و هدفداری و نظام و قانونمندی و اجل و زمانمندی و جمال و هماهنگی در جهان روی می آورد و رابطه‌ی انسان و تمامی جهان را با هدف و سنت و زمان و هماهنگی‌هایش، اساس حرکت تاریخی انسان و تشکیل مقاطع اجتماعی به حساب می آورد و همراه و ضال و مغضوب را در طبقه بندی مطرح می کند و ضرورت مبارزه بر این اساس شکل می گیرد که تبیین و صف و قتال را به دنبال می آورد که بینات و کتاب و میزان و حدید، نازل می شود و انتظار و تقیه و قیام را توضیح می دهد.

## زمینه ها

احیاء دین و احیای امر با خودشناسی و خودسازی ولی با سبک و سیاقی متفاوت آغاز می شود چون خودشناسی فقط با شناخت استعدادها و امکانات و ترکیب و تقویم انسانی نیست، که این شناخت‌ها، شناخت امکان آدمی است و از امکان تا وقوع تا واقعیت فاصله است. واقعیت آدمی با برخوردها و در رابطه‌ها با اشیاء و بت‌ها و اشخاص و تعلق‌ها، مشخص می شود. «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق»؛ [۲۰۳] با ارائه‌ی هدایت‌ها و نشان‌هاست که آدمی می آموزد به چه دل ببندد و از چه توشه بردارد. آدمی از تحول از بن بست از مرگ از نقص می آموزد. آدمی از درد و رنج و از شادی و خوشی از توقع‌ها از تعلق‌ها از تردها از امن و خوف می آموزد. اندازه‌ی [صفحه ۱۶۵] وجودی او از شادی و رنج و امن و خوف او مشخص می شود. درستی و نادرستی کار از بن بست، از نقص، از فاجعه و تحول و تغییر و استبدال و استخلاف و محدودیت و ممنوعیت‌ها آشکار می گردد. با این هدایت‌ها و آیه‌ها مشخص می شود که بت‌ها محکوم و محدود و باطل و ذلیل هستند و معلوم می شود، «انه الحق...». با این هدایت‌ها کفایت و حضور حق آشکار می شود؛ «اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید». [۲۰۴] ما هنگامی که به مرگ، به بن بست، به نقص در اموال و انفس می رسیم، رنج می بریم و اگر نشکنیم، صبوری می کنیم، اما بهره بر نمی داریم و نمی آموزیم. ما از شکستن لیوان محبوب غصه می خوریم که شکست و درس نمی گیریم که شکستنی بود، نمی شد بر آن تکیه کرد و به آن دل بست. این گونه آدمی خودش را می شناسد و در این رابطه اندازه‌هایش مشخص می شود و می تواند محرک‌های دیگر را کنار بگذارد و از سیطره‌ی غیر حق آزاد شود. خودشناسی با هدایت‌ها همراه است و خودسازی به شکر و بهره برداری نیاز دارد. چه شکر در کنترل محرک‌ها و نظارت بر انگیزه‌ها و چه شکر در نظارت بر حرکت‌ها و کارهایی که می توان در هر لحظه انجام داد. البته کنترل حرکت‌ها و نظارت بر کارها از دو جهت عملی می شود؛- انطباق با سنت‌ها و حدود، [صفحه ۱۶۶] - و انطباق با اهمیت‌ها. پس از این هدایت شکر و نظارت، مرحله‌ی بلاء و ابتلاء است و اگر آدمی در این گرفتاری‌ها به عجز هم برسد و ناتوان هم بماند، مهم نیست که اضطراب خودش مرکب راهواری است و آدمی را به اعتصام می رساند و کسی که به این مرحله رسید؛ «من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم». [۲۰۵] به راستی به نزدیک‌ترین راه تا مقصد رسیده است. این گونه خودشناسی و خودسازی آدمی را فعال می سازد و این گونه همت‌ها بالا می رود. آدمی دیگر به شهود و مشهود این عالم قانع نمی شود و در آمد



و خانه و زندگی عادی نه بد که کم می شود و آدمی به غیب روی می آورد که پای او در کفش دنیا راحت نیست، او بزرگ‌تر از دنیا شده و بیشتر از شهود را می طلبد و برای این وسعت راه است که باید تدبیر و تقدیر و تربیت و تشکل دیگری را دنبال کند. این آدم با این روابط و با این استمرار بیش از هفتاد سال به وحی، به امام و حجت معصوم نیاز دارد. حجتی که تمامی راه را ببیند و از تمامی جاذبه‌ها و تعلق‌ها آزاد باشد، که آگاهی و آزادی تفسیر عصمت می شود. این گونه هدایت‌ها و معارف قرآن و اهل بیت آغاز می شود. از قدر و همت او آغاز می کنند و تمامی زندگی او را بارور می سازند. چون این وجود با این آگاهی و [صفحه ۱۶۷] هماهنگی به ظرفیت وجودی و ظرفیت برخوردارها می رسد و می آموزد که چگونه در هر شرایطی حرکت کند و از هر موقعیتی بهره بردارد. زهیر عثمانی بود، از حج بازمی گشت و از حسین فاصله می گرفت... تا این که در منزل ذرود که با آب فاصله زیاد داشت ناچار با حسین جمع شد و حسین او را خواست. وقتی که بازگشت مسرور بود و حسینی بود. همسرش را طلاق داد و فرستاد و خود با حسین آمد. پس از بیداری می گوید ما با مسلمان باهلی در اطراف خریز بودیم، غنائمی بدست آوردیم و خوشحال شدیم. سلمان گفت، از این خوشحال باشید که حسین را یاری نمایید. در روز عاشورا سواره و با لباس جنگ، مردم کوفه را از عذاب ترسانند. گفت حق مسلمان بر مسلمان این است که برادرش را نصیحت کند. مادام که کار به جنگ نکشیده یک امت هستیم. خداوند ما را با خاندان رسولش آزمایش نمود، این‌ها را رها نکنید و یزید و عبیدالله را یاری نکنید، این‌ها جز قتل و بدرفتاری ندارند. این‌ها قاریان قرآن را کشتند مثل حجر و اصحاب او وهانی و امثال او. زهیر گفت: فرزند فاطمه به محبت و یاری سزاوارتر از پسر سمیه است. زهیر با شمر درگیر می شود و از تهدید مرگ و شهادت استقبال می کند و می گوید: شفاعت رسول خدا به قاتلان اهل بیت نخواهد رسید. حسین به دنبال او فرستاد و فرمود: تو مثل مؤمن آل فرعون نصیحت کردی... [صفحه ۱۶۸]

## کلامی از فاطمه زهرا

### اشاره

شب چهارم بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك قالت فاطمة عليها سلام الله؛ «البشر في وجه المؤمن يوجب لصاحبه الجنة. البشر في وجه المعادي يقى صاحبه عذاب النار». [۲۰۶]. فاطمه عليها السلام فرمود خوشرویی در برابر مؤمن برای او بهشت را باعث می شود و خوشرویی در برابر دشمن او را از عذاب و رنج آتش ننگه می دارد. خوشرویی و تندخویی، گاهی در اختیار آدمی هستند و گاهی عادت او و یا حاکم بر او هستند. خوشرویی گاهی از علاقه و محبت و گاهی از حلم و ظرفیت و گاهی از تحلم و عادت و گاهی از تصنع و بازگیری ریشه می گیرد. مادام که از نفاق و دورویی نباشد، خوشرویی یک ارزش است. اگر در برابر مؤمن باشد برای او بهشت را می سازد و اگر در برابر دشمن باشد و حتی از بازی و تصنع و یا عادت و تحلم باشد، او را از انحراف و فساد و تجاوز و ظلم نجات می دهد. تفاوت تصنع و تحلم و نفاق در ریشه‌ها و هدف هاست. نفاق از منفعت طلبی ریشه می گیرد و تحلم از حسن تربیت و سازندگی. [صفحه ۱۶۹] تندخویی اگر عادت و غضب نباشد، و با دل آرام و مسبوق به محبت و یا سرشار از محبت باشد یک ارزش است و گرنه جهنم را می سازد و رنج را می آفریند. در هر حال خوشروئی در برابر مؤمن بهشت را می سازد و در برابر دشمن از عذاب و رنج جلوگیری می کند.

## عوامل احیا؛ تعلم و تعلیم (۲)

### خودشناسی و خودسازی

تعلم و تعلیم اگر از بینش و معارف آغاز شود، به احیاء قلب و احیای امر می انجامد و گرنه سنگینی علم و غرور دانش‌ها و یا قدرت

و صنعت و ثروت آن دل را می برد و آدمی در این آیینه جز خود را نمی بیند و اضطراب و احتیاج به ولی امر و تکلیفی به احیای امر احساس نمی کند. آدمی با آشنایی و هدایت به آیه ها، با خودشناسی در روابط آفاقی و انفسی، آشنا می گردید و از آیه های تحول و تبدیل و بن بست و محدودیت و نقص و محرومیت و استبدال و استخلاف و از آیه های امن و خوف و شادی و رنج و تعلق و تردد و توجه به بت های گوناگون، خود را می فهمید و با این فهم از واقعیت وجودی خود، حرکتش را آغاز می نمود. شناخت ارزش و قدر آدمی در همت و حرکت او تأثیر می گذاشت. از این خودشناسی و خودسازی سخن گفتیم. امشب بجاست که دامنه همین بحث را بالاتر بیاوریم. [صفحه ۱۷۰]

### نظارت بر محرک ها و حرکت ها

آدمی به طور طبیعی خوشحالی و رنج دارد، ولی از او می خواهند که این رنج ها و شادی ها را مهار کند. چون هر چیز به اندازه اهمیتی که دارد تأثیر می گذارد و ما در طول تاریخ زندگی، از کودکی تا جوانی تا کمال می بینیم که این اهمیت ها چگونه جابه جا می شوند آنچه که تا دیروز برای آن می سوختیم امروز از آن فرار می کنیم. من فراموش نمی کنم که برای خواسته ای تا چند ماه چقدر تضرع و دعا داشتم و به آن رسیدم و پس از دستیابی شاید تا ماه ها برای جدایی و نجات از آن مطلوب ناله می کردم. این ها علامت تحول در بینش و نشانه‌ی دگرگونی در تعلق‌های ماست. به بچه ها نگاه کن با چه اشک و ناله ای توپ و عروسک و دوچرخه ای را صاحب می شوند و پس از مختصر زمانی از آن فاصله می گیرند و رهایش می کنند تا جایی که بعضی از مریدان خیال می کنند راه جداسازی در همین دستیابی است. در حالی که آنچه مقارن دستیابی اتفاق می افتد، آدمی را نجات می دهد و آن دگرگون شدن تلقی آدم از خویش و بالا رفتن همت اوست که از باطن او را جدا می سازد و صله و پیوند او را می برد. اگر از داخل اتفاقی نیفتد، دستیابی به جمع آوری و انباشتن و تکاثر منتهی می شود، نه فراغت و رهایی و آزادی. آنچه به این تحول می انجامد هما حضور و نقادی و جمع بندی از خود در رابطه با اشیاء و آدم هاست که تو سؤال می کنی و به طبیعی بودن قناعت نمی نمایی و همین رفعت ذکر باعث وسعت صدر است. [صفحه ۱۷۱]

### فراغت

رفعت ذکر در این است که آگاهی تو از خودت و از دنیایی که در آن زندگی می کنی بالا تر بیاید و از عادت های ریشه دار و آگاهی های سطحی بگذرد. آدمی به عادت و تلقین کار خود را خوش بودن، راحت بودن، خوردن و خوابیدن می شناسد و با این تلقی و آگاهی دنیا می شود، یعنی باید بشود؛ آخور و خوابگاه و عشرتکده، و می بینی که نیست. پس یا به نفی خدا و حکمت و رحمت روی می آوری، که من از خدا مهربانترم، من بچه‌ی خودم را بی پا و دست نمی خواهم و دست و پایش را نمی برم و اگر خدا را باور کردی به توجیه رنج ها و بدی ها می پردازی و با نگاه فلسفی که وجود خیر است و با نگاه عرفانی که آنچه از اوست زیباست و یا نگاه احتیاط و حرمت که او می داند و ما نمی دانیم، خود را آرام می کنی! و یا با تمامی این حرف ها در دل اعتراض داری و با وجود ایمان و اسلام و نماز و طاعت مثل مادر مهربان آن دوست، در باطن فریاد برمی داری که او مهربان نیست، و گرنه لااقل مثل من به این عقب افتاده می رسید، و یا از اول از گرفتاری او جلوگیری می نمود، غافل از این که محبت مادر و عشق به خود و به فرزند از خود او نیست و به اختیار او نیست و غافل از این که همین مادر همین فرزند را به خاطر عشق و محبتش آن جا که بیرون می رود و زیر باران خیس می شود و یا در خاک و گل می نشیند و آلوده می شود، می آزرده و رنج می دهد و حتی سخت و یا نیمه سخت کتک می زند. با این تلقی طبیعی و عادی و سطحی از آدمی و از جهان، تحمل ها و توقع ها و تعلق ها وضع مشهودی دارد که همه می بینند و تجربه می کنند. [صفحه ۱۷۲] ولی با رفعت ذکر و دگرگون شدن این آگاهی، ترکیب و ساخت

آدمی و خودآگاهی و عقل و نقد آدمی با لذت و راحتی، حتی در متن رفاه و دستیابی نمی سازد، که تو تحول نعمت ها و تحول فصل ها را می شناسی. می دانی که تو و یا بهار رفتنی هستی. پس چه جای عیش، چون هر دم جردس فریاد می دارد که بر ببندید محمل ها... این در آدم، و در دنیا هم از همین علامت می دانی که راه، که کلاس، که کوره است، که هیچ بتی را باقی نمی گذارد و هیچ دلبرامی را نمی خواهد. با رفعت ذکر از آدمی از خودش و از جهان بیرون و دنیای متحولش، آدمی می تواند برای رفتن، برای حرکت با همین تحول ها و تازیانها هماهنگ بشود و این گونه به وسعت صدر می رسد و هم درک جدیدی از جمال و زیبایی، یعنی هم با رنج ها راحت شود و هم در همین رنج ها و درد زشتی ها بتواند زیبایی به معنای تطابق و هماهنگی را احساس کند و مست و سرشار شود.

## درک زیبایی و جمال

ما از فهم این آیه که خداوند می فرماید: «احسن کل شی خلقه»، [۲۰۷] او هر آنچه را که آفریده، زیبا آفریده است، عاجز هستیم. با خود می گوئیم با این همه فقر و مرگ و جنگ و جدایی و آه و ناله و خون و دود، با این همه زشتی چه ادعای زیبایی و جمال؟ [صفحه ۱۷۳] راستی اگر در ظاهر هم حرفی نزنیم با خود و در دل خود این اعتراض ها را داریم. چون این ها با تلقی عادی ما از خودمان و از جهان و دنیای سرشار از درد و رنج ما هماهنگ نیست. اگر آدمی لذت و خوشی است و دنیا، عشرتکده و آخور اوست، خوب چطور با این ناخوشی ها و دردها و نزاع ها و جنگ ها و کشتارها و جنازه ها و مجرم ها آن هم برای لقمه نانی و یا زمین و آبی و کشتزار و درختی، هماهنگ است؟ در بینش قرآنی در تمامی خلقت شر و بدی تصور می شود، نه این که شرور در جهان و یا نهاد انسان باشند، در تمامی خلقت شر و بدی متصور است، ولی این بدی و شر در نوع رابطه‌ی ما با این خلقت است. «قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق»، [۲۰۸] از تمامی شر و بدی آنچه که او آفریده، به او پناه می بری، از شر آتش، از شر آب، از شر باد و خاک تا شر شهوت و غضب و هوش و حافظه و حتی عقل و سنجش آدمی. تمامی این نعمت ها می تواند بدی و شر و یا خوبی و خیر را به دنبال بیاورد. در واقع خیر و شر نه در پدیده ها که در نوع رابطه هاست. می توان از این آتش، خوب یا بد استفاده کرد. آتش نه خوب است نه بد و با این همه، تمامی پدیده ها با ساخت و بافت انسان و با ساخت و بافت جهان و با هدف این هر دو هماهنگ است. پس زیبا است. آدمی با ترکیب خاص خودش که آگاهی و آزادی و مسئولیت را دارد، برای خوشی و راحتی نیامده، برای خوشی و لذت به خود آگاهی نیاز نبود، برای رفتن آزاد و حرکت مستمر او، این ترکیب و این جهان [صفحه ۱۷۴] متحول و این دو نوع رابطه‌ی خوب و بد و نجدین و هدایت های مستمر و وسوسه های مداوم لازم است. همین گونه هم طراحی شده و مدیریت شده و اجرا می شود. پس زیبایی و هماهنگی همراه این دردها و رنج ها و زشتی ها و مرگ ها و نقص ها هست. در واقع زیبایی را با ذوق نمی فهمند. زیبایی ژیان یا پیکان یا بنز یا تریلی و یا بولدوزر در هماهنگی اجزاء و اهداف و شرایط و زمینه‌ی کار آن ها مشخص می شود، نه با مقایسه ها و چشم پوشی از اهداف و شرایط، برغم گفته‌ی راسل کرم کدو با شرایط و هدف زمینه ای که دارد هماهنگ است و زیبایی کرم کدو را با طاووس و قمری و کبوتر و بلبل و پروانه نمی سنجند. اگر این درک از زیبایی شکل بگیرد، ناچار شیدایی و سرمستی و سرشاری هم خواهد آمد. این گونه آدمی در متن رنج و همراه سختی ها و زشتی ها، سرمست و واله و شیدا است.

## موقعیت و موضع گیری

همان تلقی و شناختی که باعث فراغت از رنج و شیدایی در برابر زیبایی های زشت و پاکی های کثیف است، همان تلقی در استمرار خود، آدمی را به آزادی از موقعیت ها می رساند. تو ذلیل موقعیت های مطلوب باقی نمی مانی که به موضع گیری مناسب و

درست روی می آوری. که کوثر، بهره برداری خوب است، نه نعمت و امکانات خوب و مطلوب. آدمی می تواند در یک موقعیت ثروت و فقر و صحت و سلامت و... موضع گیری های متعددی داشته باشد. می تواند؛ اسیر ثروت، مغرور ثروت، وابسته‌ی ثروت و بهره برداری از ثروت [صفحه ۱۷۵] و یا فراری از مسؤولیت ثروت باشد. تفاوت این موضع گیری به این نکته باز می گردد که هر موقعیتی تکلیفی دارد و هر نعمتی مسؤولیتی و اگر درست حرکت کنی بن بستنی نخواهد بود که چراغ‌ها در تاریکی بارور می شوند و از سرما و فقر و ضعف، قدرت و گرما و دارایی سر بر می دارد.

### اهتمام و بی تفاوتی

اگر نعمت‌ها مسؤولیت می آورد، نمی توان به زینت و آرایش نعمت‌ها و یا نمایش و بازی با آن‌ها پرداخت. برای کسی که تحول نعمت و مسؤولیت انسان را می فهمد، بی تفاوتی باقی نمی ماند که ناچار می کوشی در دارایی و حتی در توانایی تو، دیگران بهره مند شوند و از آنچه که نداری ولی می توانی فراهم کنی به دیگران بهره برسانی.

### سازندگی

و این بهره مند ساختن برای تربیت و بارور کردن آن‌هاست. بی حساب نیست. تو می کاری تا هفتاد برابر برداری و این برداشت مناسب از نعمت‌ها و امکانات نتیجه‌ی شناخت تحول و مسؤولیت و شناخت غربت و تنهایی، و شناخت ضرورت حوادث و اضطرار و ناچاری است. این ضرورت و این تنهایی اگر با عشق و محبتی به انسان و سرشاری بهره مندی او همراه باشد به سازندگی و تربیت می انجامد تا همراه و همراز خودت را بسازی و در تنهایی، محصور و در غربت، گرفتار آه و حسرت نباشی. [صفحه ۱۷۶]

### مبارزه

با تهیه‌ی همراه و بهره برداری از امکانات، در برابر آن‌ها که درگیر می شوند و سنگ راه می مانند، بی کار نمی مانی که می جنگی. که «المؤمن علوی»، [۲۰۹] «المؤمن مجاهد اما فی دولة الحق فبالسیف و اما فی دولة الباطل بالتقیة»؛ [۲۱۰] مؤمن همچون علی است. مؤمن مبارز و کوشاست. در هنگام قدرت با شمشیر و در هنگام ناتوانی با پنهان کاری که، تقیه بی کاری نیست، پنهان کاری است.

### پیروزی و غرور، شکست و ذلت

مبارزه و درگیری و با انتظار و تقیه و قیام به سامان می رسد و این مبارزه یک احتمال ندارد. باید همه احتمالات را در نظر گرفت باید حتی از شکست آموخت و در پیروزی به نقطه‌های ضعف فکر کرد.

### حیات طیبه

با این آمادگی‌ها در برابر رنج و زشتی و موقعیت‌ها و نعمت‌ها و ناتوانی‌ها و ضعف‌ها و دشمن‌ها و پیروزی و شکست، آدمی به آن نگاه و آن زندگی راه می یابد که سه خصوصیت «ادوم السرور» و «اسبغ الکرامة» و «اتم العیش»، [۲۱۱] را دارا باشد. سروری پایدار حتی با رنج‌ها و کرامتی فراگیر حتی در متن ذلت‌ها و عیشی تمام و سازنده، در هر شرایط، که عیش تمام این است که دیگران در زندگی و عیش تو به [صفحه ۱۷۷] تمامیت برسند، که امام رضا علیه السلام می فرمود: «أرأیت من احسن الناس معاشا؟» و می فرمود: «من حسن عیش الناس فی عیشه». [۲۱۲].

## تقدیر، تدبیر، تربیت، تشکل جدید

این مجموعه از تعلیمات و آگاهی‌ها از معصوم و وحی بدست آمده، و این بینش‌ها و نگرش‌ها به انسان و جهان و درد و رنج و زشتی و زیبایی و درگیری و مبارزه و زندگی و مرگ. این‌ها با طرح و تقدیر و مدیریت و اجراء و تربیت و سازندگی و نوع سازمان و تشکل جدیدی همراه می‌شود که ضرورت وحی و معصوم را با خود دارد و احیای امر آن‌ها را می‌خواهد. چون آدمی با این نگاه و با این قدر و استمرار و روابط، و جهان با این حق و نظام و جمال و زمان، گرفتار روابطی می‌شود که فکر و علم و عقل و فلسفه، و قلب و عرفان و غرایز فردی و جمعی کفاف این روابط را نمی‌دهد، که علم در حوزه‌ی تجربه‌ی محدود آدمی و با روابط مشخص او گویاست، نه با احتمالات و روابط پیچیده‌ی احتمالی که حدس زده می‌شود و هنوز تجربه نشده است. این نگاه، ضرورت امامت معصوم را به دنبال می‌آورد و این گونه است که می‌فرمایند اگر مردم محاسن کلام ما را می‌شناختند، به دنبال می‌آمدند. [صفحه ۱۷۸]

## کلامی از فاطمه‌ی زهرا

### اشاره

شب پنجمبسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك الهي تول امورنا بحسن كفايتك يا من يتولى الصالحين قالت فاطمة عليها السلام: «ان كنت تعمل بما امرناك و تنتهي عما زجرناك عنه فانت من شيعتنا والا فلا.. قالت ان شيعتنا من خيار اهل الجنة كل محبينا و موالى اوليائنا و معادى اعدائنا و المسلم بقلبه و لسانه لنا، ليسوا من شيعتنا اذا خالفوا و امرنا و نواهينا». [۲۱۳]. محبت، تشيع و ولايت يك رتبه و يك حد ندارد. حتى خود محبت يك حكم و يك رتبه ندارد. محبت به کسی اگر با تولى و تبرى همراه باشد، اگر با تسليم در قلب و تسليم در زبان همراه باشد، هنوز تا تشيع فاصله دارد، گرچه حدى از ولايت را داشته باشد. تشيع بالاتر از محبت و بيشتر از تولى و تبرى و تسليم قلبى و لسانى، به تبعيت و اطاعت در عمل نياز دارد. حد تشيع در اطاعت و تبعيت است و حد ولايت در تبرى و تولى و تسليم و حد محبت بسيار گسترده تر و فراخ تر است و شكل هاى گوناگون محبت به خاطر خدا و يا به خاطر كرامت و جمال و كمال را در بر مى گيرد. مثل محبت آن جوان انصارى كه هر روز به ديدار [صفحه ۱۷۹] مى آمد و چشم از رسول صلى الله عليه و آله پر مى كرد و رسول صلى الله عليه و آله به خاطر او كه بيشتر توشه بردارد، سر را بالا مى آورد تا آن روز كه آمد و رفت و دوباره باز گشت. رسول صلى الله عليه و آله از او پرسيد؛ چه شد كه امروز دو بار آمدى؟ گفت اشتياقم بى قرارم كرد، و باز گشتم كه سيراب شوم و رفت و ديگر نيامد. هنگامى كه رسول صلى الله عليه و آله به سراغ جوان آمد، از مرگش خبر دادند و پس از گفت و گو از حالات او، گفتند كه مالك چشمش نبوده و چشم سر كشى داشته حضرت مى فرمايند؛ آنقدر از محبت من در دل او بود كه حتى اگر برده مى فروخت و جاريه داد و ستم مى كرد، از آتش نجات مى يافت. اين محبت تا آن جا كه محبت شديدتر شود و تمامى دل را بگيرد و حب و بغض آدمى را مهار كند، و تولى و تبرى را بسازد، گسترده تر مى شود و به ولايت مى رسد و تسليم قلبى و اعتراف لسانى را آسان مى كند. ولى تشيع و متابعت، اطاعت و همراهى در عمل را مى خواهد. بدون اين تسليم در عمل و همراهى در عمل از تشيع خبرى نيست؛ «و الله ما شيعه على الا من عف بطنه و فرجه...». [۲۱۴].

## عوامل احياء؛ ذكر (۱)

## اشاره

گفته شد که تعلم و تعلیم، زمینه ساز اتباع و متابعت می شود و با تحولی که در بینش و بصیرت آدمی می آید و با هدایتی که به قدر خویش و استمرار خویش و روابط گسترده و پیچیده‌ی خویش فراهم می شود، از ضلال می رهد و به مقاصد و [صفحه ۱۸۰] راه و منازل و به سعی و عمل خویش واقف می شود. این تعلم، آدمی را به خود واقف می کند و بر خود ناظر می سازد. خودشناسی و خودسازی با هدایت و شکر و تمحیص و بلاء و عجز و اعتصام شکل می گیرد. خودشناسی نه تنها در موجودی و امکان که در رابطه با اشیاء و در آفاق و انفس شکل می گیرد تا آدمی بیابد که جز خدا محرکی و مقصدی نمی تواند داشته باشد. «حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شی شهید». [۲۱۵] خدا کافی است و حضور دارد و با اوست که رنج و خوشی و وابستگی به موقعیتها و بی تفاوتی ها بر طرف می شود، و حیات طیبه و سرور دائم و کرامت فراگیر و عیش تمام محقق می شود و تقدیر و تدبیر و تشکل جدید سر می گیرد. پس از تعلم و تعلیم، نوبت ذکر است. ذکر یادآوری معرفت سابق و آگاهی پیشین است. معرفتی که مغفول مانده و به خاطر شهوات غالب و یا اشتغال های بی حساب به فراموشی گراییده است. در روایات گذشته به مذاکره، به ذکر «عند اهل العلم و الدین و اللب»، به تذاکر علم دین اشاره شده بود. در روایت فضال از حضرت رضا علیه السلام به ذکر مصیبت اهل بیت علیه السلام. [۲۱۶]. - در روایت داود بن سرحان از امام صادق علیه السلام به نقل معتب به این نکته تاکید دارد: «خیر الناس من بعدنا من ذاکر و دعا الی ذکرنا». [۲۱۷]. [صفحه ۱۸۱] - از غزالی از امام صادق علیه السلام مجلس ذکر و علم را مجلسی می شمارد، «لا یشقی بهم جلیسین». [۲۱۸]. از رسول صلی الله علیه و آله نقل است؛ «ان الله عزوجل یقول تذاکر العلم بین عبادی فما تحیی علیه القلوب المیتة اذا انتهوا فیه الی امری». [۲۱۹]. - از امام باقر علیه السلام در اختصاص آمده؛ «تذاکر العلم ساعة خیر من قیام لیلته». [۲۲۰]. - عن الباقر علیه السلام «رحم الله عبدا احیاء العلم. فقیل ما احیائه؟ قال ان یداکره به اهل الدین و الورع». [۲۲۱]. و عن الباقر علیه السلام «تذاکر العلم دراسة و دراسة صلوة حسنة». [۲۲۲]. در این روایات هم به ذکر عالم و ذکر و حفظ علم و ذکر اهل دین و تعلم و تذاکر و یادآوری معارف اشاره شده است. می توان در چند مرحله به این همه اشاره نمود: - ذکر علم، - ذکر اهل بیت (عالم)، - ذکر مؤمنین، - ذکر خویش. [صفحه ۱۸۲]

## ذکر علم

همان طور که گذشت معرفت و علم آدمی بر فرض که ریشه بگیرد و سر بر دارد می تواند با غفلت، کفران، با کفر به نابودی باز گردد و مختوم و مغفول شود. کسانی که با آگاهی خود کار نکرده اند گرفتار محرومیت می شوند. در روایتی از امیرالمؤمنین [۲۲۳] آمده است که بسیاری از مردم ستاره ها را می بینند ولی از آن راهیاب نمی شوند. کسانی راهیاب می شوند که دراسة داشته باشند و با ذکر مستمر و حفظ آن، مجاری و منازل آن ها را بشناسند. علم با ذکر مستمر، به عهد و به عمل منتهی می شود. در بحث سوره‌ی بقره آمد که ذکر مطابق و ذکر شدید و ذکر مستمر [۲۲۴] چگونه آدمی را از ضلال و محدودیت و محرومیت و آفت های خصومت می رهند. ذکر مستمر و دائم، هم معرفت را سرشار می سازد و هم به مراحل بعد پیوند می زند. بدون این تداوم، معرفت و علم به عهد و پیمان و به عمل و به یقین و به تشهد و تسلیم نمی رسد. در آیه هست «و اذکروه کما هدیکم»، [۲۲۵] همان گونه که شما را هدایت کرده او را بیاد بیاورید و با آیه هایی که به شما نشان می دهد و جلوه های مستمری که از او می بینید، او را بیاد بیاورید و به جای رنج و دلخوری از آیه ها به آن ها روی بیاورید [صفحه ۱۸۳] و تحول و تبدیل و نقص و محدودیت و استبدال و استخلاف، به فراغتی راه بیابید که در این کلام امام حسین علیه السلام آمده؛ «الهی ان اختلاف تدبیرک و سرعة طواء مقادیرک منعا عبادک العارفين بک عن السکون الی عطاء و الیاس منک فی بلاء». [۲۲۶] این رفت و آمد نعمت ها و شتاب و سرعت تقدیرها،

آدمی را بیدار می کند و از شهوات غالب و از اشتغال های مستمر و دل مشغولی ها و روزمره گی ها می رهاوند. کسی که این آیه را ببیند و خدا را و ربانیت او را بیاد نیآورد، و حضور و کفایت او را نفهمد، بهره ای نمی گیرد و در دل بر خدا خرده دارد و اعتراض دارد و در محبت و حکمت او، لیت و لعل می آورد و اگر بر زبان هم جاری نکند در دل نگه می دارد، که این چه خدایی است و این چه محبتی است که این گونه امن و امان ما را بریده و بزم ما را در هم ریخته و بر هیچ ابقاء نکرده. دوستی می گفت مادر من از کودکی رنج برده و گرفتار بوده، با شوهرش و بستگان شوهر، گرفتار بوده، با خانواده اش مشکل داشته، با فرزندانش مصیب ها دیده و امروز هم گرفتار فرزند عقب افتاده ای است که شدیداً به آن وابسته است و او را از جلو چشم دور نمی کند و شب ها بارها بر می خیزد و او را می پوشاند و خواب و راحت خودش را می زند. این دوست می گفت مادرم که بارها قصد خودکشی هم داشته، تازه آن جا که آرام است و حالش خوب است این را قبول ندارد که خدا مهربان است و رحیم و رحمان است، می گوید آخر این چه محبتی است و به خودش نگاه می کند؛ که [صفحه ۱۸۴] چقدر مواظب است و فداکار است... راستی که بدون معرفت آدمی از ذکرها هم بهره نمی برد. همین مادر مهربان، همین کودک ضعیف و محبوب و عقب افتاده را، اگر بخواهد بیرون برود و یا زیر باران بماند و یا غذای کثیفی بخورد، آن چنان می زند و می کشد و می بندد که جای انگشت هایش بر بدن او می نشیند و مادر این ها را از مواظبت و مراعات و محبت می داند. پس چطور شکستن بت ها و دور کردن شیطان و کنار زدن تعلقها را نمی فهمد و محبت را در تمامی چهره ها و نعمت ها را در تمامی داد و ستدهای او نمی بیند. که؛ «اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه». [۲۲۷] مشکل همین است. که ما گل و شل باران و کثیفی بچه ها و آلودگی غذا را می فهمیم و فرزند دلبندهمان را می زنی و نمی گذریم ولی گرفتاری بت ها و اسارت ها و آلودگی شهوات و جلوه های دنیا را نمی فهمیم و صنایع و کارسازی خدا را نمی شناسیم؛ «اذکروه کما هدیکم». او با تمامی تبدیل و تبدل ها و با تمامی تحول و تغیرها و با تمامی استبدال و استخلاف ها، به آدمی هشدار می دهد و می آموزد و با این هدایت، ذکر و یاد حضور را می خواهد. ولی ما از هدایت ها آشفته ها می شویم و از آموزش ها روی می گدانیم و همین است که از ظلال و سردرگمی بیرون نمی رویم و با تمامی خوبی و پاکی، گرفتار و رنج و خودکشی می شویم و به صراحت بخشدگی و محبت و دوستی خدا را زیر سؤال می بریم، در حالیکه خودمان برای محبوبمان همین گونه محبت می کنیم و در چهره های مختلف و لباس های متفاوت ظاهر می شویم [صفحه ۱۸۵] اما در هر لباس شاه را نمی شناسیم و خدای عشق را که حتی مرا با خودم و او مانوس کرده و خودخواهی من از اوست، این خدای نزدیکتر از من به من را نمی فهمیم، چون خود را و دنیا را و حرکت مستمر را نفهمیده ایم و دنیا را عشرتکده و خوابگاه می دانیم و خود را بی حاصل، بی حساب و بی گذشته و بی حال و بی آینده، و رفتن را، و دل کندن را، و نسبت گیری خود را با اشیاء و با بت ها در نظر نمی آوریم. امام حسین علیه السلام با حبیب بن مظاهر بالای سر مسلم بن عوسجه آمد. مسلم در خون خود آرمیده بود. حسین علیه السلام فرمود: «منهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً». [۲۲۸]. حبیب او را به بهشت خوش آمد گفت و بشارت داد و به او گفت من چیزی پس از تو نمی مانم ولی اگر سفارشی داری بگو. مسلم بن عوسجه با چشم خون گرفته به حسین علیه السلام نگاه کرد و گفت؛ «اوصیک بهذا الرجل ان تموت دونه»، [۲۲۹] تو را به این مرد سفارش می کنم و این که پیشاپیش او بمیری و پیشمرگ او باشی... [صفحه ۱۸۶]

### کلامی از فاطمه زهرا

شب ششمبسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک اللهم اجعلنا عندک وجیها بالحسین فی الدنیا و الآخرة قالت فاطمه علیها سلام الله: ابوا هذه الامه محمد و علی، یقیمان اودهم و ینقدانهم من العذاب الالیم، ان اطاعوهما و بیحانهم النعیم الدائم ان وافقوهما». [۲۳۰]. آدمی امکانات و نعمت هایی دارد و نگهبان ها و پاسدارانی در هنگام ضعف دارد. نعمت حیا و رشد و صحت از والدین و نعمت علم و بصیرت و فهم از معلم و نعمت امن و عدل از رهبر و حاکم. محمد صلی

الله علیه و آله و علی علیه السلام غایت خلقت و پاسدار و محافظ و معلم و مربی و حاکم و ولی هستند و همین است که با همراهی و اطاعت آن‌ها نه در سال و ماه و دنیا که در تمامی عمر آدمی و در تمامی عوالم، او را از کجی‌ها و رنج‌ها نجات می‌دهند و نعمت‌های دائم را به آن‌ها ارزانی می‌دارند. و همین است که هنگام معارضه و درگیری این پدران، محمد و علی، بر والدین و دیگران مقدم هستند. چون حوزه‌ی کار و توانایی و دارایی آن‌ها عظیم‌تر است. [صفحه ۱۸۷] این‌ها غایت و مقصود هستند و به خاطر آن‌ها نعمت‌ها گسترده شده که اولیاء النعم هستند و با تعلیم و آموزش آن‌ها کسری و کاستی‌ها برطرف می‌شود و تداوم نعمت‌ها با شکر و متابعت آن‌ها تحقق می‌یابد. نعمت وجود و نعمت معرفت و نعمت امن و نعمت رشد و نعمت حفظ و استمرار نعمت‌ها با آن‌ها و از آن‌هاست و همین است که بر «اب ولدک و علمک و زوجک»، بر تمامی پدران مقدم هستند و نمی‌توان که خانه‌ی رسول خدا را برای پدران دیگر باز گذاشت و بر رسول خدا تظاهر کرد و کمر بست که؛ «ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکمما، و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین و الملائکة بعد ذلک ظهیر». [۲۳۱]. کسانی که به خاطر رسول از پدرانشان بگذرند و سخط و غضب پدران را با رضای رسول و ولی بدست بیاورند ضرر نمی‌کنند، که این‌ها آن قدر دارا و توانا هستند که یک کمی از دارایی و ثواب و بهره‌هایشان، تمامی پدران را شاد کند ولی پدران دیگر نمی‌توانند بر فرض رضایت، سخط و غضب محمد و علی را جواب بدهند و جبران کنند. در این دو روایت فاطمه علیها السلام، هم به سر ابوت محمد و علی و هم سیطره و عظمت آن‌ها و جبران و کفایت آن‌ها اشاره دارند. در برابر تمامی پدران و در برابر تمامی واسطه‌های نعمت و مجاری فیض از والدین و معلمان و حاکمان، این‌ها هستند که حق حیات و وجود و حق تعلیم و معرفت و حق صحت و سلامت و امن و عدل و رشد را بر همه دارند و سخط و رضای آن‌ها اصل است و دیگران میزان [صفحه ۱۸۸] نیستند که نه در درستی و بهره‌برداری سالم از نعمت‌ها و نه در تداوم و استمرار نعمت‌ها، آن‌ها در تمامی عوالم هیچ دستی و معرفتی و هیچ دارایی و قدرتی ندارند.

## عوامل احیاء؛ ذکر (۲)

مسأله‌ی ذکر و تذاکر و تذکر و مذاکره و متعلقات ذکر از قبیل امر و لقیه و علم و اهل بیت... همه در چهار عنوان خلاصه شد. ذکر من نسبت به علم و عالم و ذکر دیگران نسبت به علم و عالم. ذکر من و یادآوری من از آنچه آموخته بودم و از هدایت‌هایی که دیده بودم، باعث ازدیاد و رشد علم و هدایت و باعث تحول و تبدیل فکر و ذکر به عهد و عمل و یقین و شهود و تسلیم می‌شود. با همین ذکر مطابق و شدید و مستمر، آدمی از چنبره‌ی شهوات و اشتغالات و وسوسه‌ها و جلوه‌ها، آزاد می‌شود. در این قسمت تا حدودی گفت و گو شد. قسمت دوم ذکر عالم و ذکر عبادی است که به ما آموخته‌اند و بر آموخته‌هاشان پافشاری کرده‌اند و یک گام فراتر نگذاشته‌اند، «اذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی الایدی و الابصار. انا اخلصناهم بخالصه ذکر الی الدار». [۲۳۲] یادآوری از این‌ها در زیادتی اشتیاق و شور و در روی آوردن و استناد به آن‌ها تأثیر دارد. ذکر استقامت و ثبات؛ «و اصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل». [۲۳۳]. [صفحه ۱۸۹] ذکر مصائب و رنج‌ها، ذکر محبت و توجه آن‌ها به بندگان غافل خدا، ذکر عمل و سعی آن‌ها در راه خدا و به خاطر مقصد، ذکر جهاد و مبارزه آن‌ها حتی با نزدیکان، ذکر فراغت و زهد آن‌ها، ذکر شخصیت و روابط و برخوردهای ساده آن‌ها، همگی در شخص ذاکر اثر می‌گذارد. آن‌جا که آدمی از سعی رسول خدا صلی الله علیه و آله و شکستن لذت خواب شب‌ها می‌شنود که نماز شب را بر تمامی شب تقسیم می‌کرد، و یا آن‌جا که دستور به پنهان کردن پرده‌ای از محضرشان می‌دهند تا دنیا در چشم‌ها زینت نگیرد. همه‌ی این یادآوری در انگیزه و نیت و درخواست‌ها و همت ما اثر می‌گذارد و روح سبقت و اشتیاق و شتاب و سرعت را در انسان گرم می‌نماید. بی‌جهت نیست که این ذکرها، به احیای امر اهل بیت منتهی می‌شود، چون توقع از حاکم و رهبر بالا می‌رود و دیگران حتی با تمامی عدالت و گذشتشان، ملعون و منفور می‌شوند که به تمامی دنیاها وقوف ندارند و از تمامی جاذبه‌ها آزاد نیستند. این ذکر از این عبادی که او اب هستند و از نعمت‌ها متزود هستند و



حتی از مصیبت، متزود هستند و توشه برمی دارند برای ما که اشتغال و اهتمام به نعمت‌ها گرفتارمان می‌سازد و با نعمت‌ها می‌رویم نه آن که از نعمت‌ها بر داریم و ببریم، این ذکر از عباد صالح و عالم شاهد، تأثیر می‌گذارد و زهد و آزادی و عشق و ایمان و در [صفحه ۱۹۰] جمع، توحید را پایه می‌گذارد. ما توجه نداریم و به خاطر آلودگی وسیع، از گرفتاری‌ها مطلع نمی‌شویم، درست مثل کسی که لباس سیاه و روغنی پوشیده، بر فرض زیر ماشین هم برود و به خاک و گل هم آلوده شود، تازه از سیاهی‌هایش کم می‌شود. نکته را کسی می‌فهمد که لباس تمیز و سفید پوشیده، حتی اگر از پنجره سری بیرون آورد و در هوای طبیعی راه رود، بر لباس سفید او تأثیر سیاهی هوا و کثافت اطراف بزودی مشخص می‌شود. این گونه و در این لحظه‌های تمیز و سالم آدمی احساس می‌کند که اسم بعضی‌ها و حضور آن‌ها و حرف آن‌ها چقدر سنگینی و سیاهی می‌آورد و چگونه آدمی را محزون و خسته می‌سازد. برای اندازه‌گیری، میزان‌های دقیقی هست. ولی ما ترازو دار نیستیم و با میزان کشیم نمی‌کنیم، که عادت‌ها و خوشایندها حاکم هستند. ذکر اهل بیت این گونه به احیای امر آن‌ها منتهی می‌شود که در اشتیاق و استناد ما، و در توقع و همت ما، و در انگیزه‌ها و روابط ما، و در سبقت و سرعت و سعی و عمل ما اثر می‌گذارد و کسی که از این جام نوشید و با کوثر گره خورد دیگر به این جرعه‌های آلوده و غافل و جاهل، روی نمی‌آورد و به نم کثیف آن‌ها دل خوش نمی‌کند. - ذکر علم و دعوت به علم گفت و گوی از علم برای دیگران از اهل لب و دین و طلب و عمل، هم یار می‌سازد و همراهان را گرد هم می‌آورد و هم باعث زکوة علم می‌شود و آگاهی و معرفت را پاک و زیاد می‌کند. همان طور که زکوة، مال را [صفحه ۱۹۱] پاک و زیاد می‌سازد و هم به حفاظت و حراست در برابر مکر شیاطین و حيله خناث‌ها و وسوسه‌های آن‌ها، کمک می‌کند. ابن ابی عمیر می‌گوید آن جا که از پای افتاده بودم و در برابر شکنجه مقاومت را باخته بودم، فریاد دوستم که مرا به اطاعت و تقوی سفارش کرد، مقاوم و نیرومندم ساخت و این توأسی پا برجایم نمود. در ذکر و یادآوری آن چه که می‌دانیم، این بهره‌ها هست، چه این ذکر از نماز باشد یا از مصیبت باشد، یا از آیات و هدایت‌های خدا باشد، و یا از رسول و مربی و یا همراه و همراز و همدلی که آدمی را تنها نمی‌گذارد و نمی‌گذارد که شیطان در لحظه‌های بحران حلم و علم و عشق و صبر آدمی را ببرد که حسین علیه السلام به زینب سفارش می‌نماید؛ «لا یدهبین بحلمک الشیطان...»، [۲۳۴]، که در روایات هست، گوسفند تنها و عقب افتاده را گرگ می‌خورد و همین طور مؤمن شاذ و تنها و عقب مانده را شیطان می‌برد با مکر و تهدید و تشویق و وسوسه و ذکرهای مستمر از نقطه ضعف‌ها و ناتوانی‌ها. [۲۳۵]. تذاکر و مذاکره‌ی با دیگران هم زکوة است، هم سازنده است، هم حافظ و پاسدار است و در نتیجه، احیای امر است، که؛ خلق و کشف و حفظ نیروهای کارآمد آن‌هم در دنیای وسوسه‌ها و جاذبه‌ها و تنهایی‌ها، کار کمی نیست. دوستی نقل می‌کرد که یکی از اساتید در شب افطار ماه رمضان از دعوتی باز [صفحه ۱۹۲] می‌گشت، تنها مانده بود و بقیه با ماشین‌های رنگارنگ و راننده‌های خود، رفته بودند و به او هم توجهی نکرده بودند. این دوست از استاد پرسیده بود از کجا می‌آید و تنها می‌آید... استاد گفته بود؛ از قمارخانه می‌آیم... ما باختیم. نگهداری از دلسوخته‌های تنها در زیر رگبار وسوسه‌ها، حتی با دست خالی امکان دارد که، ذکر و یادآوری و حتی همراهی و تنها نگذاشتن به حفظ نیرو و احیای امر اولیاء می‌انجامد. - ذکر و یادآوری از صاحب امر و عالم آل محمد، دعوت به آن‌هاست و طبیعی است که گفت و گو از اولیاء در جمع و در کوی و برزن باعث زنده شدن یاد آن‌ها و احیای امر آن‌هاست. همین ذکرها و یادآوری‌هاست که آتش اشتیاق به ولی امر را سرکش می‌سازد و در خانه‌ی آن‌ها را باز می‌گذارد که درباره علی بن یقظین می‌گویند؛ در یک سال در کنار بیت، هزارها نفر برای او تلبیه می‌گفتند و لیبک سر می‌دادند. علی بن یقظین با استیجار آن‌ها که از شیعیان فقیر و دور از مدینه بودند، هم زندگی آن‌ها را تأمین می‌کرد و هم در خانه‌ی امام صادق علیه السلام را باز نگه می‌داشت و هم راوی می‌ساخت و هم معارف شیعه را تا امروز سرشار می‌ساخت. ذکر عالم و دعوت به او، دعوت به حکم و حکومت و احیای امر آن‌هاست. جمع آوری نیرو برای درگیری آن‌هاست. بی‌جهت نیست که این گونه از ذکر و مذاکره و احیای امر و احیاء دین و احیاء [صفحه ۱۹۳] قلب گفت و گو می‌نماید. ابوثمامه‌ی صاندلی به وقت

نماز توجه نمود و خواست تا یک نماز دیگر با حسین علیه السلام باشد؛ «ذکرت الصلوة، جعلک الله من المصلین الذاکرین». [۲۳۶] پس از نماز با وجود تنهایی امام، اجازه خواست و امام فرمود؛ «تقدم فانا لاحقون بک». [۲۳۷] پس از نماز عده ای از جلوداران امام که با ضربی تیرها و نیزه ها از پای افتاده بودند با چشم خونبار به امام که سرهاشان را به دامان گرفته بود، نگاه کردند و پرسیدند؛ «هل اوفیت یابن رسول الله..» آیا وفا کردیم... و حضرت فرمود؛ «بلی انت امامی فی الجنة...». «فاقرأ رسول الله السلام و اعمله انی فی الاثر». [۲۳۸] حضرت پس از نماز فرمودند؛ «یا کرام هذه الجنة قد فتحت». [۲۳۹] . [صفحه ۱۹۴]

### کلامی از فاطمه زهرا

شب هفتمبسم الله الرحمن الرحیمالسalam علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائکالهی لا تکننا الی انفسنا طرفه عین ابدادر شب زفاف امام علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام را نگران و گریان دید، فرمود: چرا ناراحتی؟ قالت فاطمه علیها السلام: «تفکرت فی حالی و امری عند ذهاب عمری و نزولی فی قبری فشبته دخولی فی فراشی بمنزلی کدخولی الی لحدی و قبری فانشدک الله ان قمت الی الصلوة فنعبد الله تعالی هذه اللیلة». [۲۴۰] زندگی انسان لحظه های متفاوت و ایستگاه های گوناگونی دارد. از تولد تا بلوغ تا ازدواج تا تولید تا پیری تا مرگ. به طوری طبیعی در هر کدام از این مراحل زندگی، به تعبیر قرآن؛ «انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر و تکاثر فی الاموال و الاولاد...» [۲۴۱] بازی و سرگرمی و آرایش و تفاخر و انباشتن و تکاثر در ثروت و فرزند، آدمی را همراهی می کند مگر [صفحه ۱۹۵] آن جا که از طبیعت فراتر رفته باشیم و طبیعت ها را زیر سؤال برده باشیم. طبیعی حالت بلوغ، لهو و سرگرمی، و طبیعی مرحله ی جوانی و قدرت، خودنمایی و زینت و فخر فروشی است. در این مرحله هوش و حافظه و فکر و ذکر آدمی بر این مدار می چرخد مگر آن جا که تعلق و وقوف انسان، گذشته و حال و آینده ی او را یک جا حاضر نماید و از وهم و خیال و ذکر و حافظه ی آدمی برای این جمع بندی کمک بخواهد و او را در این وسعت به کار بگیرد. این مرحله از حضور و وقوف و تعقل به سن و سال مرتبط نیست که به خود آگاهی و نقادی و ترکیب نیروها بازمی گردد. فاطمه علیها السلام در شب زفاف که نه سال دارد با همسر خود که خود انتخاب نموده گفت و گویی دارد. فاطمه نگران و گریان است و برای توضیح این نگرانی می گوید؛ من در حال و در کار خود فکر می کردم که در آن هنگام که عمرم می گذرد و من در قبرم قرار می گیرم و فرود می آیم، من این بلوغ و همسر داری خودم را، من این تحول را با آن تحول به هم شبیه دیدم؛ هنگامی که در قبر و لحد داخل می شوم با این لحظه که در منزل و در جایگاهم فرود آمده ام به هم شبیه هستند، پس تو را قسم می دهم برای قیام و بپاداشتن نماز، تا خدا را در این شب عبادت نمایم. نگرانی فاطمه از نهایت عمری است که می گذرد و منزلی است که می آید، همچون این منزل که امروز فاطمه به آن رسیده و همچون این فراش که بر آن آرمیده است و آنچه این وقوف و حضور را با نگرانی همراه نموده و چشم فاطمه را گریان کرده و او را به نماز و عبادت و انس خدا می خواند تا با او این مرحله را آغاز [صفحه ۱۹۶] کند و با انس او مرحله ی مرگ را سبک نماید.

### عوامل احیاء؛ زیارت و لقاء (۱)

پس از تعلم و تعلیم و ذکر و مذاکره به بحث و لقاء و تلاقی می رسیم. این عامل هم از عواملی بود که برای احیای امر مطرح شده بود. ما به روایاتی که در کتاب کافی در باب تراحم و تعاطف و زیارة الاخوان و مصافحه آمده مروی می نمایم و سپس به جمع بندی کلی آن می پردازیم، و به مجموعه ی روایاتی که در شب های قبل، در شب دوم آوردیم توجه می نمایم. - شعیب از امام صادق علیه السلام می شنود که به اصحاب خود می فرمود؛ اطاعت خدا کنید و برادران خوبی باشید که به خاطر خدا دوست می دارند و پیوند می زنند و دلسوزی می نمایند. «تراوروا و تلاقوا و تذاکروا امرنا و احوه»؛ [۲۴۲] به دیدار یکدیگر و ملاقات یکدیگر

بیاید و امر ما را گفت و گو کنید و آن را زنده بدارید. - صیداوی و کاهلی همین دستوره‌های به توصل و دوستی و پیوند و برادری را از امام صادق علیه السلام نقل می کنند. - ابی المعز از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود؛ بر مسلمین ثابت و پابرجا این حق قرار گرفته که در پیوند دادن کوشش کنند و در مهربان ساختن و برابری با اهل نیاز کمک نمایند و بعضی بر بعض دیگر روی بیاورند تا به آن گونه که خداوند دستور داده، باشید: «رحماء بینهم»، که در آخر سوره فتح از دوستی و [صفحه ۱۹۷] رحمت بینابین حکایت می کند تا آن جا که اگر از کار آن ها و از گرفتاری هاشان چیزی پنهان ماند غصه دار شوید همان گونه که جمع انصار در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. - ابی حمزه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود؛ هر کس برادرش را برای خدا نه جز او زیارت کند، و به دنبال وعده‌ی خدا و دستیابی به آن چه در حضور اوست باشد خداوند هفتاد هزار فرشته را بر او می گمارد که به او بگویند تو پاک شدی و بهشت برای تو گواراست. دو نکته در این روایات مطرح است یکی فرشته هایی موکل و گمارده شده که تا هفتاد هزار نفر به او پیام پاکی خودش و گوارایی بهشت را بدهند چه معنا دارد؟ و دیگر گوارایی بهشت یعنی چه؟ در مورد اول این فرشته ها نشان از درجات و رتبه هایی است که او طی می کند و مقاماتی است که به دست می آورد و پاکی ها و آزادی هایی است که به آن می رسد و بت هایی است که پشت سر می گذارد. چون این همه بت و مانع و مزاحم در مقام زیارت و دیدار مؤمن هست و پیش از این ها لغزشگاه و گرفتاری بر سر راه است و آن جا که بدون این توجهات و با اخلاص به زیارت روی می آورد، از هر بندی که می گذرد، و از هر بتی که عبور می کند، این فریاد را می شنود و این بشارت را می گیرد. اما در مورد دوم و گوارایی بهشت، این نکته مهم است که نعمت ها گاهی بدست می رسند، اما با نکبت و رنج همراهند و گاهی رنج ها و گرفتاری ها برای [صفحه ۱۹۸] آدمی پاک و گوارا می شوند و در دل می نشینند. با پاکی دل و رهایی از مرض ها و بت ها و تعلق ها، با این پاکی نعمت، بهشت گوارا و شیرین است و این نکته شنیدنی است که؛ «الاطب و طابت لک الجنة»؛ [۲۴۳] تو پاک شدی و بهشت برای تو پاک و گوارا شد. - جابر از امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود؛ جبرئیل برای من گفت خداوند فرشته ای را به زمین فرستاد تا این که به خانه ای رسید که بر در خانه مردی از صاحب خانه اجازه می خواست. فرشته با مرد گفت چه حاجتی با صاحب خانه داری؟ مرد گفت؛ برادر مسلم من است به خاطر خدا به زیارتش آمده ام. فرشته گفت: جز این چیزی تو را به این کار وادار نکرده؟ مرد تأیید کرد. پس فرشته گفت: من پیام آور خدا برای تو هستم، خدا برایت سلام می فرستد و می گوید: بهشت برای تو واجب شد. خداوند می فرماید: «ایما مسلم زار مسلما، فلیس اياه زار، ایای زار، و ثوابه علی الجنة»؛ [۲۴۴] هر مسلمی که به زیارت مسلمی بیاید، پس او را زیارت نکرده، مرا زیارت کرده است و پاداش او بر عهده من است؛ پاداش او بهشت من است. و همین مضمون در روایت دیگری آمده که بدون خدعه و نیرنگ و بدون چشم داشت و توقعی به زیارت مؤمنی آمد و او را در خانه اش دیدار کرد خداوند او را زائر خود می خواند و میهمان خود می نماید و به خاطر محبت و عشقی که در [صفحه ۱۹۹] اوست برایش بهشت را فراهم می سازد. - در باب مصافحه از کافی، روایاتی است که دیدار و مصافحه‌ی مؤمنین، گناهان را می ریزد همانطور که در پاییز برگ ها از شاخه ها می ریزد. [۲۴۵]

این روایات نشان می دهد که در دیدار، معرفت و محبت خداوند، ریشه دارتر می شود و پیوند گناه با جوارح و جوانح آدمی سست می شود و مثل برگ های سست پاییز می ریزد. در این دیدارها، اقبال و توجه و نظر خداوند، گناهان را می خشکاند. در دیدار ذکر و امن و محبت و معرفت شکل می گیرد و هر یک از این ها می تواند ریشه های گناهان زیادی را بخشکاند و سلطان شیطان و ولایت او را بردارد. - در روایاتی دیگر با دیدار و مصافحه‌ی دو مؤمن دست خداوند در میان دست های آن ها می آید و خداوند با آن کس که مهربان تر است و برادرش را بیشتر دوست دارد، دست می دهد. قماط از امام باقر علیه السلام روایت می کند: «ان المؤمنین اذا التقوا و تصافحوا ادخل الله یدہ بین ایدیہما فصافح اشدہما حبا لصاحبہ». [۲۴۶] و در روایت مالک از امام باقر علیه السلام که هنگام دیدار و مصافحه، خداوند دستش را میان دست های آن ها می آورد و به مهربانترین آن ها روی می کند و با این اقبال و

توجه است که گناهان می ریزد. [صفحه ۲۰۰] - اسحاق بن عمار می گوید؛ من بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. پس حضرت با چهره ای گرفته به من نظر فرمود. پرسیدم چه باعث این تغییر بر من شده است؟ فرمود؛ آن تغییری که تو برای برادرانت آوردی. اسحاق! به من رسیده که تو در بانی بر در خانه ات گذاشته ای که بینوایان شیعه را از تو دور می کند. اسحاق از ترس شهرت می گوید و امام از ترس بلیه و محنت سؤال می کند و می فرماید؛ آیا نمی دانی که دو مؤمن آن جا که دیدار کنند و دست بدهند خداوند رحمتش را فرومی فرستد و از این رحمت ۹۹ سهم برای مهربانتر است و هنگامی که رفیق و محبت می ایستند رحمت خداوند آن ها را می پوشاند، و آن جا که می نشینند تا گفت و گو کنند، نگهبان های فرشته ها می گویند؛ کنار بیایید شاید سری داشته باشند که خداوند بر این ها ستر و پوشش گذاشته است. [۲۴۷]. - ایمن از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود؛ رسول خدا با هیچ کس مصافحه نکرد و دست نداد که دستش را زودتر بکشد. [۲۴۸]. و همین نکته سنگین است و صبوری می خواهد و عشق می خواهد و توجه می خواهد که پیش قدم بر جدایی نباشی و در محبت کوتاه نیایی. و این ها بازی نیست که ریشه در معرفت و محبت و رحمت واسع حق دارد، پایمردی می خواهد. منی که برای برادر مؤمنم یک گام بر نمی دارم و یک لحظه توقف نمی کنم، چگونه می توانم با اداء و تظاهر و خودنمایی، کار رسول را دنبال کنم که عاشق است و به مؤمنین مهربان است و در محبت پا برجاست که در سوره ی توبه [صفحه ۲۰۱] درباره ی او فرموده: «لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم و بالمؤمنین رؤف رحیم»؛ [۲۴۹] رسولی از شما بر شما آمد، که رنج شما بر او سنگین است. بر شما حریص است و به ایمان آورده ها دلسوز و مهربان است. این حرص و طلب زیاد و مستمر رسول صلی الله علیه و آله است که کسی را از شیطان بگیرد و دلی را با خدا پیوند بزند. حتی اگر نعل او برای رسول صلی الله علیه و آله بماند راضی است که جوان یهودی را به اسلام بکشاند. در دعای ابو حمزه آمده؛ خدایا اگر مرا به آتش بکشانی شیطان شاد می شود، که یکی را بردم و اگر به بهشت بنشانی محمد رسول صلی الله علیه و آله از تو خشنود می شود، که یکی را آوردم و من به تو سوگند می دانم که سرور رسول تو و خشنودی محمد صلی الله علیه و آله برای تو محبوب تر است. این محبت های عمیق و ریشه دار می تواند توقف ها و پایمردی را سبک کند و بدون رنج بارها را بر دوش تو بکشاند و بدون منت تو را منت پذیر یاران و دوستان بگرداند. - در روایات سابق آمده بود؛ «تزاو روا و تلاقوا، فان فی زیارتکم احياء لقلوبکم و ذکر للاحادیثنا». [۲۵۰] به دیدار و ملاقات یکدیگر بیایید، که در این دیدار دل های شما زنده می شود و احادیث ما به یاد می آید. گرچه در تنهایی علم و روشنفکری می تواند بیشتر باشد، ولی در دیدار و با زیارت هاست که نقطه ضعف های آدمی آشکار می شود و تعلق هایش مشخص می گردد و دل مرده زنده می شود و یادآور احادیث و کلام تازه و سخن های نو از اهل بیت می گردد. [صفحه ۲۰۲] - در جامع السعادات آمده بود؛ «مثل الاخوين اذا التقیا، مثل الیدین تغسل احدیهما الاخری». داستان دو برادر که به دیدار هم می رسند مثل دو دست هستند که هر کدام دیگری را می شوید. چون هر دست می تواند تا جایی و تا حدی خودش را بشوید، نهفته ها و گوشه هایی را دست دیگر می شوید و تعلق های پنهان و رسوب کرده را معاشرت و زیارت مؤمنین پاک می کند. این ها و جز این ها روایات آموزنده و با برکتی است که می توانی در ابواب معانقه و سعی در حوائج و خدمت به مؤمنین به دنبال آن باشی و دل خود را در آن شست و شو بدهی در واقع آن چه که این روایات نورانی را توضیح می دهد و سعی در حاجت و سرور مؤمن و دیدار و زیارت و دستگیری و مصافحه ی او را معنا می دهد همین توجه و اخلاص و ارتباطی است که هسته ی پاک جمع الهی را فراهم می کند و همین است که سرور مؤمن به سرور خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله گره می خورد. در کافی ابن جمهور نقل می کند که نجاشی - از اجداد نجاشی معروف - استاندار و عامل اهواز و فارس بود و یکی از کشاورزان که برای او کار می کرد، به امام صادق علیه السلام عرض می کند که در دیوان و دفتر نجاشی، بر من خراج سنگین و بدهی زیادی است، او به تو معتقد است و اطاعت تو را بر عهده دارد اگر مصلحت می بینی برای من نامه ای بنویس. حضرت نوشتند؛ «بسم الله الرحمن الرحیم سر اخاک یسرک الله»؛ برادرت را مسرور کن، خدا تو را مسرور گرداند. ابن

جمهور می گوید؛ کشاورز با نامه بر او وارد شد و او در جمع بود. هنگامی [ صفحه ۲۰۳ ] که خلوت کرد نامه را به او داد... نجاشی گفت این نامه‌ی ابی عبدالله علیه السلام است، بوسید و بر چشمش گذاشت و پرسید چه حاجتی داری؟ کشاورز گفت بر من خراجی در دیوان تو بریده اند. پرسید چقدر است؟ کشاورز گفت ده هزار درهم. پس نجاشی کاتب خود را خواست و دستور داد به جای او پرداخت کنند و اسمش را پاک کند و برای سال آینده او هم پرداخت نمایند. پس نجاشی به کشاورز گفت آیا تو را مسرور کردم؟ کشاورز با ستایش و دعا تصدیق کرد. باز نجاشی برایش به مرکب و کنیز و غلام و صندوق لباس دستور داد و در تمامی این ها می گفت آیا تو را مسرور ساختم؟ و کشاورز تصدیق می نمود او بیشتر می بخشید آن گاه نجاشی گفت این فرشی را که بر روی آن نامه مولایم را به من دادی بردار و همیشه گرفتاری هایت را به سوی من بیاور. کشاورز بعدها خدمت امام صادق علیه السلام آمد و داستان را باز گفت و حضرت علیه السلام از آن چه که نجاشی کرده بود خوشحال و خوشحال تر می شد. کشاورز پرسید یابن رسول الله گویا آن چه در حق من انجام داده شما را مسرور ساخته؟ حضرت فرمود آری به خدا سوگند، خدا و رسول او را هم مسرور گردانیده است. [ ۲۵۱ ]. پیوند عمل با جهت عمل و با اخلاص و با ارتباط و پیوند و همبستگی میان مؤمنین پیوند مبارکی است که از زمین سر بر می دارد و بر آسمان ها برگ و بار می گستراند و همین است که این عمل با این ریشه های معرفت و محبت به اقبال و [ صفحه ۲۰۴ ] نظر و توجه خدا راه می یابد و با کم به زیادی و زیادتی می رسد. بدون این توضیح، این همه درجات و این همه نقل و انتقال در عوالم مختلف و رفت و آمد فرشته ها و بشارت آن ها به نظر لغو و زیادی می آید. ولی آن جا که این بذر محبت و رفت و آمد و زیارت و لقاء و التقاء به احیای امر اولیاء خدا و احیاء دل ها بینجامد، این همه زیاد نیست. پس از این که تمامی یاران حسین مستانه رفتند و حسین علیه السلام تنها ماند، فریاد زد؛ «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله». با این فریاد «هل من ناصر» شیون اهل حرم بلند گردید و حسین علیه السلام به سوی آن ها آمد و آرامشان ساخت و فرزند صغیرش را، شیرخوارش را، به آغوش گرفت. فرزند را در آغوش پدر تیر زدند و حلقومش را دریدند. حضرت فرمود: «ان حسبت عنا النصر فاجعل ذلک لما هو خیر لنا». سید در لهوف می فرماید؛ اباعبدالله علیه السلام خون ها را به سوی آسمان پاشید و فرمود؛ «هون علی ما نزل بی انه بعین الله». [ ۲۵۲ ]. [ صفحه ۲۰۵ ]

## کلامی از فاطمه‌ی زهرا

### اشاره

شب هشتمبسم الله الرحمن الرحیمالسلام علیک یا اباعبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائکالهی الحقنا بصلاح من مضی و اجعلنا من صالح من بقی. [ ۲۵۳ ]. قالت فاطمة علیها السلام: «خيارکم الینکم مناکبه و اکرمهم لنسائهم». [ ۲۵۴ ]. بهترین شما کسی است که شانه هایش رام تر و مهربان تر است و برای بانوان خود با کرامت و اکرام بیشتر. آدم ها به خاطر راحت طلبی و برتری طلبی، دیگران را به زیر بار می کشند و از نقطه ضعف های آن ها برای تسخیر آن ها استفاده می کنند. آن ها که زرنکتر هستند بار خود را با منت بر شانه های دیگران می گذارند و آن ها را خام می کنند. وقتی آدمی بیشتر فهمید، زرنگی را در این می بیند که خالی و با ظرفیت خنثی حرکت نکند، این جاست که منت می پذیرد و بار می کشد. با این مهربانی و باربرداری و هم خودش دست خالی نمانده و هم درس مهربانی و عهده داری را به دیگران داده است. [ صفحه ۲۰۶ ] نکته‌ی مهم این است که در این عهده داری، تحقیر و منت گذاشتن نباشد، بل کرامت و بزرگواری، در اکرام و بزرگداشت کسانی است که به خاطر ضعف آن ها بار آن ها را برداشته ای. با تحقیر، ذلت و نفرت را در دل های خسته می نشانی. با اکرام، عزت و محبت و سبقت و مسارعت را به آن ها منتقل می سازی و همکاران و همراهان بیشتری تکثیر و تربیت می نمایی و همین تولید و تکثیر علامت خوبی تو و رشد بیشتر توست. انفاق خوب و

بخشش و بار برداشتن خوب، هم به کثرت مال و دولت و نعمت و هم به تکثیر منفق و بخشنده در جمع، و هم به وسعت و فراغت در وجود منفق می انجامد، تا آن جا که خوف و حزنی نداشته باشد. شاید بتوان این سه نکته را که در آیات انفاق سوره‌ی بقره مطرح است، در این آیه از اوایل سوره بدست آورد؛ «بلی من اسلم وجهه لله، و هو مسحن فله اجره عند ربه، و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون». [۲۵۵]. کسی که رویش را برای خدا وا گذاشته، و کسی که به خوبی بخشنده است، همراه این اسلام و احسان، پاداش او به سود اوست و برای اوست و این پاداش در صندوق و در زمین و در معرض خطر نیست، که در حضور پروردگار اوست. پس این مرحله‌ی اول است که نعمت‌های او از دست نرفته، به پاداش رسیده و این پاداش در جایگاه امن قرار گرفته است. مرحله‌ی دیگر در «لا-خوف علیهم و لا هم یحزنون» نهفته است که پاداش امن و دور از ترس و اندوه برای آن هاست و در همین مرحله از پاداش، مرحله‌ی دیگری هم آمده، چون به سبک و سیاق جمله [صفحه ۲۰۷] باید ضمیر مفرد می آمد، مثل «فله اجره عند ربه» که مفرد آمده، در حالی که در «لا خوف علیهم»، ضمیر جمع بکار رفته و این جمع از تکثیر محسن و بخشنده خبر می دهد که؛ «مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبت سبع سنابل فی کل سنبله ماء حبه». [۲۵۶]. داستان کسانی که در راه خدا می بخشند مثل داستان دانه ای است که هفت سنبله آورده و در هر کدام صد دانه نشسته و این گونه احسان به تکثیر مال و امن روحی و تکثیر منفق بخشنده و محسن خالص می انجامد.

## عوامل احیاء؛ زیارت و لقاء (۲)

### اشاره

پس از علم و ذکر، این زیارت و دیدار بود که باعث احیای امر و احیاء قلب می شد. ما این روایات را با شتاب قرائت کردیم و در این جمع بندی می خواهیم به آثار این زیارت و دیدار توجه داشته باشیم. هر کدام از زیارت و تلاقی و مصاحفه و تلاقی و تراور و التقاء آثاری به دنبال دارد.

### زیارت

هما طور که در بحث قبل گذشت، زیارت خالص، زیارت خداست، و این زیارت؛ [صفحه ۲۰۸] اکرام، [۲۵۷]. بهشت، [۲۵۸] پیاکی محشون از تعلق‌ها و ضعف‌ها، [۲۵۹]. گوارایی بهشت و پاداش، [۲۶۰]. شفاعت، [۲۶۱]. بشارت‌های عظیم و درجات بسیار را دارد. [۲۶۲].

### تلاقی

در تلاقی و مصاحفه و دستگیری این آثار هست؛ همراهی و همدستی خدا، [۲۶۳]. فروریختن و جدایی گناهان، [۲۶۴]. بهره‌ی محبت بیشتر. [۲۶۵].

### تراور

در تراور و رفت و آمد این آثار هست، زنده دلی و حیات قلبی با شناخت ضعف‌ها و تعلق‌ها، چون این [صفحه ۲۰۹] برخوردارهاست که بخل و طمع و توقع‌های نهفته را آشکار می سازد. ذکر احادیث و انتقال معارف، احیای امر و زمینه سازی حکم و حکومت اهل بیت.

## التقاء

در التقاء و برخورد، پاکسازی و آماده سازی هست، که می فرمود، دو برادر آن جا که برخورد می کنند مثل دو دست هستند که یکدیگر را می شویند بدون برخورد، نه این پلیدی ها آشکار می شود، و نه شست و شو می گردد. استاد والد می فرمود، در همین بازارچه‌ی نجارهای قم، دو نفر همسایه‌ی هفتاد ساله بودند که با خوبی زندگی می کردند تا آن جا که به سفر حج آن هم با مدت های طولانی موفق شدند، همان ها که سال ها بدون مشکل با هم بودند، بر سر این که چه کسی اول قلیان بکشد، درگیر شدند تا آن جا که مصالحه بر این شد که هر دو با هم، از دو طرف با دونی استفاده کنند. بی جهت نیست که می فرمایند دوستان را در سفر و حضر و در عشق و غضب امتحان کنید. چون در این فضاهاست که برخوردها شکل می گیرد و افراط و تفریطها و تجاوزها از حدود سر بر می دارد. می بینیم آن ها که در تنگی زندان با دوستی سر کردند، در وسعت نعمت چگونه به مسابقه و بکش بکش رسیدند. راستی که برای احیای امر و حکومت معصوم علیه السلام باید از همین جا و از این پایه ها و اساس ها آماده شد و ضعف ها را [ صفحه ۲۱۰ ] شناخت و اصلاح کرد. آن وقت که سنگینی چشم ها و گوش ها و تلخی و شیرینی برخوردها در میان هست، خودنمایی و تظاهرها و توقع ها و تحمل ها و محاسبه ها را در هم می ریزند و من اول و تو اول حتی در کشیدن قلیان، کار را به جدایی و یانی بازی می کشاند. همانطور که گذشت در برخوردهای ماست که نقدینه های ما مشخص می شود و امکانات و واقعیت های نقد تفاوت می یابد. تفاوت زیارت و تزاور و تلاقی و التقاء باعث تفاوت آثار و پاداش ها می شود. زیارت و دیدار با تزاور و رفت و آمد مستمر و متقابل یک نتیجه و یک اثر ندارد و همین است که در تزاور، زنده دلی و حیات قلبی و ذکر احادیث، احیای امر مطرح می شود. همین طور در التقاء و برخورد با تلاقی و دستگیری متقابل، نتیجه ها متفاوت است. در برخوردها نهفته ها آشکار می شود و شست و شو می شود و در تلاقی و دستگیری همدستی و داد و ستد با خداوند سر می گیرد. آنچه که به علم و بینش و با ذکر و یادآوری، ریشه دوانیده بود، با زیارت و تزاور و التقاء و تلاقی، نقد می شود و محک می خورد و زمینه‌ی جمع های بزرگتر و برخوردهای گسترده تر فراهم می گردد. جمع ها و اجتماع هایی که حاصل زیاد و برکات بیشتر و در نتیجه مکر شیطان و دسیسه‌ی مستمر او را به دنبال می آورد بهترین ها در این جمع ها مشخص می شوند که شانه های مهربان و بارکشی دارند و [ صفحه ۲۱۱ ] با کرامت و بزرگواری، به تربیت و تکثیر همکار و همراه و تقویت ضعف ها و ناتوانی ها روی می آورند، که حضرت زهرا علیها السلام می فرمود: «خيار کم الینکم منا کبه و اکرمهم لسنائهم». تحمل در جمع و سرکشی و یا بارکشی در مجموعه های بزرگ می تواند از خودنمایی و تظاهر و یا از این تربیت و تکثیر و تقویت و تکریم ریشه بگیرد. از همین جا به بحث چهارم و عامل دیگر احیای امر که جمع و اجتماع است روی می آوریم.

## عوامل احیاء؛ ألفت و اجتماع (۱)

در حقیقت استحکام هر جمع به عنصر ارتباط و عامل اجتماع آن مربوط می شود. جمع های طبیعی و عادی و عاطفی با جمع های الهی و محبتی و اخوتی، متفاوت می شود و همین است که این برادرها می توانند برادران همیشه را که زیر یک سقف بالیده اند و از یک پستان نوشیده اند، با دست های خود، در راه خدا به خون بنشانند و در اسارت بگیرند. از این گذشته، جمع، حاصل جمع می خواهد. اگر هر کدام از ما به تنهایی در بازار، یا در رشته علمی و عملی حاصلی داریم باید در جمع ها به حاصلی مضاعف و بیشتر دست بیابیم نه این که در جمع هر کدام حاصل دیگری را خراب کنیم و بر باد بدهیم و کار یکدیگر را خشتی سازیم درست مثل ارابه ای که از هر طرف به اسبی بسته شده باشد، اینها جمع هستند ولی همسو نیستند و حاصل [ صفحه ۲۱۲ ] جمع ندارند که یکدیگر را خشتی می سازند و ساخته های یکدیگر را بر باد می دهند. و از این نکته گذشته، این که جمع الهی بن بست نخواهد

داشت و گرفتار نخواهد شد، که، «قل الله یجمع بیننا ربنا ثم یفتح بیننا بالحق و هو الفتح العظیم». [۲۶۶] اگر خدا دل‌ها را و آدم‌ها را جمع کرده باشد و به حق و به خاطر حق و یا به وسیله‌ی حق گره خورده باشند، خداوند فتاح است و گشایشگر است و بن بست‌ها و ماندن‌ها را راه می‌دهد و با آگاهی در نهایت‌ها، بدایت‌ها را فراهم می‌آورد چون راه آن‌جا آغاز می‌شود که تو تمام می‌شوی، چه در معرفت و چه در عمل، عجز و نهایت آدمی، مرکب آغاز و بدایت راه جدید می‌شود. چون در این راه، با او به سوی او می‌آیی، «و هو الفتح العظیم». گشایش در بن بست‌ها و آگاهی، با سالک و سلک و سلوک، در هر نهایتی آغازی جدید را می‌آورد. این جمع می‌تواند بدون چشمداشتی علمی و یا حاصلی عادی، ادامه بیابد. چون در این جمع کسانی بار بر می‌دارند که می‌خواهند با خدمت، و با بخشش بهره‌مند شوند، که پس از غنا و سرشاری، نوبت بخشش و باربرداری است و همین حاصل برای تو کافی است که خدمت کنی و بار برداری، برای آن‌ها که نیت خالص و سبیل الله را یافته‌اند و از طیبات و خوبی‌ها نه از خبائث و دم دستی‌ها، می‌بخشند، برای این‌ها حتی اگر مصرف مناسب و مطلوب هم فراهم نشود از بخشش چشم نمی‌پوشند، که پستان‌های سرشار اگر شیر را به مصرف مناسب هم [صفحه ۲۱۳] نرسانند، نمی‌توانند آن‌را انبار کنند که عفونت در کار است و گرفتاری در انظتار، باید دوشید و حتی به راه بخشید. راستی که چگونه جمع‌ها و رابطه‌ها متحول می‌شود و خلوص و خدمت و احساس و بخشش حتی با موارد بی‌حاصلی و عادی هم ادامه می‌یابد که اهمیت‌ها و اولویت‌ها در هنگام تراحم مطرح می‌شوند. اما آن‌جا که مصرف مناسبی نیست، تو نمی‌توانی از خدمت چشم‌پوشی، که این بخشش حتی به موارد خنثی، بی‌حاصل نیست که رحمت و اسعه را برای دل تو و بخشش خالص از هر گونه نتیجه را در راه خدا، در انفاق و احسان تو، و خدمت عام و فراگیر، همچون عنایت فراگیر خدا که بر و فاجر را در بر می‌گیرد و به تو می‌آموزد و تو با احسان، تربیت می‌کنی و افراد را می‌سازی و یا اتمام حجت می‌کنی و عذرها را بر می‌داری. پس تو بدون هر نتیجه علمی و عرفانی و روشنفکری، این حاصل قلبی را و این احسان عام و فراگیر را و این تعلیم و یا اتمام حجت را داری و پیش از عمل به نتایج رسیده‌ای، چون هر کس از خانه‌ی خودش و از محدوده‌ی دیوارهایش بیرون بیاید و به سوی خدا بیاید، با آغاز به نهایت رسیده و با شروع به پاداش راه یافته که می‌فرماید؛ «من یرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله». [۲۶۷] هر کس از بیت خود، از خانه عنکبوتی خود به سوی خدا و رسول او هجرت کند و پس از این هجرت مرگ او را بگیرد، او به پاداش خود دسته یافته و پاداش او بر خدا افتاده است، که درست رفتن، نتیجه‌ی رسیدن را با خود دارد و [صفحه ۲۱۴] پاداش راه یافته‌ها را هم می‌آورد. علی اکبر و ابوالفضل دو رکن و اساس کار حسین علیه السلام هستند. در خیمه‌ی مذاکره با ابن سعد این دو همراه حسین علیه السلام بودند. در هنگام بلند شدن شیون زن‌ها و اهل حرم در روز عاشورا هر دو مخاطب حسین علیه السلام هستند. «سکتاهن فلعمری لیکره بکائهن». آن‌ها را ساکت کنید، به جان خودم سوگند که گریه‌های زیادی پیش رو دارند. یکی از این دو جلودار و دیگری به دنبال همه‌ی شهیدان آمد. علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر نشان می‌دهد که حضرت علی اکبر از امام سجاد بزرگتر هستند و حتی فرزند و همسر داشته‌اند و بیش از بیست سال تا بیست و هشت سال سن مبارکشان بوده است. که در تاریخ آمده است حضرت در زمان خلافت عثمان متولد شدند. علی اکبر محبوب حسین علیه السلام است، زیباست، خوش اخلاق و خوش سخن است، حتی اهل کوفه از کشتن و گرفتاری خون او پرهیز داشتند و استفاده می‌شود که لیلی مادر علی اکبر و رباب مادر علی اصغر هر دو در خیمه‌ها بوده‌اند. وقتی که علی اکبر اذن میدان می‌خواهد، امام بدون معطلی او را می‌فرستد. و می‌فرماید؛ «اللهم اشهد». [۲۶۸]. می‌گویند عده زیادی را به هلاکت رسانید و به نزد پدر برگشت و آب [صفحه ۲۱۵] خواست. می‌گویند که حسین علیه السلام زبان در کام او نهاد و می‌گویند که فرمود: با دست رسول خدا صلی الله علیه و آله سیراب می‌شوی. در آخرین لحظات علی فریاد زد و سلام و داع کرد و عرضه داشت؛ «لقد سقانی جدی بکاسه الأوفی...» [۲۶۹] وقتی حسین علیه السلام بالای نعش علی آمد فرمود؛ «قتل الله قوما قتلوک...» می‌گویند حسین علیه السلام از هوش رفت... و در این جاست که زینب علیها السلام برای حفظ حسین علیه



السلام و انصراف او با فریاد می آید و صدا می زند؛ یا اخیاه، یا بن اخیاه... و حسین علیه السلام دست زینب را می گیرد و او را برمی گرداند... و جنازه را یاران حسین به خیمه ها می آورند... [۲۷۰]. [ صفحه ۲۱۶ ]

## کلامی از فاطمه زهرا

### اشاره

شب نهم بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبد الله و على الارواح التي حلت بفنائك اللهم اجمعنا على كلمة التقوى انك احق بها و اهلها قالت فاطمة عليها السلام: «شغلني عن مسئلته لذة خدمته، لا حاجة لي غير النظر الى وجهه الكريم». [۲۷۱]. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از فاطمه علیها السلام پرسیدند: چه حاجتی داری؟ جبرئیل پیام آورده که هر چه خواهی برآورده می شود. فاطمه علیها السلام عرض می کند؛ مرا از خواستن و مسئلت او، لذت خدمت و حضور او مشغول داشته، حاجتی جز نظاره بر روی کریم او ندارم... شبیه این نکته را در جواب جبرئیل، رسول مکرّم فرموده بودند که؛ «الدنيا دار من لا دار له و لها يجمع من لا عقل له». [۲۷۲] جبرئیل با مفاتیح و کلید گنج های زمین به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد که این ها در اختیار تو، بدون آن که از مقام تو کم بشود و حضرت جواب دادند که دنیا خانهی کسی است که خانه ای [ صفحه ۲۱۷ ] ندارد و برای آن جمع می کند کسی که عقل و سنجش ندارد. آدمی گاهی نیازی ندارد و گاهی به نیاز توجهی ندارد، یا به خاطر مسؤولیتی که در برابر تأمین نیاز می آید و یا به خاطر اشتغالی که به آخرت دارد و یا به خاطر توجهی که به حضرت محبوب دارد، تا آن جا که لذت حضور و خدمت، او را غافل ساخته و هیچ نیازی را احساس نمی کند. نه این که «کفی علمه بحالی عن مقامی»، نه هیچ توجهی و علمی به حاجات، حضوری با نیازهای خود ندارد که بگوید و بخواهد. این را کسی می فهمد که در هنگامه‌ی ترس و وحشت از آتشی و یا سیلابی و یا زلزله ای قرار گرفته باشد. در این هنگام از زخم و درد غافل می شود و توجهی ندارد که می گویند گرم است، احساس نمی کند. من واله و شیدایی را دیده بودم که وقتی چشم بر محبوب داشت، هر چه از او بر می داشتند و حتی اگر با او حرف می زدند و یا بر صورت او می کوبیدند، نمی فهمید و احساس نمی کرد. این ترس و وحشت و یا این شیدایی و عشق، در اندازه های ما می تواند لذت خدمت و ابتهاج حضور اولیاء خدا را توضیح بدهد که در استغنائی هستی از همه فارغ هستند، از قدرت ها و لذت ها بی خبر هستند. یک نکته در لذت حضور است. یک نکته در نظر و دیدار اوست. با جلوه های مستمر او که امام حسین علیه السلام می فرمود: «تعرفت الی فی کل شیء حتی لا اجهلک فی شیء»، [۲۷۳] تو بر من در هر چیزی جلوه کردی تا تو را در هر چیز بشناسم. برای کسی [ صفحه ۲۱۸ ] که گوش و چشم و بویایی او را از هر صدایی و پدیده ای و رنگ و بویی، دریافتی دارد و انس و عشقی دارد نیازی جز این دیدار با نمودهای کرامت او نیست. بگذار هر چند که طولانی می شود این قضیه را بگویم: در ایام جوانی با یکی از بهترین دوستانم سفرهایی داشتیم و یا در حضر دیدارهایی و برخوردهایی. یک روز در همین حدودی که امروز مدرسه سعادت هست با دوستم به دیدار شیخ حسین نامی که اصلاً بروجردی بود، رسیدیم. منزلی بود بسیار بزرگ و بسیار مخروبه با اطاقهایی در دو طرف پشت به قبله و رو به مغرب با حوضی بسیار بزرگ و درخت های کاج و علف های وحشی و قورباغه های سرگردان. داخل اطاق مردی را دیدیم که توان و حرکتی نداشت و حالت هایش دل را می لرزاند. از دوستم خواست که برای افطار فردا شب دعوتش را بپذیریم. با توجه به حال او، استنکاف داشتیم و با اصرار و الحاحش پذیرفتیم و با اخلاص و پذیرش گرسنگی و محرومیت از افطار معمول، قرار گذاشتیم. چون این مردی که توان رفتن نداشت و بر دست و پا راه می رفت و با سختی تنفس می نمود چه کاری می توانست کرد. فردا شب برای افطار زودتر آمدیم که اگر بخواهد کمکش باشیم... چه بگویم که چه کرده بود و در خدمت چه ها آورده بود. چند جور چلو و خورش و پلوهای گوناگون و خرما و تشریفات افطار،

آن هم از بهترین نوع راستی که باور کردنی نبود. مردی که حتی اجازه کمک نمی داد و برای ریختن چای و آبجوش کمک ما را نمی پذیرفت. با چه تلاشی این همه را فراهم ساخته و طبخ کرده بود و چیده بود که شاید از بهترین و مفصل ترین سورهایی باشد که من سورچران [ صفحه ۲۱۹ ] پرتجربه دیده ام. هنگام افطار آن چنان از خدمت لذت می برد و برخوردن و نوشیدن ما اصرار داشت که مقاومت ممکن نبود. گریه می کرد، براستی گریه می کرد که چرا نمی خورید و چرا مرا محروم می سازید؟ نوشیدیم و سرشار خوردیم... و راستی که طعامی دیگر و اطعامی متفاوت بود. فردا پیش از ظهر تمام کرد و پرواز نمود تا غروب بر قبرش نشستیم و افطاری دیگر را با او بودیم... و چه درس ها که نگرفتیم و چه حجت ها که بر ما تمام نشد... داستان لذت خدمت و اشتغال و بی نیازی و استغناء و نظر بازی و عشق بازی و با کرامت، حق را با چشم و گوش و با تمامی شهود و حضور، به تجربه شنیده ایم و دیده ایم و یافته ایم و هیچ عذری بر کاهلی و سستی و چشم پوشی و فرار از خدمت نداریم... امشب هم شب تاسوعاست. شب نظر بازی رندان و عشق بازی حریفان است. چگونه می خوردند حریفان و من نظاره کنم؟ ما نظاره کنیم.

## عوامل احیاء؛ آفت و اجتماع (۲)

### اشاره

در بستر هر نوع اجتماع از جامعه‌ی بدوی گرفته تا عشایری، تا روستایی تا صنعتی و فراصنعتی، در تمامی این بسترها، جامعه‌ی دینی شکل می گیرد. جامعه‌ی بدوی تا مدنی هر دو می توانند بستر جامعه‌ی دینی باشند. جامعه‌ی [ صفحه ۲۲۰ ] دینی و ولایی در برابر جامعه‌ی مدنی نیست. همانطور که در برابر جامعه‌ی بدوی و عشایری و روستایی نیست. مدینه‌ی النبی و جامعه‌ی دینی هر کدام از انبیا در این بسترها و در دل جوامع مختلف بالیده و سر برداشته و در ساخت و بافت و روابط و در عوامل رشد و عوامل آسیب با این جوامع مشابهتی ندارد. جامعه‌ی مدنی با اجتماعی که پیوندها و خویشاوندی ها و کدخدا منشی ها کار ساز آن نیست، در جمع بیگانه ها و مهاجرها که حافظ و پاسداری از خویش و عشیره ندارد، شکل می گیرد. اصناف، حقوق شهروندان را عهده دار است و اصناف به احزاب، و حزب به نهادهای سیاسی و قدرت راه می یابد و حقوق و امنیت و آزادی و رفاه جمع از این رهگذر فراهم می شود در حالی که در جوامع بدوی و عشایری حقوق و امنیت به گونه ای دیگر تأمین می شد و رفاه و تکافل و تعاون برقرار و مدار دیگر بود. حال چه در این جمع یا آن جمع، رسول هنگامی که دعوتش را آغاز می کند و بانگ بر می دارد با دو اقلیت و یک اکثریت برخورد دارد. یک اقلیت صالح و مصلح است که زود شکل می گیرد و سپس به شکل دادن و ساختن می پردازد و یک اقلیت دیگر، فاسد و مفسد است که زود می گنجد و گند را محصور و مبحوس نمی سازد که سرایت می دهد و می پراکند و یک اکثریت هم تحت تأثیر این دو اقلیت باقی می ماند که رسول و طاغوت نیروهاشان را و دعوتشان را با آن ها و برای آن ها می آورند. از دل همین اکثریت، مقبلی را که روی آورده، در برابر مدبری که پشت کرده می گذرانند و پس از تبیین و صف به قتال و درگیری روی می آورد. [ صفحه ۲۲۱ ] ساخت و بافت جامعه‌ی دینی با دعوت و هدایت و تربیت و اقبال و ادبار و صف و قتال گره می خورد، در حالی که جامعه‌ی مدنی با هجرت و صنعت و اصناف و احزاب به تقسیم منافع و تقسیم قدرت و بحث درصدها می رسند و در هر زمان بر فراز جامعه‌ی بدوی و عشایری و روستایی و شهری و بر فراز جامعه‌ی مدنی، جامعه‌ی دینی شکل می گیرد و با تبیین و روشننگری، اقبال و ادبار و صف و مبارزه آغاز می شود، این گونه هدایت و تربیت و اخلاق و تجمع و تشکل به هم گره می خورد و زندگی و مرگ جوامع دینی با زندگی و سازندگی پایان و یا عقیم شدن و مرگ اصحاب همراه رقم می خورد تا آن جا که با انتظار و تقیه و قیام مستمر، سازندگی و تشکل و دایره‌ی تربیت و صف و قتال، تحقق می یابد. برای احیای امر معصوم و برای تحقق حکومت دینی، فراهم ساختن این زمینه های تعلیم و ذکر و زیارت و لقاء و تجمع و تشکل، ضروری است. و ناچار این

چنین جمعی در تحقق و در تداوم خود مشکلات و آفت‌ها و گرفتاری‌ها و پرستاری‌ها و پاسداری‌ها متفاوتی را می‌طلبند. جمع اتفاقی و جمع عشایری و جمع ماشینی و جمع ارگانیکی و جمع‌های سازمانی و تشکل‌صنفی و حزبی با این جمع دینی در عوامل تحقق و عوامل تداوم و رشد و در عوامل تباهی و پراکندگی و آسیب‌های اجتماعی و حتی در نوع مشکلات و نیازها و خواسته‌ها تفاوت بسیار دارد. همان‌طور که نوع برخورد و تربیت و حتی نوع رهبری و مدیریت آن متفاوت است. در آن جمع‌ها به بینات و کتاب و میزان نیاز نیست و رشد و بهره‌مندی هر [صفحه ۲۲۲] فرد با هر کاری که می‌کند و یا نمی‌کند، مطرح نیست. پس بصیرت و معرفت مطرح نیست که باید کمتر بپرسند و بیشتر عمل کنند.

## آفات جمع

در جمع دینی و جامعه‌ی دینی به خاطر رفعت اهداف که بیشتر از امن و رفاه و رهایی و بالاتر از عدالت و آزادی و عرفان را می‌طلبند، و به خاطر امکان انتخاب شکر و کفر، که هدایت و آزادی و نجدین را می‌طلبند، و به خاطر هجوم وساوس و ظهور اُمّیه‌ها و آرزوها، و به خاطر نقطه ضعف‌ها از جلوه‌های دنیا و هوس‌های دل و حرف‌های مردم، مشکلات و آسیب‌ها زیادتر است و تجمع در معرض گسستگی بیشتر است. چون فتنه‌ها و بدعت‌ها و انحراف‌ها و تعارض‌ها به خاطر آزادی انتخاب دیرتر مهار می‌شود که حذف و حبس و قتل و ترور مطرح نیست. باید با مقل به مدبر روی آورد و چه بسا در این برخورد منافع و هوس‌ها و ترس‌ها تأثیر بگذارد. چون حتی آن‌ها که از یزید روی برگردانده‌اند به حسین علیه السلام و یا علی بن الحسین علیه السلام روی نمی‌آورند، که زید و مصعب و مختار برای آن‌ها آسان‌تر هستند و با منافع و نفسانیت آن‌ها هماهنگ‌تر هستند. این جمع دینی، بر اساس معرفت و محبت و خدمت و اخوت و اصلاح و احسان شکل می‌گیرد و همین، اساس سنگین و سختی است. و همین جمع به خاطر ارزش‌ها و رفعتش با هجوم شیطان و هوس‌های نفس [صفحه ۲۲۳] درگیر است و نزع و نزاع را به دنبال می‌آورد. و همین است که در قول و فعل و حالت‌ها باید دقیق بود که؛ «قل لعبادی یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم...» [۲۷۴]. «یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء». [۲۷۵]. «ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا...» [۲۷۶]. در این جمع نزع و نزاع و عداوت و بغضاء و شایعه و افک و تهدید، دامن می‌گسترند و زودتر شعله‌ور می‌شود و همین است که مفضل در برابر اختلاف ارث میان داماد و برادر زن اقدام می‌کند و غرامت می‌پردازد و همین است که سید القوم خادمهم [۲۷۷] می‌شود و همین است که تکلیف به تزاور و لقاء و اجتماع می‌شود. در روایت صفوان جمال از حضرت صادق علیه السلام آمده که فرمود هر گاه سه نفر از مؤمنین در کنار برادر خود جمع شوند، برادری که از شرش ایمن باشند و از درگیری‌هایش نترسند و به امکاناتش امید داشته باشند، با این شرایط هنگامی که نزد هم جمع شوند، اگر خدا را بخوانند، جوابشان می‌دهد و اگر بخواهند به آن‌ها می‌بخشد و اگر بیشتر بخواهند، زیادت می‌دهد و اگر ساکت بشوند، او خود شروع می‌کند و آغاز می‌نماید. [۲۷۸]. باز معتب روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام به داود بن سرحان می‌فرمود: به دوستان من سلام برسان. به راستی می‌گویم، رحمت خدا بر عبدی که با دیگران [صفحه ۲۲۴] جمع شود و از امر ما بگوید، پس نفر سوم این دو فرشته‌ای است که برای این هر دو استغفار می‌نماید. هرگاه که جمع شدید به ذکر و یادآوری مشغول باشید که در جمع شما و مذاکره‌ی شما، احیای امر ماست و پس از ما در رتبه و درجه‌ی آن کسی است که بیاد امر ما باشد و به یادآوری ما بازگردد. [۲۷۹]. در این روایات پس از زیارت و لقاء که میان دو نفر اتفاق می‌افتد به تجمع و اجتماعی اشاره می‌کند که چهار نفر و کمتر و بیشتر را در هر جمعی به ذکر و یادآوری و احیای امر می‌خواند و راستی که این گونه اجتماع به این نتایج می‌تواند برسد و گرنه بارهای سنگین بر جمع‌های سست و پراکنده، قرار نمی‌نخواهد گرفت و به مقصدی نخواهد رسید. سر این همه تأکید بر تربیت هسته‌های اولیه جامعه‌ی دینی که قصد ذکر و احیای امر دارد، و به حکم و حکومت معصوم می‌اندیشد، در همین رفعت اهداف و زمینه‌ی آزادی و سختی انتخاب و هجوم وساوس و آرزوها و زنده شدن شبهه‌ها و

فتنه‌ها و بدعت‌ها و انحراف‌ها و تعارض‌ها است. ساختمان‌های سنگین به پایه‌های محکم نیاز دارند و در برابر زلزله‌های سنگین که رسول و مؤمنین را به طلب و جست و جو و امی دارد، استقامتی بیشتر ضرورت دارد و این همه به علم و ذکر و زیارت و لقاء و اجتماع و ارتباط و وثیق نیاز دارد. بدون این همه تا این همه نمی‌توان رفت و به آن همه نمی‌توان رسید. این راه عارفانه، عاشقانه، نه، مستانه‌ی مستانه باید رفت که حتی معرفت و [صفحه ۲۲۵] عشق برای این راه سخت، مرکب راهواری نیستند، که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها... این راه، مستی و بی‌خودی می‌خواهد تا با پای بلاء بشتابی. پس از آن که دل و دیده و عشق و معرفت را به طوفان بلا سپردی، از در هم ریخت بنیادها نهراسی. ما که دادیم دل و دیده به طوفان بلاء سیل غم گو تو بیا خانه ز بنیاد بیرامش، شب تاسوعاست و مرسوم یاد ابوالفضل است... ابوالفضل، عاشق حسین، فدای حسین، انیس حسین و جلیس حسین علیه السلام است. بارها در روز عاشورا آمد و اجازه رفتن خواست. که «لقد ضاق صدري و سئمت من الحياء»؛ [۲۸۰] سینه‌ام تنگ است از زندگی ملول گشته‌ام... از زندگی خسته‌ام. حضرت هر بار فرمود؛ «انت صاحب لوائی»؛ [۲۸۱] تو پرچمدار من هستی. تا آنکه همه‌ی سروها از پای افتادند و همه‌ی پروانه‌ها سوختند جز ابوالفضل و حسین علیه السلام باقی نماندند. با داغ دل اهل حرم و محاصره‌ی تمامی اهل بیت... این بار ابوالفضل اذن خواستند و حسین علیه السلام فرمود: که آب بیاور. حرارت و عطش بر تمامی اهل حرم اثر گذاشته بود. ابوالفضل آمد، به کنار شریعه رسید و با مشک پر و لب تشنه بازگشت... با [صفحه ۲۲۶] خودش می‌فرمود و می‌خواند و این رجز او بود... از مرگ نمی‌ترسم. هنگامی که مگر نعره بکشد از مرگ نمی‌ترسم تا بدنم در میان شمشیرها پنهان شود. جانم فدای فرزند مصطفی... من سقای خیمه‌ها هستم... آمد و آمد تا آن جا که متحیر ایستاد. با دست بریده و سر شکافته و تیری بر چشم و تیری بر مشک. امام صادق علیه السلام فرمود؛ «کان عمن العباس بن علی علیه السلام نافذ البصیره، صلب الایمان، جاهد مع اخیه الحسین علیه السلام و ابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا». [۲۸۲]. و نیز فرمودند: «... و اشهد انک قد بالغت فی النصیحه و اعطیت غایه المهجود... اشهد انک لم تهن و لم تنکل و انک مضیت علی بصیره من امرک، مقتدیا بالصالحین و متبعا للنبیین». [۲۸۳] [صفحه ۲۲۷]

### کلامی از فاطمه‌ی زهرا

شب دهمبسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا ابا عبد الله و على الارواح التي حلت بفنائك اللهم اني اسئلك ان تجعل وفاتي قتلا في سبيلك مع اوليائك تحت رايه نبيك و اسئلك ان تكرمني بهوان من شئت من خلقك و لا تهني بكرامه احد من اوليائك و اجعل لي مع الرسول سيلا...». [۲۸۴]. قالت فاطمه عليها السلام: «ان فرح الملائكه باستظهارك عليها اشد من فرحك و ان حزن الشيطان و مردته بحزنها اشد من حزنها...»؛ [۲۸۵] حضرت فاطمه به دو زن که با یکدیگر در گیر بودند. یکی معاند بود و دیگری مؤمن، بر مؤمن راه حجت گشود و مسلط شد و خوشحال شد. حضرت فاطمه فرمود: خوشنودی ملائکه از این پیروزی تو بیشتر از خوشنودی توست و اندوه شیطان بر شکست او بیش از اندوه اوست. تعارض‌ها و اختلاف‌ها گاهی در حوزه‌ی غضب و یا مکر و حيله‌ی طبیعی است و گاهی تعارض‌ها و درگیری‌ها به دسته بندی‌های بزرگتر و قبیله‌ای و یا ملی و یا جهانی و یا الهی و شیطانی گره می‌خورد. زندگی و مرگ محمد و آل محمد و حرب و سلم محمد و آل محمد بدان گونه [صفحه ۲۲۸] است که بن بست‌ی ندارد و از تنگنای زمین به وسعت آسمان‌ها پیوند می‌خورد. دو نرزن با یکدیگر در گیر می‌شوند. این درگیری در امر دین است. فاطمه علیها السلام به مؤمن از این دو نفر گشایشی می‌دهد و فتوحاتی می‌رساند و او مسلط می‌شود و خوشنود می‌شود. حضرت این خوشنودی را با خوشنودی ملائکه و فرشته‌ها می‌سنجد و می‌فرماید؛ خوشنودی ملائکه بیشتر از خوشنودی توست و حزن و اندوه او را با اندوه و خستگی شیطان و یارانش می‌سنجد و می‌فرمایند که حزن شیطان بیشتر و شدیدتر است. هر درگیری که به این حوزه مرتبط نشود و هر غضب و محبتی و یا سلم و حربی که از این منشأ ریشه نگیرد سود و زیان آنان در هر حال زیان است که

دنیا بی است و محدود است و غرامتش غنیمتی در خور ندارد و غنائمش، غنائم مناسبی نیست. آدمی اگر خراشی بردارد و هتک و اهانتی ببیند، اگر چشم حسین علیه السلام را نداشته باشد، چه خواهد داشت؟ بر فرض هیتلرها بارک الله بگویند و درجه بدهند چه تدارکی می تواند اتفاق بیفتد. این حسین علیه السلام است که می فرمود: «هون علی ما نزل بی انه بعین الله»؛ آن چه رنج ها را آسان می کند، حضور دوست است. این نکته فتح باب و عنایتی است که آدمی خودش را در حوزه‌ی فوق طبیعی و فراتر از این جهان به ثبت برساند و برای زندگی و مرگ و شهادت و حیات و حرب و سلمش و غرامت و غنیمتش حاصلی و حسابی داشته باشد. در محضر دنیا و در محضر دوستان و در حوزه‌ی محدودها و دیوارها، منافع، محدود و غنائم، [صفحه ۲۲۹] محصور و نتایج، زندانی و در گروگان است. با حضور او زندگی شعله‌ی ابتهاج است و مرگ دریچه‌ی ای به سوی دنیا‌های بزرگتر. با حضور او رنج ها و شادی ها به رنج و شادی فرشته‌های فارغ گره می خورد و با نصرت و همراهی و یا جدایی و درگیری آن ها مرتبط می شود که فاطمه علیها السلام فرمود؛ اگر از محدوده طبیعت و نفس و دنیا بیرون بیایی، رنج و شادی تو در برابر رنج شیطان و شادی فرشته هاست...

### عوامل احیاء؛ حبس و وقف (۱)

در این شب عاشورا آیا می توان از محدوده‌های ما تا این وسعت راهی کشید؟ آیا می توان در این شب عاشورا از محدوده‌ی دنیا تا وسعت امر معصوم و تحمل ولایت او گامی برداشت. آن ها که حسین علیه السلام را نخواستند و در حکومت به قهر یزید و عشق یزید و ترس یزید و شام، و امید به یزید و شام، چشم دوختند و یا به گندم ری طمع بستند، همین گام ها را بر نداشته بودند و خود را برای بیشتر از هفتاد سال برنامه ریزی نکرده بودند. و در این برنامه ریزی محدود نیازی به وحی رسول نمی دیدند و عادت دین آن ها در برابر جاذبه‌های حکومت و ترس و عشق و امید و طمع آن به مقاومت نمی ایستاد. آدم در حوزه‌ی طبیعت هفتاد ساله و نفس سرکش، با تجربه و علم و فکر و عقل و در نهایت با جاذبه‌های قلبی و عرفان انسانی فرمان رواست، نیازی به رسول و وحی و معصوم و ولایت ندارد و سرپرست او در حد پرستاری و پاسداری از [صفحه ۲۳۰] منافع او نیازی به آگاهی از تمامی راه انسان در تمامی عوالم و نیازی به آزادی از جاذبه‌های طبیعی و نفسانی ندارد که بدون آگاهی و آزادی و بدون عصمت و وحی می توان این خیل گرفتار انسان را با شیوه‌های مختلف مدیریت سلطه و نفع و عشق و ترس و تهدید و تطمیع راه برد و می توان از نقطه ضعف ها و تعلق‌های او بهره گرفت و کلید درهای بسته و بن بست را در این ضعف ها جست. احیای امر از آن لحظه مطرح می شود که آدمی خود را بیابد و اندازه بگیرد و راه خود را بیابد و تقدیر کند. آنگاه با این تقدیر و برنامه ریزی وسیع و گسترده به وحی و رسالت گره بخورد و به آگاهی و آزادی ولی و عصمت او محتاج شود و برای این ضرورت از همه چیز بگذرد و منت هم نگذارد و منت هم بپذیرد. ابا عبد الحمید می گفت: «لقد تركنا اسواقنا انتظارا لهذا الامر...» می گفت از بازار و تجارت خود به خاطر امر حکومت و انتظار دولت شما گذشتیم و خود را برای شما گذاشتیم تا آن جا که نزدیک است هر کدام از ما به گدایی بیفتد و دست طلب دراز نماید. حضرت با تمامی عزت آن گونه جواب می دهد که هم بیگانگی را نشان بدهد و هم دروغ را و هم ضعف و ناتوانی را. می پرسند: با کنیه از او می پرسند: «یا ابا عبد الحمید اتری من حبس نفسه علی الله لا يجعل الله له مخرجا. بلی لیجعلن الله له مخرجا». [۲۸۶]. خیال می کنی اگر کسی خود را وقف خدا نمود و خود را برای او و تنها برای او [صفحه ۲۳۱] گذاشت و از دیگران برید و محبوس نمود. آیا خیال می کنی خدا برایش در بن بست ها راهی نمی گذارد؟ او را رها می کند تا گدایی کند و به ذلت بیفتد؟ این طور نخواهد بود. این گونه نمی شود... برآستی که خدا برای او راهی و گشایشی می گذارد... در تعبیر حبس تأمل کن، در تعبیر وقف تأمل کن. این تعبیر شبیه تعبیری است که در مسیحیت آمده و در این آیه به آن اشاره شده... «اذ قالت امرأه عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السميع العليم... فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی و الله اعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی و انی سميتها مریم و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم». [۲۸۷]. همسر عمران می گوید؛

پروردگارا، من آنچه در دل دارم برای تو پیمان می بندم و نذر می کنم تا آزاد از همه‌ی تعلق‌ها، برای تو باشم. رهایی یافته و آزاد شده‌ی تو باشم... تحریر، آزادی و رهایی کامل از تمامی تعلق‌های زندگی و اشتغال به کار دعوت و هدایت و برخورد با گرفتارها و درمانده‌هاست... کار کنیسه فقط عبادت نیست. فقط شمع روشن کردن و مراسم نگه داشتن نیست. کار کنیسه کار خدا با مردم و مردم با خداست. کار دعوت و هدایت و تربیت و کارگشایی است. همسر عمران فرزند در رحم آمده را برای خدا نذر می کند و تحریر می نماید... «نذرت لک ما فی بطنی محررا...» و می خواهد که پروردگارا! تو این نذر و این پیشکش را بپذیرد. تو از من قبول کن چون تنها تو شنوا و آگاه هستی... [صفحه ۲۳۲] همین که فرزند را گذاشت با خدا گفت: پروردگارا! این دختر است که من گذاشتم و خدا آگاه تر بود به آنچه که او گذاشته بود و به فرزندگی که آورده بود، از پیش می دانست و آن را بارور می نمود و هیچ گاه آن پسر مانند این دختر نیست. آن پسری که من برای تو نذر کردم، مانند این دختری که آوردم نیست. صحبت از برابری دختر و پسر نیست و همین است که تعبیر عوض شده نمی گوید؛ «لیس الاثنی کالذکر» می گوید؛ «لیس الذکر کالانثی». آن پسری که نذر کرده بودم مثل این دختری که آوردم نیست. دختر برای تحریر و اشتغال به کار کنیسه مناسب نیست که تعلق دارد، محدودیت دارد. می گوید: من او را مریم نام نهادم و من او را و نسل او را به پناه تو می سپارم و بر تو وا می گذارم، از شیطانی که تو دورش ساخته‌ای. در ادامه از پذیرش و قبول خدا و رویش و پرورش خوب مریم گفت و گو می کند که رزق گسترده و اصطفاء و عصمت را برای او رقم زد. این تحریر و این حبس، هر دو برای خدمت به بندگان خدا و دعوت و هدایت و تربیت آن‌هاست که راه احیای امر این گونه هموار می شود. راه احیای امر، راه روشنی است که با علم و معرفت و با ذکر و گفت و گو و با زیارت و دیدار آغاز می شود و به اجتماع و تجمع و تشکل می رسید و در این جمع دینی است که حبس و تحریر مطرح می شود. حبس بر تکلیف و آزادی از تعلق‌ها گام نهایی این سلوک سنگین است. می توان کسانی را که از جوانی به حوزه می آیند و در راه احیای امر مهدی گام [صفحه ۲۳۳] برمی دارند، از مصادیق این تحریر و حبس حساب نمود، بخصوص آن جا که بیشتر از فقه و کلام و تفسیر، به هدایت و دعوت و تربیت و برخوردها روی بیاورند و با علم و ذکر و زیارت جمع‌های جدیدی را پایه بگذارند و جامعه‌ی دینی را طرح بریزند. اگر من به دوستان خوبم سخت می گیرم که از این هدایت و تربیت نسل‌های بعد، به هیچ کار اقتصادی و یا اجرایی و علمی و یا عملی روی نیاورند و لاقط پس از روی آوردن به این کارها (به هر دلیل اجتماعی یا اقتصادی) در آن محبوس و محدود نشوند و کار هدایت و تربیت نسل‌های بعد را بخصوص نسلی که آمده تا تمام وقت در خدمت معصوم و در راه دین باشد، از دست نگذارند. این انتقاد و سخت‌گیری به خاطر ارزش و تأثیری است که این حبس و تحریر، که این دعوت و هدایت و تربیت در احیای امر دارد. راستی که مکر شیطان و حیل‌های او بسیار است. سالکان را به علم و اجرا می کشاند و از هدایت و تربیت به خاطر ضرورت‌های معاش و مشکلات زندگی می رهاند و هزار عذر می آورد که تمامی عذرهای مقبول، این تولید و سازندگی را نفی نمی کند. چون بدون تولید و ساختن، خط بعد و خطوط ضروری شکل نمی گیرد و در نهایت مردی صالح و عقیم، با سنگینی بارها و صلابت تکالیف، رخت از جهانی می بندد که در آن هر روز شیاطین زاد و ولد دارند و در دل‌ها و در زبان‌های ما و در دست‌های ما، جوجه‌های خود را بارور می سازند و به هر طرف می فرستند. [صفحه ۲۳۴] راستی که شیطان بر هر کاری که ارزشمندتر است آتش بیشتر می گشاید و وسوسه‌ی زیادتر می ریزد و مشکل بیشتر فراهم می سازد و مایی که باید از این هجوم وسوسه و ظهور آرزوها، به بصیرت می رسیدیم و مکر او را می شناختیم، خود از حاملان ذریه‌ی او و پرورش دهندگان جوجه‌های او هستیم، تخم‌ها و جوجه‌هایی که در دل و زبان و دست ما گذاشته و به تعبیر امام در نهج البلاغه ما را گرفتار ساخته است. «فباض و فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حجورهم فنظر باعینهم و نطق بالسننهم، فرکب بهم الزلل و زین لهم الخطل...» [۲۸۸]. [صفحه ۲۳۵]

شب یازدهم بسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک فاسئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الآخرة و ان یجعل لی قدم صدق معکم فی الدنیا و الآخرة. تقاضی علی و فاطمه الی رسول الله فی الخدمه، فقضى علی فاطمه بخدمه ما دون الباب و قضی علی علی ما خلفه فقالت فاطمه علیها سلام الله: «فلا یعلم ما داخلنی من السرور الا الله باکفائی رسول الله صل الله تحمیل رقاب الرجال». [۲۸۹]. و روى ان النبی قال لها ای شیء خیر للمرأة قالت ان لا ترى رجلا و لا یراها رجل. [۲۹۰]. امروز ناموس خدا و حرم رسول خدا را از میان خار و خاشاک بیابان می گرفتند و سیلی می زدند و تازیانه می زدند و به اسارت می بردند و خمار و ستر از سر و روی آن ها بر می داشتند. اما فاطمه علیها السلام می گوید: هیچکس جز خدا نمی داند که چه سروری در دل من نشست از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله تحمل گردن های کشیده را از من کفایت نمود. آن ها سر می کشیدند و حتی پیشنهاد خرید اسیران را می دادند و یا آن ها که سر می کشیدند تا کنجکاو می و یا شهواتشان را آرام کنند. فاطمه علیها السلام [صفحه ۲۳۶] می گوید: بهترین چیز برای زن این است که مردی او را نبیند و او مردی را نبیند. در روابط زن و مرد مسأله این نیست که شهر مردان و زنان و یا دیوار برای مرغ ها و خروس ها و یا پاکت های سیاه برای مرغ های عریان فراهم کنیم. مسأله این است که رابطه ی آدم ها با یکدیگر با چه حدودی همراه باشد و با چه هدف و معیاری برنامه ریزی شود. احساس من این است که با تفکیک زن و مرد در اصل سؤال، دیوار کشیدن میان انسان را آغاز کرده ایم، در حالی که این هر دو انسان هستند و با تفاوت در تقدیر، تساوی در ترکیب و نسبت ها را دارند و اساس سعی را دارند. نسبت بازدهی با سرمایه و نسبت این هر دو با نیت را. در حالی که فاطمه علیها السلام این بیان را دارد، می بینیم که چگونه به میدان می آید و چگونه علی علیه السلام را از دست مردان بیرون می کشد و تا شمشیر، غلاف شمشیر ضربه بازو را شدت نمی دهند، علی را رها نمی کند. سیلی می خورد و رها نمی کند و در همین امروز هم این زینب است که بار رسالت را به دوش گرفته و به اسارت رفته است. بازتر بگویم، در واقع زن با زن و مرد با مرد و زن با مرد می تواند مقایسه بشود و تفاوت ها و اختلاف های آن ها می تواند تحلیل بشود. هیچ گاه دو نفر زن، از ظاهر و خطوط انگشتان گرفته تا احساس و تفکر و اندیشه در یک سطح نیستند. همین طور دو نفر مرد با یکدیگر برابر نیستند. ما این دو مورد از واقعیت را چگونه تحلیل می کنیم؟ آیا اختلاف ها را دلیل امتیاز و ارزش می دانیم؟ و اگر می دانیم بر [صفحه ۲۳۷] احساس چه حکمت یا چه ظلمی آن را توجیه می نماییم و پاسخ می دهیم؟ هر تحلیلی که برای اختلاف زن با زن و مرد با مرد در نظر می گیریم همان تحلیل در مورد زن و مرد هم کاربرد دارد. پس این ما هستیم که با سؤال های معنادار به دنبال شهر مردان و شهر زنان راه می افیم و طرح های درمانی را و طرح های اتوبوسرانی را و طرح های تفکیک در مدارس و دانشگاه ها و یا در حرم و کارگاه ها را زیر سؤال می بریم. در حالی که مردها با مردها برابر نیستند و در بسیاری از موارد از یکدیگر تفکیک می شوند و زن ها با زن ها برابر نیستند و در مراحل گوناگون طرح طبیعی تفکیک را دارند. اما در مورد زن ها که با مردها برابر نیستند، از اول سؤال ها و جواب ها جبهه می گیرند و رنگ و آب برمی دارند، که اگر زن ها و مردها برابر هستند پس باید آمیزش و اختلاط داشته باشند. پس باید زن ها هم حکومت کنند. پس باید که چه ها و چه ها کنند و از افراط و تجاوز پس از تفریط و کوتاهی ستم ببینند. مناسب تر است که واقعیت تفاوت و ارزش نعمت ها و امتیاز تفاوت ها را تحلیل کنیم. در این مرحله داده ها و بازدهی ها ملاک نیستند. نسبت این دو با یکدیگر ملاک ارزش و پاداش و مجازات است. نعمت ها مسئولیت زاست و مسئولیت ها بر اساس دارایی ها و توانایی هاست. این یک مسأله، مسأله ی دوم حدود و تکالیف زن و مرد و مرد و زن و زن است. این تکالیف می تواند استبدادی و یا عرفی و یا طبیعی و یا بر اساس قدر [صفحه ۲۳۸] اندازه ها باشد که قدر، حد را سازد و حدود، حقوق را مشخص می نمایند. اگر ملاک این قدر و حد و حق الهی بود، دیگر تعارضی با جریان های طبیعی و مزاحمتی برای عادت ها و عرف های دیگر نخواهد بود. همان طور که اساسی برای رأی و سلیقه های مستبدانه نیست. مسأله ی سوم در مورد جریان تاریخی زن

و تجاوزهای گوناگون ملت های گوناگون است که هر کدام از منظر و با حساب و کتابی و یا بدون حساب و آزاد به این مسأله پرداخته اند و هر کدام به منافع و مقاصد خود روی آورده اند. فاطمه علیها السلام در حوزه‌ی حدود و عرف ها و عادت ها می گوید که من تحمل نگاه های دریده و گردن های کشیده و کنجکاوای های معنادار را ندارم و جز خدا نمی داند که چقدر از قضاوت رسول خدا در مورد تقسیم کار من و علی خوشحالم که مرا در خانه و علی را در بیرون عهده دار قرار داد. آیا می توان بر فاطمه علیها السلام خرده گرفت که چرا از نگاه های کنجکاو و گردن های کشیده گریزانی؟ و آیا می توان بر مردها فشار آورد که کنجکاو نباشند و دست از طلب بدارند؟ یا باید در چنین شرایطی به ضرورت ها روی آورد و به مقدار ضرورت رفت و آمد داشت، حتی اگر با سر برهنه به اسارت ببرند و یا عزت خدا را با تازیانه و غلاف شمشیر بشکنند و صورتش را کبود نمایند... در هر حال این نگاه فاطمه علیها السلام و وحی است که از خلقت و تفاوت ها و تبعیض ها به نسبت ها و به سعی، ارزش می دهند و از تکالیف و حدود، اقدار و اندازه ها، وحی و حکم خدا را می پذیرند و از تاریخ ظلم و ستم، بدون توجه به [ صفحه ۲۳۹ ] شکل ها و روش های گوناگون آن بر تمامی آن می شورند و هیچ ظلمی را بر نمی تابند. تو امشب به این نکته روی بیاور که چگونه فرزندان فاطمه علیها السلام آوازه‌ی بیابان هستند و از دست و ساعد خویش برای خود ستر و پوشش می سازند و از نگاه های کنجکاو برده داران به عمه‌ی خود زینب پناه می برند و با این همه ظلم یک لحظه از ولی فاصله نمی گیرند و از او دست بر نمی دارند، که یافته اند حاکمی جز حسین علیه السلام با این معیارها و ملاک ها نیست که؛ «ما الامام الا الحاکم بالکتاب القائم بالقسط الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذات الله». [ ۲۹۱ ] .

## عوامل احیاء؛ حبس و وقف (۲)

به مسأله‌ی حبس برمی گردم. ادامه‌ی معرفت و ذکر و زیارت و تجمع به این یکسره شدن و آزاد گشتن محصور ماندن می انجامد. مگر نه این که ما در دنیا و به خاطر سگ ها و شغال ها گرو رفته ایم و خود را باخته ایم و هیچ هم بدست نیاورده ایم؟! حالا اگر در راه خدا و به خاطر ولی و در راه انتظار حکومت آن ها، گرفتار شدیم. آیا این همه صحبت دارد که منت بگذاریم که در انتظار شما به سؤال و گدایی افتاده ایم و به خاطر شما از همه جا رانده شده ایم؟ خدای رحمت کند آن شیعه پاک باخته را که در برابر قاضی ابن ابی لیلا که [ صفحه ۲۴۰ ] شهادتش را به جرم جعفری بودن رد کرده بود و اشک های جاری را بر گونه اش دیده بود و از او پرسیده بود، با تمامی خجلتش توضیح می داد، که تو مرا به کسی منسوب می کنی که شاید مرا نپذیرد. و خدا بر ما ببخشد که منت می گذاریم و رخصت می دهیم که اولیاء خدا در جوار ما باشند و در حریم ما دمی بگذارند. راستی این از آن داستان هایی است که علی علیه السلام را می خواند که چگونه بر صاحبان نعمت خویش منت می گذاریم و سر، فراز می داریم. در برابر همین سرفرازی است که حضرت با کنیه صدا می زند که؛ «یا ابا عبدالحمید! اتری من حبس نفسه علی الله ألا يجعل الله له مخرجا...»؛ آیا گمان می کنی آن که خود را فقط در راه خدا و برای خدا نگه داشت و تنها برای او بود، خدا برای او راهی در بن بست نمی گذارد و به او راه نمی دهد؟ این سوره‌ی طلاق است که در آیه های ۲ و ۳ می فرماید؛ «من یتق الله يجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شی قدر». اطاعت خدا راهی در بن بست هاست. هر کس خدا را اطاعت کند، خدا برایش گشایش می گذارد و از جایی که گمان نمی کند به او رزق می دهد و روزی می رساند. هر کس بر خدا تکیه کند و بر او واگذارد، خداوند او را کفایت می کند. به راستی خدا به خواست و کار خود راه می یابد و می رسد. خداوند برای هر چیزی اندازه ای گذاشته و این قدر و اندازه حد و مرزها را می سازد و حق و باطل را مشخص می کند که حقوق بر اساس حدود و حدود بر اساس قدرها و اندازه ها استوار است. [ صفحه ۲۴۱ ] در این آیات با تأکید و توضیح، این نکته را می فهماند که بن بست ها و گرفتاری ها از بی توجهی به اطاعت و حقوق و حدود و اندازه ها برخاسته و گرنه با حبس بر طاعت و



حبس بر او که تنها تکیه گاه است، بن بست باقی نمی ماند و ضعف و ذلتی فراگیر نمی شود که با اطاعت، رزق مستمر، آن هم از جایی که حساب نمی کنی فراهم می شود و سر این غافلگیری در رزق در همین نکته است که با توکل سازگارتر است. اگر من از پدر و دست هایم و یا آنجایی که حسابش را می کنم بهره ای بگیرم، ناچار در گرفتاری به آن بت و آن وسیله روزی می آورم و وابسته می شوم. آن جا که بدون پیش بینی بهره می گیرم، حضور حق را بهتر احساس می نمایم و از بت ها راحت تر فاصله می گیرم. ما که یک عمر خود را محبوس و زنجیری دیگران کرده ایم و یک عمر در بن بست مانده ایم و به دور و تکرار اسیر شده ایم، نمی نالیم. اما همین که برای ولایت و امر اولیاء خدا قدمی برمی داریم، فریاد می زنیم که انتظار امر شما ما را به گدایی کشانده و این است که با کرامت جواب می شنویم؛ امکان ندارد کسی به اطاعت روی بیاورد و خود را حبس بر امر خدا بنماید و فقط برای او گام بردارد و خدا او را رها سازد و بن بست او را نشکافد و راه گشایشی برایش نگذارد. «من یتق الله يجعل له مخرجا»؛ [۲۹۲]

اطاعت با گشایش و بن بست همراه است. اگر ما با معرفت و ذکر و لقاء و زیارت و تجمع و ارتباطها به این مرحله رسیدیم که تمامی عمر و تمامی قدرت و ثروت و نعمت ها را برای احیای امر و [صفحه ۲۴۲] زنده ساختن حکم و حکومت اهل بیت بگذاریم، امکان ندارد که در بن بست اسیر شویم و در ذلت بنشینیم، که این راه ها همراه ماست؛ - عمل به تکلیف، - موضع گیری مناسب در هر موقعیت، - ظرفیت و تحمل، - ظرافت و ریزه کاری ها، - دستیابی به امکانات حساب نشده و پیش بینی نشده، - امداد فرشته ها، - امداد مؤمنین، این ها و جز این ها مخرج و گشایشی است که بن بست ها را بر می دارد و به راه می رساند. گاهی می خواهیم که به نتیجه برسیم و می کوشیم و با هجوم موانع می مانیم و یا با عصیان و ادبار و چشم پوشی ها تنها می شویم و گاهی می خواهیم که زمینه‌ی انتخاب و امکان خوب شدن را فراهم نماییم و اسیر نتیجه و اقبال و ادبار نمی شویم. در این مرحله حتی اگر یک نفر همراه نیابیم و تنها و تنها بمانیم، ولی حجت ها را روشن کرده باشیم و بینات را به دست ها داده باشیم، کار خود را کرده ایم که «ان علیک الا البلاغ». [۲۹۳]. شاید این نگاه خیلی سنگین و این توجه خیلی سخت باشد. ولی جز همین [صفحه ۲۴۳] مطلوب نیست که دو راه مشخص شود و آدمی امکان انتخاب بیابد و به شکر و کفر راه بیابد، که؛ «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» [۲۹۴] و «هدیناه النجدین». [۲۹۵]. «من یتق الله يجعل له مخرجا»، [۲۹۶] همین نکته را تأیید می کند که انتظار نتیجه را نداشته باشی. مأموریت خود را انجام بده، و امر خدا را اطاعت کن. منتظر اطاعت و همراهی آن ها نباش، که؛ «لست علیهم بوکیل»، [۲۹۷] و «لست علیهم بمصیطر». [۲۹۸]. این نکته آدمی را از شرک وصال نتایج و سرور حاصل از دستیابی، خلاص می کند و اخلاص در عمل را حتی بدون نتیجه و بدون پذیرش فراهم می سازد چون در واقع نتیجه‌ی عمل تو و اقدام تو همین بصیرت و آگاهی آن هاست، «لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة»، [۲۹۹] تا با روشنی به هلاک و یا حیات دست بیابند، بیش از این توقع داشتن رنج آور و بن بست آفرین است که از حوزه‌ی امر حق و اطاعت او بیرون است. - موقعیت های خوب و مناسب چه بسا در اختیار ما نباشد و چه بسا با وجود فرصت ها و موقعیت ها محروم و بی بهره بمانیم. پس آن چه که ما را از بن بست موقعیت های مطلوب و دست نیافتنی بیرون می آورد، موضع گیری مناسب در هر موقعیت است. چه در موقعیت فقر یا غنا و تنهایی یا جمعیت و اقبال یا ادبار و سلامت یا مرض و انس یا وحشت، خلاصه در هر موقعیت، مهم طرز برخورد و موضع گیری توست. می توان در فقر به ذلت و خودفروشی و دین فروشی رسید و [صفحه ۲۴۴] می توان از فقر درس حرکت و انگیزه‌ی اقدام بدست آورد. می توان از ترس و وحشت به انقیاد و اطاعت و یا شناخت نقطه های ضعف دشمن و جبران نقطه ضعف های خویش رسید. می توان از ترس، امن را بدست آورد. همان طور که می توان از گرسنگی طعام را بیرون آورد، که؛ «اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف»، [۳۰۰] همین نکته را می رساند، چون «اطعمهم جوعهم و آمنهم خوفهم»، نیامده است. کسانی که در انتظار فرصت ها و به دنبال شکار فرصت ها هستند، چه بسا به ذلت و یأس راه بیابد. اما کسانی که به موضع گیری مناسب فکر می کنند. همیشه سرشار و بهره مند هستند چون ناتمام و اتر آن هایی هستند که موضع گیری مناسب را نیاموخته اند، هر چند که موقعیت های مطلوب را یافته باشند. - توقع پذیرش، توقع

نتیجه، توقع اقبال و اقدام، تحمل تو را می‌رباید و گنجایش و ظرفیت تو را می‌گیرد و این ناتوانی بن بست سنگین و یأس آوری است. آدم‌های بی ظرفیت، حتی از امکانات موجود محروم می‌شوند و راه دستیابی به موقعیت مطلوب را فراموش می‌نمایند. پس آنچه که باعث فراغت و رفعت ذکر و سبک شدن وزر و وسعت صدر می‌شود، می‌تواند باعث بهره‌مندی و استقامت و تحمل بیشتر باشد و می‌تواند با تحمل چند ساعت رنج و چند روز فقر تو را به پیروزی و راهیابی به منطقه‌ی امن و وسعت مطلوب برساند. گاهی آدمی به خاطر چند ساعت گرسنگی از هدف دست شسته و یا به خاطر یک ذلت در برخورد از عزت همیشه فاصله گرفته است. آدمی تا در بحران است و از داخل [صفحه ۲۴۵] نگاه می‌کند، خیال می‌کند که راهی نیست و امکانی نیست. ولی آنجا که پس از نجات و یا از بالا به مسأله می‌کند، می‌بیند با دو ساعت تحمل، دو روز گرسنگی، به فرصت‌های مطلوب راه می‌یافت و رنج و محرومیت به پایان می‌رسید. - آدمی با شتاب، با توقع زیاد، با تحمل ناچیز، ظرفیتش و در نتیجه ظرفیتش را از دست می‌دهد و چه بسا از راه‌های موجود غافل می‌شود و در بن بست می‌ماند. آن‌جا که گنجشک طمع‌کار و یا زنبور کنجکاو از سوراخ پنجره داخل می‌شود و سپس راه را گم می‌کند، اگر با شور بسیار، شعور تکرار نکردن باشد، راه را می‌یابد و می‌تواند بن بست‌ها را بشکند. بگذار اگر چه شب ماتم حسین علیه السلام است این ظرافت‌ها را بازگو کنیم که شاید راهی بیابیم و کاری بکنیم. مادر من که رحمت خدا بر او باد چهل ساله مرد و یک چهارم بیشتر از همین عمر کوتاهش با مریضی سنگین و دست‌های ناتوان و بدون احساس سپری شد، تا آن‌جا که باید غذایش را در دهانش می‌گذاشتیم و لباسش را بر او می‌پوشاندم و این همه ناتوانی از کسی و برای کسی بود که هفتاد کیلو بار را به راحتی برمی‌داشت و ما را که شیطان هم بودیم مثل جوجه‌ای می‌فشرد... در اواخر عمر پیش من آمده بود و با خواهرم که در عقد بود، همه در یک منزل کوچک زندگی می‌گذرانیدیم. شب‌ها که به خانه می‌آمدم، همه در اطاق مادر بودیم و پس از انجام کارهای مادر به اطاق خودم می‌رفتم. [صفحه ۲۴۶] گاهی می‌دیدم چراغ اطاق من روشن است می‌فهمیدم که مشکلی پیش آمده و درگیری رخ داده است. به طور طبیعی همسرم پیش می‌آمد و من اگر حتی مدت کمی تنها می‌شدم، دیگر نمی‌توانستم از پیش‌بینی و بدبینی مادرم فراری داشته باشم. پس همسرم را با کتاب‌هایم به اطاق خود می‌فرستادم و خود به اطاق مادرم می‌رفتم و هنوز نیامده سیل دشنام و نقل و حکایت بود که می‌بارید... من می‌شنیدم و با خنده می‌گفتم بیا تا کاری بکنیم و کسی را که می‌خواهی برایم بیاوری و می‌گفتم: مادر! از دختر خودت چقدر جواب مناسب می‌بینی که از دختر مردم انتظار داری؟ هر چه می‌خواهی به عهده‌ی من و آن‌چه که می‌گویی برای من. بر فرض خواسته که با خواهرم کارها را با هم شروع کنند اشتباه کرده، غلط کرده؛ همه‌ی کارها را خودم انجام می‌دهم... غذایش را برایش می‌ساختم و در دهانش می‌گذاشتم و با قلقلک و خنده فحش‌هایش را می‌شستم و به خواب و خوابگاهش می‌رساندم. وقتی که به اطاق خودم می‌آمدم، با محبت و گرمی با همسرم روبرو می‌شدم و غذا و کار بچه‌ها را دنبال می‌کردم، گویا هیچ اتفاقی نیفتاده است. همسرم می‌خواست ببیند چه خبر شده و مادرم چه‌ها گفته و چه‌ها کرده، وقتی در حالت من چیزی نمی‌دید. می‌پرسید، آیا مادر چیزی نگفته و من به بیراهه می‌زدم که، از فلان لباس و فلان وعده و فلان کار و عاقبت همسرم زبان باز می‌کرد و حکایت را می‌گفت، که من به خواهر چه گفتم و مادر چگونه شورید که [صفحه ۲۴۷] می‌خواهی حکومت کنی و دستور بدهی و رگبار ناسزا و فحش‌های بی‌شمار. وقتی حرف‌هایش را می‌زد، می‌گفتم چه لزومی داشت که تو پیشنهاد بدهی. می‌توانی خودت کاری را انجام بده، نمی‌توانی بگذار، هر چه باشد از این درگیری‌ها بهتر است. می‌بینی که او با این همه مریضی و ناتوانی دم فرو بسته و تو این‌گونه با حساسیت آن‌ها بازی کرده‌ای. از این حکایت با درازی سخن گفتم تا مشخص شود که بن بست‌های ما به خاطر بی‌توجهی به ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌هاست. اگر من از تعدد اطاق‌ها سؤال نمی‌کردم و اگر به اطاق خودم پا می‌گذاشتم، حرف‌های مادرم بی‌جواب می‌ماند، و اگر پس از آن همه وقت و آن همه زمزمه با اخم و تخم به اطاق خودم می‌آمدم و به همسرم ناسزا می‌گفتم و یا توقع سرکوب و دست‌بوسی داشتم با استقامت و برخورد او روبرو می‌شدم. همین ریزه‌کاری‌ها است که مادر را آرام و

همسر را فارغ می ساخت و صبح با سلام وعلیک و محبت و بوسه ای دل مادر و سرکشی خواهر را مهار می ساخت. قصه‌ی دوم در رابطه با جمعی از دوستان بود که می خواستند به قله‌ی کرکس نظنز صعود کنند. آن‌ها وسایل غذا آورده بودند و می خواستند در ضمن رفت و آمد گفت و گوهایی داشته باشیم. در این میان دوستی بود که با شوخی و خرابکاری می خواست از رفت و آمد به قله جلوگیری باشد. در برابر خرابکاری او آن دوستان آشفتنند و تهدید کردند که اگر راست می گویی بالای کوه بیا تا ببینی چه می شود و راه افتادند و با خشونت از من پرسیدند که چه می کنم؟... [صفحه ۲۴۸] من از کنار نه‌ری می آمدم و زمین خورده بودم و شلوارم گل آلود بود، با خنده گفتم؛ تنبانم را می شویم و آن‌ها همه خندیدند که در چه وضعی افتاده‌ام. با نرمی آن‌ها و در فرصتی که برای خشک شدن لباس‌هایم لازم بود پرسیدم که تو با این تهدید و خشونت می خواستی خودت را راحت کنی و یا آن دوست را ادب نمایی؟ جواب این بود که باید ادب می شد! گفتم: پس تحمل می کردی و به بالای کوه می آوردی و آن‌جا کار خودت را انجام می دادی و خرابکاری‌هایش را پاسخ می دادی. آن‌ها در بند افتاده بودند چون از ضعف و ناتوانی برخوردار شده بودند و با پذیرش ضعف خود به محبت و عذر خواهی رسیدند و مشکل فیصله یافت. در حالی که اگر من موضع می گرفتم و بر یک طرف می شوریتم، خامی بود و اگر در هنگام تهدید و هجوم و قهر آن‌ها بی‌اعتنایی می کردم، بریده بودم. با توجه به مشکل گل آلودگی و فرصت پیش آمده و با توجه به ضعف تهدید که از بی‌ظرفیتی آن‌ها بود، نه از روی قدرت و به خاطر تأدیب آن دوست زمینه‌ای انس و برخورد مناسب فراهم گردید. بن بست‌ها از شتاب‌ها و بی‌ظرفیتی مایه می گیرد. توجه به ریزه کاری‌ها و ظرافت برخوردها بن بست‌ها را به گشایش می رساند. - گاهی در راه می مانیم، چون امکان را برای تمامی راه کافی نمی دانیم. چند لیتر بنزین داریم که برای مقصد کافی نیست، پس درجا می سوزیم و رنج می بریم. [صفحه ۲۴۹] در حالی که اگر برویم شاید به امکانی برسیم و به منبعی دست بیاییم که از این‌جا ماندن و درجا سوختن، بدست نیاید. این‌گونه به گشایش و فتوحات نزدیکتر است. اگر کار تو با هدف و هماهنگی با نظام هستی باشد همین هماهنگی با حق و نظام تو را از بن بست می رهاوند و از ملک و ملکوت و ملک برای تو امداد فراهم می سازد. همان‌طور که کار ناهماهنگی با هدف و با نظام و با زمانمندی هستی، هر چند که معارضی نداشته باشد، خود به خود می شکند. همان‌طور که سرمای روسیه و باران‌های مزاحم و طوفان‌های شن، گردن کش‌ها را ذلیل ساخت. - خداوند در برابر تظاهر زن‌های رسول صلی الله علیه و آله با قدرت طلبان مدینه و پشتیبانی آن‌ها از این‌ها و دادن اطاعت به آن‌ها و کار شکنی‌های مستمر می فرماید؛ «ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاة و جبریل و صالح المؤمنین و الملائکة بعد ذلک ظهیر»؛ [۳۰۱] اگر به سوی خدا باز گردید، این ضروری است. چون دل‌های شما از دست رفته و اگر شما بر او بشورید و دشمنان او را پشتیبانی کنید، پس خدا سرپرست اوست و صالح و صادق از مؤمنین دوستدار او هستند و پس از این‌ها فرشته‌ها پشتیبان هستند و در هر حال با آن‌ها که روی آورده‌اند و در جهت هستند، می‌توان با پشت کرده‌ها و روی بر تافته‌ها، مبارزه کرد و در این مبارزه خدا و همراهان و فرشته‌ها کمک کار هستند و همین همراهی بن بست‌ها را می شکند و راه‌ها را باز می کند. [صفحه ۲۵۰] آن‌ها که با تحلیل‌های برخاسته از نظم نوین جهانی و بر مدار قطب قدرت غرب، همه چیز را در بن بست می گذارند تا راه غرب را باز کنند، هنوز نمی دانند که امروز روز جزمیت در حوزه‌ی علوم طبیعی به سر آمده، تا چه رسد جزمیت در حوزه‌ی علوم انسانی و سیاسی. امروز باید احتمال‌ها را در نظر گرفت. و حتی نامحتمل‌ها را به حساب آورد. امروز همراه ترکیب‌های تازه و تازه‌تر در محورهای قدرت، و امروز با جمع و تفریق‌های مستمر در روابط کشورها و ملت‌ها و دولت‌ها و امروز با جابه‌جایی مداوم منافع در میان قدرت‌های صنعتی، و امروز با تأثیر گفت و گو و محاوره و تبلیغات بر ذهنیت‌های ملی و جهانی، نمی‌توان به پیش‌بینی و پیشامدهای محتوم دل بسته و تحلیل داد، که باید برای هر پیش‌آمد برنامه‌ای داشت که رسول صلی الله علیه و آله می فرمود: من نمی‌دانم برای من و شما چه پیش می‌آید ولی می‌دانم در هر پیش‌آمد چه باید بکنم؛ «ما أدری ما یفعل بی و لا- بکم ان أتبع الا ما یوحی الی». [۳۰۲]. آن‌ها که در کنار این متغیرهای مستمر و پیشامدهای غیر

معلوم، اصول مشخص دارند مردد نمی ماند و حتی پیش بینی نمی شوند، که هدف و نظام و هماهنگی ها و همراهان هم ضربه می زند و هم پشتیبانی می کند و از بن بست می رهااند. [ صفحه ۲۵۳ ]

## وارثان عاشورا

### اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم فاصبر ان العاقبة للمتقين. [۳۰۳]. ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين. [۳۰۴]. ان الارض يرثها عبادي الصالحون. [۳۰۵]. عاشورا روز حسین است و هیچ روزی مثل روز حسین نیست. [۳۰۶]. عاشورا تنها یک روز نیست، بلکه تمامی تاریخ است. همان طور که کربلا تنها یک قطعه‌ی خاک نیست. کربلا جغرافیای نامحدود این تاریخ گسترده است. با این زمینه، سؤال این است که وارث عاشورا کیست؟ چه چیزی برای چه کسی از عاشورا باقی مانده است؟ آیا حاصل عاشورا، شتک خون و زخم های باز و داغ های درد و خیمه های مبهوت و اسیران آزاد و پیام های رساست، و از آن طرف حاصل [ صفحه ۲۵۴ ] عاشورا، فتح شکست و غنیمت های پشیمان و حکومت های محکوم است؟ درست است که عاشورا لعنت و سلام [۳۰۷] را آورد و نفرین و سلام را تقسیم کرد، ولی من هر سال حساب می کنم که چه سهمی گرفته ام و چه میراثی برداشته ام؟ آیا از عاشورای حسین و از کربلای حسین، سهمی داشته ام؟ وارث، قرابت می خواهد. قرابتی بدون حائل و بدون مانع. [۳۰۸] فرزندی که قاتل پدر باشد، ارث نمی برد. فرزندی که کافر باشد از مسلمان ارث نمی برد. آیا من حسین را نکشته ام؟ آیا من از آن چه که فهمیده ام، چشم نپوشیده ام و کفر نورزیده ام؟ اگر من به ولایت حسین نرسیدم، اگر ابوت اولیاء را نخواستم، [۳۰۹] اگر فرزند دنیا و یا بدتر بنده‌ی دنیا شدم [۳۱۰] و دین در وجود من شکل نگرفت و تنها بر زبانم نشست، آیا با حسین قرابتی دارم؟ آیا از عاشورا ارثی می برم و سهمی می گیرم؟ در متون اسلامی داریم: «العلماء ورثة الانبياء». [۳۱۱]. و داریم: [ صفحه ۲۵۵ ] «ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين». [۳۱۲]. و داریم: «ان الارض يرثها عبادي الصالحون». [۳۱۳]. میراث خدا و میراث انبیاء در زمین و در عاقبت و نهایت تاریخ، برای کسانی است که از آگاهی و علم، و عبودیت و تقوا، و عبودیت و صلاح، برخوردار باشند. با این توضیح، میراث حسین که وارث آدم تا خاتم است، به کسانی خواهد رسید و به این کسان به اندازه ای خواهد رسید که به علم و بینش و عبودیت (نه عبادت) و اطاعت و جهت خالص رسیده باشند.

### علم و آگاهی

مراد از علم، مجموعه‌ی اطلاعات نیست. اطلاعات کسبی و یا کشفی، باعث نمی شود که تبعید و رجم در میان نیاید. مراد از علم، خصوصیتی از بینش و بصیرت است که خشیت و حذر را در انسان شکل می دهد، که: «انما يخشى الله من عباده العلماء» [۳۱۴] و «يتفقهوا في الدين... لعلهم يحذرون». [۳۱۵]. این آگاهی و بینش با درک عظمت و جمال و محبت و حضور حق، در انسان سر بر می دارد و با توجه و درک از مرصاد و سنت ها و نظام و قانونمندی ها، آدمی را به اطاعت و تقوا می کشاند. چون اسلام، حد ذهنی و معرفتی است و ایمان حد قلبی [ صفحه ۲۵۶ ] و احساس است و تقوا حد عمل و اطاعت است که با همراهی صبر به احسان، و با همراهی خشوع و خشیت و انکسار به اخبات و به قرب و لقاء و رضوان می رسد. پس توجه و درک عظمت انسان و توجه و درک از حضور و جمال و جلال و محبت و رفاقت الله و توجه و درک از مرصاد و سنت ها و قوانین و حق و اجل، باعث می شود که آدمی، خودش را کم نفروشد و از خدا چشم نپوشد و در جهان قانونمند، شلنگ تخته نکند و فسق نورزد و از جایگاه خویش بیرون نیاید.

## عبودیت

این بینش، نظارت بر حرکت‌ها و محرک‌ها را می‌آورد. و این دغدغه در انسان شکل می‌گیرد که خوراک و پوشاک و آشامیدن و نوشیدن او از محرک‌های غریزی فاصله بگیرد و پس از آن، از اهمیت هم برخوردار شود، که در عبودیت و بندگی، نیت و سنت و اهمیت، نهفته است.

## اطاعت و تقوا

با این جامعیت، هر کار انسان امر و دستور خدا را دارد. و امتثال امر، قرب و حضور را دارد و در این صورت، انسان با اطاعتی که می‌آورد و طاعتی که می‌سازد، به ظرفیت و ظرفیتی می‌رسد که بن بست را برمی‌دارد و راه را باز می‌کند. آثار تقوی از فرقان و رزق و نور و... تحقق می‌یابد. اگر من با طاعت‌هایم به توانایی و ظرفیت و وسعت قلبی نمی‌رسم و در برابر بلاء و مصیبت و یا هجوم [صفحه ۲۵۷] فتنه‌ها متزلزل می‌شوم، به این خاطر است که طاعت‌هایم، عبادت است نه عبودیت، به این خاطر است که جامعیت ندارم و کم می‌آورم، به این خاطر است که کارهایم در طرح جامع نیست و تمامی اعمال و اورادم یک فکر و عمل و ورد نیست [۳۱۶] و در نهایت با انگیزه‌های متفاوت به شرک رسیده‌ام و طبیعی است که شرک، ضعف و شکاف بیاورد و فتنه‌ها پیاپی خیزد و بت‌ها از هر طرف راهم را بگیرند و هستی‌ام را ببرند.

## صلاح

حسنات و خوبی‌ها آن‌جا به کار تو می‌آیند و به تو وسعت می‌بخشند که در جایگاه خود نشسته باشی و با جهت خالص همراه شده باشی، که در آیه‌ی آخر سوره‌ی کهف می‌خوانیم: «من کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادۃ ربه احداً». کسانی که امید به لقاء خدا در آن‌ها قرار گرفته و همشان از دنیا و مشهود عالم بیشتر شده و دلشان از دنیا بیرون رفته، این‌ها می‌توانند صالح و خالص باشند. عمل صالح یا عملی که بندگی خداست و شرکی ندارد و در جهت آشوب‌بت‌ها و جلوه‌ها راه ندارد، از همت عالی و رجاء لقاء خدا مایه می‌گیرد. این خصوصیت علم و عبودیت و طاعت و صلاح، زمینه ساز قرابت و پیوند با انبیاء و اولیاء است و با این قرابت می‌توانی وارث تاریخ و جغرافیای خدا باشی که [صفحه ۲۵۸] زمین و عاقبت هر دو از آن اوست و به میراث عالم و بعد و متقی و صالح، در آمده است. وارثان کربلا و عاشورا و وارثان حسین، با این قرابت و پیوند، میراث‌دار می‌شوند، که می‌خوانیم: «السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک و اناخت برحکک». [۳۱۷]. آن‌ها که در پیشگاه حسین حلول کردند و در رحل حسین فرود و فراز یافتند، آن‌ها که پیشاپیش حسین، جام‌های وفا را سرشار کردند و به استقبال تیرها و نیزه‌ها رفتند، این‌ها به تصدیق حسین در بهشت هم جلودار هستند و سرفراز. «انت امامی فی الجنة». [۳۱۸]. وارثان حسین در شعور و عاطفه و در تصمیم و عمل متحول شده‌اند و حسین پیوند خورده‌اند و از علم و عشق و عبودیت و خلوص، نشان گرفته‌اند. در واقع، میراثی جز همین بصیرت و علم و عبودیت تقوا و عبودیت صلاح نیست. «العلماء ورثۃ الانبیاء»؛ عالم میراث‌دار انبیاء است. در واقع ارث عالم، همان علم و بصیرت و بینش اوست و همین بصیرت و عبودیت، او را پیاپی دارد تا پاسدار حق باشد و جلوگیری از باطل و ظلم و فسق و لهو و لعب. این‌گونه پایه‌های مبارزه و جهاد و شهادت شکل می‌گیرد و میراث عاشورا و کربلا به نزدیکان و [صفحه ۲۵۹] پیوند خورده‌ها می‌رسد. وارثان عاشورا این‌گونه با تحول در شعور به نوری رسیده‌اند که راه‌ها و مقاصد را مشخص نموده و جهت را آشکار ساخته و به شوری رسیده‌اند و با عشقی عجین شده‌اند که عشق‌های کوچک را مهار زده و تمامی آن‌ها را به راه محبوب بزرگ‌تر و عشق نیرومندتر کشانده است. وارثان عاشورا با این نور و شور، به شجاعت و

صراحت برخوردار رسیده اند و در راه از هیچ نمی ترسند و در بی راهه به هیچ غنیمتی دل نمی بندند، که در بن بست، غنیمت بار سنگین و هدیه‌ی مرگ است. وارثان عاشورا با این بینش و عشق و قدرت به طرح و تقدیر و آماده سازی، برای مبارزه با طاغوت ها و ستمگران می پردازند، که حسین در منزل بیضه از رسول خدا نقل می کند: «من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناکثا عهده، مخالفا لسنة رسول الله، يعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله... انا احق ممن غیر». [۳۱۹]. و باز در جواب اهل کوفه می فرماید: «فلعمری ما الامام ال-العامل بالکتاب والاحذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله». [۳۲۰]. [ صفحه ۲۶۰ ] کسانی که می بینند چگونه در میان بندگان خدا با گناه و تجاوز، زمینه‌ی حکومت را فراهم می کنند ولی در برابر آن ها با کارها و حرف ها، چیزی را بر هم نمی زنند و تحولی را نمی خواهند، همچون ستمگراند و سزاوار همان جایگاه‌اند. چون رهبر و جلودار نمی تواند جز عمل به کتاب خدا و ایستادگی بر قسط و وام داری به حق و محدودیت در راه خدا، کاری داشته باشد. وارثان عاشورا این گونه به انتظار و تقیه و قیام می رسند و با تقویت خویش و تضعیف دشمن و با تربیت نیروها و جاسازی و جایگزینی آن ها، مبارزه ای مستمر را دنبال می کنند و می دانند که حجم سنگین نیروها در بی راهه به بن بست و بازگشت یا هلاکت و نابودی می رسد. و انفجار در جایگاه مناسب، کوه ها را پراکنده می سازد. پس با انتظار و تقیه می توان به قیام رسید و ایستاد و میراث حسین را پاس داشت. [ صفحه ۲۶۱ ] محرم ۱۳۷۰ اصحاب اباعبدالله علیه السلام [ صفحه ۲۶۳ ] بسم الله الرحمن الرحیمان الحسین عبرة کل مؤمن [۳۲۱]. بکی علیه ما یری و ما لا یری. ۱- اقامه‌ی مجالس، احیاء ذکر، محبوب اولیاء است... [۳۲۲]. ۲- اگر با ذکر خود یا یادآوری دیگران، چشم به اندازه‌ی بال پشه ای تر شود، کف های بزرگ دریای گناه را پاک می کند. این بکاء و گریه‌ی بر حسین علیه السلام مخصوص به انسان نیست، هر کس که در این فتنه مصیبت دیده، گریان است. و گریه‌ی هر کس بر حسب حال اوست. گلی که آب نخورده پژمرده می شود. ماهی های دریا که با گناه ما مبتلا می شوند و صدمه می بینند و هر ذره و هر گیاه و هر دل خسته، گریه ای دارد؛ [۳۲۳]. گریه بر درد جهل و جهالت و فقر و ضعف و عجز و ذلت باطنی در برابر [ صفحه ۲۶۴ ] حوادث و رنج ها، گریه بر آرزوهای بر باد رفته، از حکومت تعلیم و تربیت نه پاسدار و پرستار؛ گریه بر حسرت همراهی و فوز و معیت و فداکاری؛ و گریه بر نعمت های تباه شده و محرومیت های از ولایت و هدایت و رحمت و رعایت و تعلیم و تبلیغ و ارشاد. گریه ریشه های عاطفی دارد، ولی گریه ای که این قدر ارزش دارد، گریه ای است که از این احساس مصیبت شامل برخاسته، و گرنه ابن سعد و یاران او هم با چشم اشکبار، حسین علیه السلام را می کشتند. ۳- تحلیل قضایا و تحلیل تاریخ آموزنده است و عبرت انگیز، آن هم از چنین واقعه و حادثه ای جان سوز. ولی من وقتی در مقام تطبیق یاران و دشمنان حسین با خود هستم، این گونه دستاوردها بیشتر خواهد بود. در این شب ها این گونه یاران حسین و سپس دشمنان او را بررسی می کنیم تا ببینیم چگونه مسلم به استقامت و هانی به حمیت و حمایت، و حر به محاسبه و مقایسه و انتخاب و حریت و عبودیت، و زهیر به نجات و فلاح و سرداری و قیس بن مسهر و عبدالله بن یقطر به مقام سقاییت و رسالت و شهادت و همین طور دیگر یاران به آن مقام از وفا و ادب و فداکاری و فوز، رسیدند. این تطبیق برای این که پشتوانه داشته باشد و ما به نوع برخورد و کار این بزرگان باور کرده باشیم، نیاز به تحلیل دارد که در مقدمه عرض می کنم. داستان نینوا نشان داد آن وقت که مردم از یزید بریدند، باز به سراغ [ صفحه ۲۶۵ ] علی بن الحسین علیه السلام نیامدند و همین نکته نشان می دهد که حکومت علوی: ۱. نیاز به دگرگون شدن تلقی مردم از خویش، ۲. نیاز به تربیت مهره های کارساز. ۳. نیاز به جایگزین ساختن آن ها دارد. مادام که این نیازها تأمین نشده باشد کار با فتک و ترور و کشتن سردمداران درست نمی شود: «ان الایمان قید الفتک». [۳۲۴]. آن ها که بر مسلم می شورند که چرا ناتوان ماند و ضعیف برخورد کرد و یا برهانی که چرا ابن زیاد را با نقشه‌ی شریک و یا گونه‌ی دیگر به دام نینداخت و از بین نبرد، این ها نمی دانند که تحمل حکومت علوی حتی پس از واقعه‌ی کربلا شکل نگرفت و کارها هماهنگ نشد و نمی دانند که مأموریت مسلم در حد ارزیابی بود و حتی حسین علیه السلام بارها به اصحابی که اذن می خواستند تا سر کرده ای را بزنند

اجازه نداد و شروع نکرد. کسانی که می‌توانند در پناه رضاخان یا محمد رضاخان با آن همه فشار زندگی کنند، کسانی که می‌توانند همراه صدام و مبارک و حسن و حسین و فهد با اسلام خود جشن بگیرند، کسانی که می‌توانند در سوئد یا هلند یا اروپا و آمریکا با آزادی به انسانیت خویش پای بند باشند، باید بدانند که این‌ها از آدمیت و اسلام و تشیع بهره‌ای نبرده‌اند. کسانی که خود را باور کرده‌اند و از حکومت، رشد و تربیت و تعلیم، نه [صفحه ۲۶۶] سوادآموزی و بهداشت و رفاه، را می‌خواهند، چگونه می‌توانند در زیر این سقف‌های کوتاه سر بلند کنند. گرچه با تو بودن را هنوز نیاموخته‌ام، ولی با غیر تو بودن را هم نمی‌توانم. تشیع و اسلام و انسانیت ما با این ناتوانی از تحمل غیر معصوم و غیر اولیای حق آغاز می‌شود و درجه می‌گیرد.

## اصحاب اباعبدالله

### مسلم بن عقیل

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة... [۳۲۵]. اگر ما همراه هجده هزار یار نماز بگذاریم و پس از نماز، حتی آشنایی در شهرهای غریب دعوت، نداشته باشیم و در میان جفا و حماقت و جنایت و خیانت گرفتار شده باشیم، چه حالی خواهیم داشت و با مشکلات چه خواهیم کرد. مسلم به ما آموخت که با هدفی در سطح حکومت علوی و حسینی، و با تنها ماندن در چنگال دشمن، و ناکامی در مأموریت و شکست در ارزیابی، می‌توان شبی روشن و آرام و قلبی مطمئن و محکم و ضربه‌هایی کمرشکن داشت، تا آن‌جا که نیروهای محدود دشمن نتوانند از نزدیک برخورد کنند و جز سنگ و آتش و خستگی و تنهایی مسلم، پناهی نداشته باشند. من از کودکی هر وقت که داستان مسلم را شنیده‌ام، سر و گردن گرفته‌ام و سینه‌ام از عزت مسلم پر از رفعت و مناعت گردیده. آدمی و این قدر محکم و سرفراز؟! راستی که تو در کدام آسمان ریشه داری که این قدر سرفرازی؟! [صفحه ۲۶۷] این استقامت بدون این ریشه‌های محکم ممکن نیست. این تطبیق برای ما آموزنده است، گرچه تحلیل از این که چگونه مسلم با نامه‌ی حسین علیه السلام و مأموریت ارزیابی نیروها وارد شهر شد چگونه بر مختار وارد شد و چگونه به هانی رسید و چگونه اموال و اسلحه جمع آوری کرد و برای حسین علیه السلام بیعت نمود؟ و چرا بدون توجه به نفوذی‌های ابن زیاد باقی ماند و چرا در دستگاه ابن زیاد نفوذ نکرد و چرا او را به فتک و ترور نابود ساخت و چرا با شریک همراه نشد و چرا از شهر خارج نشد و خود به حسین علیه السلام نپیوست و چرا محاصره‌ی کوفه را ولو به تنهایی به بیرون راه نداد و چرا ماند و همچون کوهی از بالای دارالاماره به زمین افتاد؟ این تطبیق مهم است، گرچه تحلیل این چگونگی‌ها و چرایی‌ها شیرین است و با این تحلیل، شبهه‌ی ضعف مسلم در برابر ابن زیاد بی‌اساس می‌شود. ابن زیاد هنگامی که در شرایطی مناسب تر از شرایط مسلم بود و فقط از شام بریده شده بود، نتوانست در برابر گروه‌های پراکنده‌ی توابین دوام بیاورد، فرار کرد و به خانه‌ی مسعود رفت و لباس خانواده‌ی او را پوشید و امان خواست. و حتی روزی را در برابر دشمن دوام نیاورد و حتی شمشیری نکشید. چون این‌ها مردان مکر و سیاست و فریب بودند و همچون عمرو عاص در هنگام گرفتاری از عورت خود سپر می‌ساختند و ذلت را می‌پوشیدند و خود را ملامت نمی‌کردند. با این تحلیل و آن‌چه که از نیاز حکومت به توده و مهره و جایگزینی گذشت، شبهه‌ی ترور و فتک و... بی‌اساس می‌شود. چون حتی حسین علیه السلام خود آغازکننده‌ی فتک و جنگ نیست. [صفحه ۲۶۸] با این تحلیل از مأموریت و استقامت مسلم، فرار و حقوق به حسین تنها، مشکلی را حل نمی‌کند، ولی با این تطبیق‌ها ما می‌توانیم مقدار قدرت و استقامت خود را محک بزیم و در برابر دشمن‌های پیچیده تر به نفوذ و نفوذی‌های آنان فکر کنیم و متوجه باشیم که قدرت سردار با سیاست و اندیشه‌ی سیاست مدار و با سینه‌ی بزرگ و دست و چشم باز کارگشاست. «اذکر عبادنا... اولی الایدی والابصار. انا اخلصناهم بخالصة ذکرى الدار». [۳۲۶].

### هانی بن عروه

«رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا». [۳۲۷]. مسلم بر مختار وارد می شود و سپس به خاطر بدنامی و یا تنهایی مختار، به هانی روی می آورد و در خانه‌ی هانی به جمع آوری عده و عده می پردازد. هانی از شیعیان علی و از سابقه داران در حمایت و حمیت است. مردان مذبح را دارد و عشایر هم پیمان را دارد. وقتی که منافق‌هایی از سران عشایر، او را با خیانت و حماقت به قصر ابن زیاد می آورند و او با جاسوس ابن زیاد روبه رو می شود، با قدرت به ابن زیاد می گوید به خاطر دوستی با پدر تو، می توانم به تو امان بدهم و تو را از کوفه بیرون بفرستم. هنگامی که هجوم را می بیند، به فکر چاره می افتد و هجوم می آورد ولی او را [صفحه ۲۶۹] می گیرند و ابن زیاد سر و صورتش را با چوب می شکند و گوشت‌های صورت او را می ریزد. دوستان احمق او که از او جدا مانده بودند، فریاد بر می دارند و سپس با شهادت شریح خاموش می شوند و حتی جنازه‌ی بردار او را که می بینند کاری نمی کنند. در حالی که مسلم تنهاست و مختار هم از کوفه بیرون مانده و گرفتار شده و با شفاعت به زندان افتاده و از کربلا و همراهی حسین علیه السلام هم محروم مانده، این گونه هانی بردار می شود. و این هم عزت و حمایت و حمیت اوست که تا آخرین لحظه نمی شکند و باز نمی گردد و تسلیم نمی شود. راستی که این‌ها آن قدر بزرگ شده اند که در قطره‌های آلوده ابن زیاد و یزید پناهی و جایگاهی نداشته باشند. و آن قدر بزرگ شده بودند که در دنیا و حتی در بهشت ننگینند. این‌ها آموزگار تشیع به کسانی هستند که خیال می کنند می توان با ابن زیاد و یزید درگیر نشد و یا می توان در زیر آسمان سوئد و برلین با آزادی بخشان وابسته، سربلند زندگی کرد. هانی از دوستان می برد و به مسلم می پیوندد و مقهور عناوین خویش نمی شود و حسادت نمی ورزد و به جمع آوری سلاح و مرد، می پردازد و با این قدرت با لو رفتن کار به ابن زیاد امان می دهد تا از کوفه برود. آن‌ها که می توانند این مقدار تفاوت دمای قدرت و ذلت را به راحتی بگذرانند، راستی که آبدیده اند. این‌ها کتیبه‌های ثابت عشقند که بر این گنبد مقرنس نشسته اند و از کشاکش سرمای زیاد شب و حرارت سنگین روز، همچون کاشی‌های معرق خط برنداشته اند که رنگ بریزند و پوک شوند و بشکنند. این‌ها هستند که جام‌های اول از سلام حسین علیه السلام را می نوشند و حسین علیه السلام بر [صفحه ۲۷۰] یاری و برادری شان گواه است. سلام الله علیکم ما بقی اللیل و النهار...

### حر بن یزید ریاحی

انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا صالحا ثم اهتدی. [۳۲۸]. ان لم یکن لکم دین فکونوا احرارا. [۳۲۹]. ما حر را به فرماندهی و جلوگیری و محاصره و گرفتار ساختن حسین علیه السلام و اهل بیت می شناسیم. ما او را با ادب و حرمت فاطمه و اقتدا به حسین می شناسیم. آن‌ها هم آن‌جایی که میان بزرگان قوم بر سر نماز جماعت در بصره و در هزار جای دیگر اختلاف بود. ما حر را با پشیمانی و تردید و سؤال از ابن سعد می شناسیم که آیا پیشنهادهای حسین علیه السلام را نمی پذیری و با او می جنگی؟ ما حر را با لرزش و تردد در میان بهشت و جهنم می شناسیم. در نهایت او را با انتخاب بهشت و جبران و توبه و شهادت فرزند و خودش می شناسیم. [۳۳۰]. در مقام تحلیل این همه، مشکل نداریم و عظمت حر را باور کرده ایم. اما در مقام تطبیق این جریان بر خویش جای حرف بسیار هست. چه اسارت‌هایی، چه ریشه‌هایی و چه ضعف‌هایی باعث می شود که حر در آن طرف [صفحه ۲۷۱] قرار بگیرد و آدمی با این همه حرمت و ادب و دقت را به فرماندهی طلایه‌ی سپاه کوفه و شام برساند. چرا حر از حسین علیه السلام جدا شده؟ آیا تبلیغات و یا تسلط حکومت و مذمت خروج بر حاکم وقت او را به یزید پیوند داده؟ آیا طلب دنیا و قدرت، دل او را به اسارت برده؟ یا این که جمع میان دنیا و آخرت و یزید و حسین علیه السلام، او را به آن طرف برده و به ضعف در محاسبه مبتلا ساخته تا آن جا که می فهمد نه حسین بازمی گردد و نه آن‌ها دست برمی دارند... تا آن جا که می فهمد جمع ممکن نیست و باید انتخاب کرد... تا آن جا که می لرزد و خود را میان بهشت و جهنم می بیند و با این شهود و اشراق، حجت برایش تمام می شود... و تا آن جا که بر بهشت چیزی را مقدم نمی دارد و بازمی گردد و با تمامی تقصیر و اقرار به جبران روی می آورد. داستان اسارت‌های ما که



ما را به کار خویش می‌خواند و از کار ولی جدا می‌سازد، داستانی است که همین امروز هم به محاصره و محصور شدن اولیاء می‌پیوندد و به شهادت و اسارت اهل ولایت می‌انجامد. این اسارت‌ها را باید شناخت. وقتی که من به تجارت، به صنعت، به علم و طبابت و یا فقه و اصول خودم مشغول باشم و در کنار این شغل‌ها به تربیت مردم و تلقی جدید توده‌ها فکر نکنم و در کنار شغل‌ها به تربیت مهره‌های کارساز و به جایگزینی آن‌ها فکر نکنم، فقط و فقط خودم را بخوام و پفک، شیرینی و لباس رنگارنگ و هوس‌های بچه‌هایم را، خوب معلوم است که ولی محصور می‌شود و تنها می‌ماند و معلوم است که وتر موتور می‌گردد. مشکل در همین اسارت‌هاست [صفحه ۲۷۲] که ما را از حسین علیه السلام جدا می‌کند. معیت حسین علیه السلام و همراهی او در دنیا و آخرت، رزق معرفت و رزق برائت می‌خواهد. «فاسئل الله الذی أکرمنی بعرفتکم و معرفه أولیائکم و رزقنی البرائة من أعدائکم أن يجعلنی معکم فی الدنیا و الآخرة». [۳۳۱]. بدون این معرفت و برائت، امکان معیت نیست و ما از کسانی هستیم که هنوز فریاد العطش بچه‌هایمان را نشنیده، از تکالیف جدا می‌شویم و به ژاپن و اروپا و امریکا روی می‌آوریم تا لباس و خوراک زن و بچه را فراهم کنیم. مشکل در این نهفته که ما در کنار شغل‌های گوناگون مقدس و غیر مقدس، نقشی را نمی‌شناسیم و به دنبال تربیت و تهیه نیرو و جایگزینی آن نیستیم. نمی‌خواهم شاگردم را جایگزین یک تاجر یهودی و مسیحی کنم و نمی‌خواهم با کسانی که تربیت می‌کنم، جای کسانی که تربیت شده‌اند پر کنم. مشکل، مشکل کارآیی باطل و تهاجم باطل نیست، مشکل ما در عقم و نازایی خود ماست. میکروب و دشمن موضوع کار ما و محرک انگیزه‌ی ما، باعث بیداری ما می‌تواند باشد. برای کسانی که زاینده هستند، این‌ها مشکل نیست، ما از میکروب، امید طبابت نداریم، ولی طیبیان ما خود حامل میکروب‌ها و منشأ بیماری‌ها هستند. این درد ماست که ما خود درد ولی هستیم. امیرالمؤمنین با درد می‌نالد: «ارید ان اداوی بکم و انتم دائی کناقش الشوکه بالشوکه». [۳۳۲]

[صفحه ۲۷۳] من می‌خواهم با شما مداوا کنم و درمان کنم در حالی که خود شما درد من و گرفتاری من هستید. من مثل کسی هستم که می‌خواهد تیغ را با تیغ از پایش در آورد در حالی که تیغ را با سوزن بیرون می‌کشند و ما استقامتی نداریم که تیغ را بیرون بیاوریم، خود، همراه تیغ‌های شکسته در پای ولی می‌مانیم. این تحلیل از اسارت‌های نهفته در ما می‌تواند راه گشای ما باشد تا مایی که صدای استغاثه و استنصار حسن را شنیده‌ام و فریاد مظلومیت او را در گوش داریم، به خودمان مشغول شویم و با این بی‌توجهی او را در محاصره و در میدان بلاء رها کنیم. مشکل حر همین است که ریشه‌های اسارت را نمی‌شناسد. و مشکل دوم حر این است که گناه را تا به حد آخرش نرسد، به رسمیت نمی‌شناسد. گویا همین که تصمیم بر قتل حسین را می‌گیرند، بهشت و جهنم مطرح می‌شود. تنهایی حسین و آوارگی او گناه نیست و بهشت و جهنم ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی ۱۶ نهج البلاغه که در اوایل خلافت بیان می‌کند، در قسمت سوم می‌فرماید: «شغل من الجنة و النار امامه». کسی که با هر حرکتش بهشت و یا جهنم را می‌آفریند، فارغ و بی‌خیال نخواهد بود؛ «شغل من الجنة و النار امامه»؛ و این بهشت و جهنم همراه هر حرکتی و هر امضایی و هر کلمه‌ای و هر اقدامی هست و متوقف بر کشته شدن ولی نیست. وقتی که حر برای توبه می‌آید، می‌گوید: من خیال نمی‌کردم که کار به این جا بکشد و این‌ها تو را بکشند. این توبه‌ی حر، خود گناه بزرگ اوست. من شهادت و اسارت را حدس نمی‌زنم ولی تنهایی و آوارگی حسین را که شهود می‌کنم و [صفحه ۲۷۴] مقایسه‌ی یزید و حسین و ابن زیاد و حسین را که می‌توانم. پس چرا با حسین نباشم؟؟ در این محاسبه می‌توانم ریشه‌های جهل به ملاک حکومت یا تأثیر تبلیغات و یا غلبه‌ی عادت و یا حکومت شهوات را، شناسایی کنم و می‌توانم پیش از هجوم فاجعه، با حسین علیه السلام باشم و می‌توانم حسین علیه السلام را حدس بزنم و می‌توانم نیازهای هدف او را تأمین کنم و می‌توانم نور چشم ولی باشم و دست نیرومند و ابزار هماهنگ و نه تیغی برپا و دشنه‌ای بر سینه و خاری بر چشم و استخوانی در گلو. گذشته از این درس سنگین و تحلیل ریشه‌های اسارت، نکته‌ای که در داستان حر است، این که آدمی هر گاه بخواند باز گردد. آدمی در متن اسارت‌ها می‌تواند به حریت خویش بازگردد، می‌تواند ترازو داری کند، می‌تواند از اسارت‌های دنیا و نفس و وسوسه و عادت به میزان و سنجش بازگردد و بهشت و جهنم را در

کارهایش جست و جو کند و می تواند بهشت و جهنم را شهود نماید. البته این بشارت هست، ولی این خطر هم هست که انسان پس از بیداری یک شب و میزان داری و ترازو بازی و شهود و یقین، از یقین چشم پبوشد و از بهشت روی بگرداند و به گندم ری چشم بدوزد و بگوید: یقولون؛ می گویند بهشتی و جهنمی هست و اگر باشد بازمی گردیم و توبه می کنیم. اسارت و سنجش و حریت و عبودیت می تواند به دنبال هم بیاید و می تواند در یک مرحله باتلاق انسان شود و او را نگاه دارد. انسان می تواند حتی با شنیدن صدای خدا و حضور بهشت و جهنم، حتی به خاطر یک کبر و یا یک حرص یا یک بخل، یا یک حسد، از راه بازماند و رجیم [ صفحه ۲۷۵ ] شود که: «جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا». [۳۳۳]. ظلم و علو می تواند مانع تأثیر یقین و شهود انسان باشد و می تواند طمع و گندم ری او را کور کند و ترازوی او را خراب نماید. اسارت های ما گسترده و مشهود است؛ به خاطر هوس بچه ها از تکلیف، چشم می پوشیم؛ به خاطر وسوسه مادر، عروس او را می سوزانیم؛ به خاطر عشق عروس، مادر را رها می کنیم؛ به خاطر دست یابی به توپ و گل، حدود را زیر پا می گذاریم و حریف را ناجوانمردانه می اندازیم؛ به خاطر هیچ می گذاریم و با توهم ها حقایق را رها می کنیم. آن جا که میزان را به دست می آوریم و فرصت ترازو داری پیدا می کنیم، ضعف در محاسبه و جهل به قدرها و اندازه ها، بهشت و جهنم ما را در موارد محدود نشان می دهد و در تمامی موارد سنجش نمی کند. و آن جا که می سنجد و نشان می دهد باز کفر و کبر و غرور و طمع و هزار مانع می تواند ما را به جحد و عناد و کفر و چشم پوشی و اदार سازد و رجیم نماید. و آن جا که عبودیت شکل می گیرد، باز این خطر هست که بازگردیم و در مصاف دشمن بیدار به غفلت روی آوریم و لباس جنگ را فراموش کنیم، که طبیعی است مورد تهاجم قرار بگیریم و در خانه‌ی خودمان به اسارت در آییم و در سرزمین خودمان شکست بخوریم. [ صفحه ۲۷۶ ]

### تسویف و تاخیر

قیس بن مسهر [۳۳۴]. عبدالله بن یقطر [۳۳۵]. طرمح بن عدی. [۳۳۶]. این دو از رسولان امام برای مسلم هستند که در قادسیه به وسیله‌ی حصین بن نمیر دستگیر می شوند و به کوفه روانه می شوند و برای لعن بر حسین علیه السلام بر منبر فرستاده می شوند و مردم را به یاری حسین و جدایی از حرام زاده ای مثل ابن زیاد می خوانند و از بالای قصر پرتاب می شوند و سر از بدن شکسته شان جدا می شود. طرمح بن عدی هم از طایفه‌ی طی است که از کوفه بیرون آمده و آن لشکر عظیم نخيله را دیده و هنگامی که به حسین می رسد، به جای نصرت به نصیحت می پردازد و از حسین علیه السلام می خواهد که به کوه های طی روی بیاورد و تا بیست هزار شمشیرزن را در رکاب خود ببیند که تا جان در بدن دارند از او دفاع می کنند. حضرت می فرماید: که من با حر عهده‌ی دارم و نمی پذیرد و طرمح به خاطر رساندن آذوقه‌ی عیال از حسین علیه السلام جدا می شود تا خود برای نصرت او بازگردد و حسین علیه السلام می فرماید: شتاب کن، چون ممکن است که ما را نبینی و او می رود و هنگامی که بازمی گردد، دیگر در نینوا لاله ای نیست و آتش ها خاکستر شده اند. این تسویف و تأخیرها به خاطر هر عذر و بهانه ای که باشد، از ترجیح آن بهانه [ صفحه ۲۷۷ ] حکایت دارد. چرا ما تکلیف ها را به عقب می اندازیم؟ آیا امکان بیشتر و یا قدرت زیادتر و یا رفع موانع و یا رفعت همتی را انتظار داریم؟ مادامی که حسین، به تبلیغ و دگرگون کردن تلقی مردم از خویش و از حکومت محتاج است، مادام که او به مهره های کارساز و جایگزین آن ها از مهره های موجود نیاز دارد، چگونه تأخیر می کنیم و برای تأمین چند ماه آذوقه می رویم و فرصت ها را از دست می دهیم در حالی که زمان تنگ و هدف دور و موانع بسیار و راهزن ها در کمین هستند. ما برای فرار از تکالیف، تکالیف را سنگین می شماریم و توان خود را نفی می کنیم تا عذر تأخیر و تسویف را فراهم کنیم. ما می گوئیم: «لو استطعنا لخرجنا معکم یهلکون انفسهم». [۳۳۷]. و خدا می گوید: «لو ارادوا الخروج لا عدوا له عده». [۳۳۸]. ما می گوئیم: اگر می توانستیم می آمدیم و خدا می فرماید: اگر می خواستند آماده می شدند. و همیشه حجتی بر ما هست که نشان می دهد چگونه می توان در

حضور ابن زیاد و بالای منبر او نصرت حسین علیه السلام را داشت و منتظر فرصت های طلایی نماند. چگونه حسین را به بیست هزار شمشیر زن وعده می دهیم در حالی که ممکن [ صفحه ۲۷۸ ] است آن ها هم برای تأمین آذوقه و یا کارهای دیگر رفته باشند. آن چه خدا می خواهد شتاب و سبقت است که: «سارعوا الی مغفره من ربکم»، [ ۳۳۹ ] و «اغتموا الفرص» و «اغتموا المهل». [ ۳۴۰ ] و آن چه شیطان می خواهد وعده و وعید و تسویف و تاخیر است که: «یعدهم و یمنیهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا». [ ۳۴۱ ] ما اگر می خواهیم که حسرت نصرت معصوم و حسرت غنیمت همراهی او را نداشته باشیم و همچون طرمح به جای خالی نرسیم، باید تمرین کنیم و هیچ تکلیفی را به خاطر بهانه ای به عقب نیندازیم و الان می روم و رقتم را با عمل جایگزین کنیم که تا به خود بجنسیم، دیگران رفته اند و کارها را برده اند و ما را با لهو و لعب ها گذاشته اند.

## اشتیاق و اشتیاق

«السابقون السابقون اولئک المقربون». [ ۳۴۲ ] بریر بن حضیر. [ ۳۴۳ ] عباس بن شیب [ ۳۴۴ ] سدید بن عمر [ ۳۴۵ ] . [ صفحه ۲۷۹ ] قاسم بن حسن [ ۳۴۶ ] بریر که در جوانی متین و سنگین است، در روز عاشورا با شوخ طبعی به تنظیف مشغول است و در خیمه‌ی تنظیف به شوخی سرشار است و می گوید میان ما و محبوب جز نیزه ها و شمشیرها حایلی نیست. عباس بن شیب به سوی دشمن حمله می کند. فریاد می زند که با او روبه رو نشوید، او دلاور و شیر است و از دور او را با سنگ می زنند. او بدون لباس جنگ روی می آورد و می خواهد زودتر به لقاء دوست برسد. سدید بن عمر زخمی شده‌ی از هوش رفته ای است که پس از شهادت حسین علیه السلام سر بر می دارد و می شنود که حسین علیه السلام شهید شده و می خروشد و با چاقوی کوتاهی به جنگ می پردازد و ساعتی می جنگد تا این که دو نفر با کمک یکدیگر او را خاموش می کنند. قاسم بن حسن هم نوباوه‌ی جوانمردی است که با اشتیاق به سوی مرگ می آید در حالی که حتی لباس جنگ نپوشیده و بندهای کفش را نبسته است و بی آرام است. اشتیاق به لقاء الله، به وجه الله و جوار الله، به رضوان الله، به رحمت الله، در دل های بزرگ این جلوداران سربر داشته و از یکدیگر سبقت می گیرند؛ سبقت در عمل و سبقت در نیت. شیرینی شهادت و ابتهاج مرگ و انس به نیزه ها و شمشیرها، ریشه می خواهد. رشد و جودی و سعوی و جودی می طلبد. برای ما که [ صفحه ۲۸۰ ] این دنیای کوچک، خیلی بزرگ و جادار است و از سرما هم بزرگ تر است، اشتیاق به دنیای دیگر و به غیب و لقاء الله و رضوان الله دیگر معنا ندارد و اشتیاق و شتابی نیست. خیال نکنیم که این اشتیاق به خاطر درد پیروی و یا خامی جوانی است. که شیخ الشهداء؛ بریر و نوباوه‌ی امام مجتبی، قاسم، هر دو بی قرار هستند. دوری و نزدیکی به مرگ و خامی و پختگی جوانی و پیری مطرح نیست، که این ها از دنیا بزرگ تر شده اند و کفش دنیا برای این ها تنگ و سنگین است. این ها با این رشد به شیرینی مرگ و انس آن رسیده اند. ما رشد نداریم نه در شهوات، نه در غضب و نه در عقل و فکر. ما ذائقه ای نداریم و شیرینی مرگ را نمی شناسیم و همین است که لذت های ما محدود و شیرینی های ما محدودتر است. ما در شهوات هنوز به حیوانی سرخوشیم و به فاحشه ای چشم دوخته ایم و طبیعی است که لذت حور و طلب حور نداریم و برایمان شگفت آور است که از این ها به خاطر آن ها چشم ببوشیم. ولی همین ما، وقتی که لعبت ها و فتنه های دنیاها را دیگر را تجربه کردیم، دیگر نه به حیوان و حتی نه به دختر عمه و خاله و دخترهای روستامان رضایت می دهیم و نه به آن ها روی می آوریم. ما شیرینی محبت خدا و جوار و رضوان او را نمی فهمیم ولی قطاب و راحت الحلقوم صالحی را می شناسیم و تجربه داریم. ما بر تجربه های لذت و شهوت و یا ثروت و قدرت که از دست داده ایم غبطه و حسرت می خوریم ولی برای وسعت های از دست رفته حسرتی نداریم، که [ صفحه ۲۸۱ ] تجربه ای نداریم، چرا که رشد و وسعتی نداشته ایم. مادام که دل متعلق به دنیا باشد، شوق و شتاب و سرعتی نیست، مادام که وجود ما باز نشده باشد بی قراری نیست. «لو لا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه عین». [ ۳۴۷ ] «لا یجد الرجل حلاوه الایمان فی قلبه حتی لا یبالی من اکل الدنیا». [ ۳۴۸ ] . «ساع سریع نجا طالب بطی

رجا و مقصر فی النار هوی»، [۳۴۹] «اصحاب المیمنه...، اصحاب المشمئه...، و السابقون السابقون اولئك المقربون». [۳۵۰].

## فداکاری اصحاب

بابی انتم و امییدون شک یزید و ابن زیاد، جان حسین علیه السلام و خون او را می خواستند و به کم تر قانع نبودند. تنها ابن سعد است که به گندم ری روی آورده و می خواهد تا می شود کارها بدون جنگ و خون ریزی به آخر برسد و به ابن زیاد نصیحت می کند و شمر خشونت می ورزد و با نامه‌ی قاطع ابن زیاد و فرمان مرگ ابن سعد در صورت سستی به کربلا می آید. خود حضرت در شب عاشورا فرمودند که دشمن مرا می خواهد و با شما کاری ندارد. [صفحه ۲۸۲] با این توضیح چگونه می شود در یک بیابان گسترده، یک عده‌ی محدود در میان سی هزار نفر یا بیش تر گرفتار شوند و با این که آن ها می خواهند کار را تا ساعتی تمام کنند، یک روز تا عصر معطل شوند و آن قدر هم کشته بدهند که تا چند روز برای دفن کشته ها بمانند. چرا حسین را در همان لحظه های اول از دور یا نزدیک نزدند و چرا کار را با تمام عجله ای که داشتند، یک سره نکردند؟؟ این نشان می دهد که اصحاب با تمام وجود، حضرت را حفاظت می کردند و با این که حضرت در رفت و آمد بود و در منظر و مرآی دشمن بود، به خاطر همراهی و حفاظت این یاران و فداکاری آن ها محفوظ ماندند و به دست دشمن نیفتادند. این تأمل نشان می دهد که اصحاب چگونه در آن بیابان باز و در میان آن همه دشمن سفاک، از امام حفاظت می کردند و حتی از همراهی اسلحه با سفیر ابن سعد که مرد سفاک و خون ریزی بود، جلوگیری می نمودند. این نشان می دهد که یاران حضرت علی رغم افراد کم، چه قدر خبیر و کار کشته و نظامی بودند که با آرایش و نظام، این قدر استقامت کردند و آن قدر تلفات گرفتند. حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین، میمنه و میسره را داشتند و عباس بن علی در قلب لشکر ایستاده بود و با جنگ تن به تن کار آغاز شد و یاران حسین مسلطتر و قوی تر جلوه کردند. ناچار با فرمان ابن سعد به جنگ گروهی روی آوردند و اصحاب حسین را به محاصره انداختند که حضرت ابوالفضل محاصره را می شکند و اصحاب را با زخم های زیاد بیرون می آورد. مرحله‌ی بعد تیرباران و جنگ از راه دور است که اسب ها و تعداد زیادی از [صفحه ۲۸۳] اصحاب شهید می شوند. در هنگام نماز ظهر هم عده ای دیگر از اصحاب به شهادت می رسند. این ها با صورت به سوی تیرها و نیزه ها هجوم می آورند و این گونه بر طبیعت و عادت خویش مسلط شده اند. در آن ها عشقی بالاتر از عشق به نفس آمده که این گونه آن عشق سابقه دار را عقب زده و به هجوم بر نیزه ها واداشته است. مادر، در هنگام خطر به حفاظت از فرزند، به دشمن روی می آورد و هجوم می برد، چون عشق مادری بالاتر از عشق به خویش و حب به نفس است، ولی ما که عشق های دیگر تمامی دل هامان را گرفته، در خواب هم از برابر تیرها می گریزیم و حسین علیه السلام را به دشمن و تیرها می سپاریم.

## وفای عباس

«بلی من اوفی بعهده و اتقی فان الله یحب المتقین». [۳۵۱]. «أوفوا بعهدي أوف بعهديكم و ایای فارهبون». [۳۵۲]. ۱. در کنار زمزمه‌ی فرات و نور مبهوت ماه و آتش تاریک خیمه های دشمن، فریاد شادی و فکر غنایم و عشق به ریاست و ثروت و قدرت است و آن قدر فریاد است که بر بیداری دل و هجوم سؤال و تردید، راه را ببندد. این شادی و سرور برای بعضی ها در صبح عاشورا، به یک و سؤال و بازگشت انجامید و برای بعضی ها پس از شهادت حسین علیه السلام به پشیمانی و توبه [صفحه ۲۸۴] رسید و برای بعضی ها تا هنگام انتقام مختار، عذاب و رنج و شکست آرزوها. سؤال این است که ما چگونه رفتار کنیم تا بتوانیم پیش از بلا، عافیت را داشته باشیم و جلوتر از گمراهی به هدایت برسیم؟ چگونه محاسبه کنیم که روزها و ماه ها و سال ها بر ما جلو نیفتند، ما را غافل گیر نکنند. کسانی که ضرورت فوت و فساد و ناخوشایندها را دیده اند و نیاز به جبران و اصلاح و تحول و تغییر را احساس کرده

اند، این‌ها ناچارند که خود را به حضور حق بکشانند و به او واگذار کنند، چون؛ عندک مما فات خلف و لما فسد صلاح و فیما انکرت تغییر». [۳۵۳]. و همین توجه به آن‌ها عنایت بیداری را می‌دهد: «فامنن علی قیل البلاء بالعافیة و قیل الطلب بالجدة و قیل الضلال بالرشاد». [۳۵۴]. این گونه، نه در سلامت و نه پس از بلاء، و نه همراه بلاء، که پیشاپیش بلاء به عافیت رسیده ایم و با این حضور، خود را از فوت و فساد و ناخوشایندها نجات داده ایم. ۲۰. ما در برابر دوستی که برایش از تمام توانمان کار نگرفته ایم و پذیرایی نکرده ایم، هنگامی که خبر مرگ و شهادتش را می‌شنویم، افسوس می‌خوریم، کاشکی از فلان چای دم کرده بودیم و کاشکی فلان شیرینی را آورده بودیم و کاشکی فلان حرف را نرده بودیم. سؤال من این است: چه کنیم که کاشکی و حسرت نداشته باشیم و مغرور [صفحه ۲۸۵] حضور نعمت نشویم و دیدار مودع را داشته باشیم؟ اگر در جواب این سؤال، خود را رها نکنیم، به حقیقت وفا و ریشه‌های آن می‌رسیم. وفا یعنی سرشاری در برخورد، در اطعام، در احسان... و ریشه‌های وفا احساس بدهکاری و امداری، احساس شرم و حیا، و احساس نداری و فنا، و احساس خوف عاشقانه و یا عارفانه است؛ چون هم عاشق می‌ترسد که مبادا جدا شود و محرم شود و هم عارف به عظمت، به هیبت می‌رسد، و هم عارف به دقت و شدت، به خشیت و رهبت راه می‌یابد که: «ایای فرهبون». [۳۵۵]. و آفت‌های وفا همان شرک و تردد و کفر و ناسپاسی است. و اثر وفا؛ دست‌یابی به وفای حق، دست‌یابی به محبت ولی، دست‌یابی به اخوت ولی است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «کان لی فیما مضی أخ فی الله و کان یعظمه فی عینی، صغر الدنیا فی عینه». [۳۵۶]. و صفاتی را می‌شمارند که هر کسی را که به مقام اخوت علی مشتاق باشد راهنمایی می‌کند. [صفحه ۲۸۶] و همین است که عباس در آخرین لحظه‌ها می‌گوید: «یا أبا! أدرك أخاک» چون بیش‌تر از آن صفات را آورده است و همین است که عباس با تمام سرمایه‌گذاری، سهم نمی‌خواهد، فانی است، وام‌دار است و شرم‌نده حتی از روی کودکان حسین. «صبروا ایما قصیرة اعقبتم راحة طویلة». [۳۵۷]. «ما ضر اخواننا الذین سفکت دمائهم و هم بصفین ان لا یكونوا الیوم احياء یسیغون الغصص و یشربون الرنق و یجرعون الغصص قد والله لقوا الله فوفاهم اجورهم و احلهم دارالأمن من بعد خوفهم». [۳۵۸]. تمام عطش و تشنگی، و تمام ترس و درد و رنج، و تمامی التهاب و اضطراب، اگر دردی و التهابی می‌بود تا امروز عصر بود. و امشب پروانه‌های عطر از روی دست‌های نسیم می‌گریزد و ماه با یک نگاه به دست می‌آورد که پشت زمین در زیر بار امانت شکسته است. راستی که یک شب، یک روز، خیلی زیاد نیست و ما گاهی به خاطر ساعتی و یا روزی و یا ماهی از درد و رنج و فشار، از راه می‌گریزیم و از تکلیف چشم می‌پوشیم و حتی به کفر و نفاق هم می‌رسیم. آقا سید ابوالحسن شاید چند روز پیش از مرجعیتش حتی بی‌قال، کاسه‌اش را به گرو نمی‌گیرد و به او چیزی نمی‌دهد و خیلی‌ها به خاطر اهانتی و یا ذلتی و یا فقری و فشاری از ولی، از طلبگی، از [صفحه ۲۸۷] تکلیف می‌برند و به جایی هم نمی‌رسند. راستی سؤال این است: چه کنیم که در برابر رنج، در برابر تهدید و فشار و در برابر تکلیف و بار امانت، صبور باشیم و بتوانیم تحمل کنیم و از راه چشم‌پوشیم؟ «ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا- ملک مقرب او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان». [۳۵۹]. تحمل ولایت و صبوری در برابر امانت و تکلیف، یا شهود تمام می‌خواهد و یا عشق مبتلا-شهود تمامی راه و تمامی مشکلات به انسان آمادگی می‌دهد، که عالم به موسی می‌گوید: «کیف تصبر علی مالم تحط به خبرا». [۳۶۰]. چگونه می‌توانی صبور باشی بر آن چه به آن احاطه و آگاهی نداری. ملک مقرب شهود دارد و به آینده وقوف دارد. این شهود و وقوف نسبت به آینده می‌تواند احتمال و تحمل را تحقق بخشد. و مؤمن ممتحن به عاشقی می‌گویند که همراه عشق به ریاضت و محنت و ورزش روی آورده و آماده گردیده است. گام اول، عشق است. آدمی باید به خودش ایمان بیاورد و خودش را باور کند تا بتواند خدا را، غیب را، یوم‌الآخر و وحی را تحمل کند و بخواهد. مادام که آدمی به [صفحه ۲۸۸] رفاه و امن و رهایی چشم دارد، به حکومتی بالا-تر از این حکومت‌ها و به سرپرستی بزرگ‌تر از همین‌ها روی نخواهد آورد. اما اگر تحول نعمت‌ها و تحول حالت‌ها و نظام و سنت‌ها ما را به وسعت و ظرفیت و ظرافت برخورد رساند و از آرمان رفاه متحول و امن مضطرب و قوانین مسلط بالاتر آورد و به موضع‌گیری مناسب به جای موقعیت

مناسب کشاند و احسن الحال [۳۶۱] را این گونه به ما فهماند، می توان به حکومت و حاکمی دیگر روی آورد و می توان ولایت علوی را تحمل کرد و گرنه حتی با جدایی از یزید و از حکومت اموی به علی بن الحسین علیه السلام روی نمی آوریم و نهایتاً به حکومت عباسی می رسیم. گام دوم، ابتلا و محنت است. آن ها که می خواهند سیصد کیلو بار را بلند کنند، ماه ها و سال ها تمرین و برنامه ریزی دارند و تویی که می خواهی بار امانت، بار ولایت، بار هدایت را به دوش بگیری، چگونه بدون ابتلاء و محنت توانا خواهی شد. ما که می خواهیم بزمی بسازیم، چگونه می توانیم با برنامه هایی که می خواهد خود ما را بسازد، هماهنگ شویم. و «اصطنعتک لنفسی» و [۳۶۲] «لتصنع علی عینی» [۳۶۳] را منت بپذیریم.

## پاورقی

- [۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹۵، ح ۴۰ و کافی، ج ۴، ص ۱۴۷، ح ۷.
- [۲] رک به درسهایی از انقلاب، بخش قیام، ص ۱۱۹ تا ص ۱۳۹، انتشارات هجرت.
- [۳] جمعه، ۶.
- [۴] نمل، ۱۴.
- [۵] مدثر، ۴۵ و ۴۷.
- [۶] فاطر، ۱۵.
- [۷] مفاتیح الجنان، دعای عرفه ملحق سید بن طاووس.
- [۸] مفاتیح الجنان، زیارت جامعهی ائمه المؤمنین.
- [۹] نامه‌ی فرهنگ؛ سال اول، شماره ۳، ص ۷. ]
- [۱۰] فاطر، ۱۵.
- [۱۱] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه ائمه المؤمنین.
- [۱۲] کافی، ج ۱، ص ۱۶۸.
- [۱۳] بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۱ و ص ۱۸۴، ح ۳۰، و ح ۷.
- [۱۴] بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۵۰، ح ۵.
- [۱۵] بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۸.
- [۱۶] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
- [۱۷] همان.
- [۱۸] مائده، ۳۵.
- [۱۹] بقره، ۱۹۳.
- [۲۰] انبیاء، ۱۰۵.
- [۲۱] هود، ۱۱۳.
- [۲۲] آل عمران، ۱۳۸ تا ۱۵۱.
- [۲۳] بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۱۹.
- [۲۴] اصول کافی ج ۱ از صفحه ۱۹۰ تا ۲۰۱ و کمال الدین صفحه ۲۰۳ و ۲۰۴ و صفحه ۶۷۸.
- [۲۵] نساء، ۸۰.

- [۲۶] اسراء، ۵۴.
- [۲۷] غاشیة، ۲۲.
- [۲۸] انبیاء، ۱۰۷.
- [۲۹] فتح، ۸.
- [۳۰] نساء، ۶۴.
- [۳۱] زخرف، ۲۹.
- [۳۲] شعراء، ۱۰۷.
- [۳۳] فرقان، ۱۷.
- [۳۴] انفال، ۲۴.
- [۳۵] انبیاء، ۲۱.
- [۳۶] فتح، ۱.
- [۳۷] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
- [۳۸] احزاب، ۲۳.
- [۳۹] کافی، جلد ۸، ص ۸۰ ح ۳۷. کمال الدین، صدوق، ص ۶۴۴.
- [۴۰] توبه، ۱۲۸.
- [۴۱] کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.
- [۴۲] مفاتیح الجنان، زیارت رسول صلی الله علیه و آله از دور.
- [۴۳] بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۴۷۳. نهج البلاغه صبحی صالح، نامه‌ی ۴۵.
- [۴۴] کمال الدین، محمد بن علی بن بابویه، ص ۶۴۴.
- [۴۵] نهج البلاغه صبحی صالح، نامه‌ی ۴۵ - ق ۵.
- [۴۶] آل عمران، ۱۴.
- [۴۷] اسراء، ۱۳.
- [۴۸] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۶.
- [۴۹] بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۱۲ ح ۲. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۰۳.
- [۵۰] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۲۱.
- [۵۱] نهج البلاغه صبحی صالح، کلمات قصار، ۷۷.
- [۵۲] انسان، ۷.
- [۵۳] نحل، ۵۰.
- [۵۴] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
- [۵۵] آل عمران، ۱۴۱ تا ۱۵۰.
- [۵۶] بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۷ ح ۲.
- [۵۷] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
- [۵۸] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۳۵.

- [۵۹] آل عمران، ۱۴۱.
- [۶۰] اشاره به آیه‌ی ۱۵۴ سوره‌ی آل عمران؛ لیمحص ما فی قلوبکم.
- [۶۱] بلبلة به معنای اختلاط و تفریق آمده است. بلبلت اللسن، زبان‌ها درهم آمیخت. و فرق الامتعة و الاهواء، متاع یا آراء را پراکنده ساخت و یا درهم ریخت. اقرب الموارد.
- [۶۲] طه، ۴۱.
- [۶۳] بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۷، ح ۲.
- [۶۴] بقره، ۱۷۷.
- [۶۵] فجر، ۱۵ - ۱۷.
- [۶۶] کافی، ج ۲، ص ۲۵۲ و ۲۵۹.
- [۶۷] فجر، ۲۷ و ۲۸.
- [۶۸] مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.
- [۶۹] رعد، ۲۸.
- [۷۰] نهج البلاغه صبحی صالح، کلمات قصار، ۷۷.
- [۷۱] مفاتیح الجنان، مناجات‌های خمسۀ عشر.
- [۷۲] مضمون روایتی است که در استبصار، ج ۱، ص ۴۲۲ و در کافی، ج ۲، ص ۲۵۹ آمده است.
- [۷۳] کافی، ج ۲، ص ۲۵۲.
- [۷۴] یس، ۶۰.
- [۷۵] یس، ۶۱.
- [۷۶] فجر، ۲۷ - ۲۸.
- [۷۷] فصلت، ۵۰.
- [۷۸] فجر، ۱۳.
- [۷۹] فجر، ۱۴.
- [۸۰] فجر، ۲۳.
- [۸۱] فجر، ۲۴.
- [۸۲] فجر، ۲۷ - ۳۰.
- [۸۳] اعراف، ۱۰۲.
- [۸۴] نهج البلاغه صبحی صالح، کلمات قصار، ۲۸۹.
- [۸۵] مدثر، ۳۷ تا ۴۸.
- [۸۶] مدثر، ۳۸ و ۳۹.
- [۸۷] نهج البلاغه صبحی صالح، قصار الحکم، ۱۳۳.
- [۸۸] واقعه، ۷ - ۱۰.
- [۸۹] مدثر، ۴۲.
- [۹۰] انعام، ۹۱.



- [۹۱] ص، ۳۰.
- [۹۲] ص، ۳۵.
- [۹۳] تکاثر، ۵ و ۶.
- [۹۴] ر.ک: صراط، از همین قلم، انتشارات هجرت.
- [۹۵] نمل، ۱۴.
- [۹۶] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸ و ۱۱۵.
- [۹۷] الزام الناصب، شیخ علی یزدی حائری، ج ۲، کتاب البیان، ص ۱۰ و بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۷.
- [۹۸] مفاتیح الجنان، زیارت مخصوصه حضرت ابی عبدالله علیه السلام.
- [۹۹] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
- [۱۰۰] بقره، ۲۵۷.
- [۱۰۱] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۸۲.
- [۱۰۲] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۲۱۶، قسمت ۱.
- [۱۰۳] نهج البلاغه صبحی صالح، کتاب ۵۳، قسمت ۱۰۷، و کلمات قصار، ۳۷۶.
- [۱۰۴] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۳۸.
- [۱۰۵] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۵۰.
- [۱۰۶] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۲.
- [۱۰۷] صادق نجمی، سخنان حسین بن علی علیه السلام، ص ۱۲۰ و موسوعه کلمات الحسین، ص ۳۵۶، معهد تحقیقات باقرالعلوم.
- [۱۰۸] همان، ص ۱۲۷ و موسوعه کلمات الحسین، صص ۳۶۰ و ۳۶۱، معهد تحقیقات باقرالعلوم.
- [۱۰۹] مؤمنون، ۷۱.
- [۱۱۰] قمر، ۴۹.
- [۱۱۱] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۱۲۶.
- [۱۱۲] بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۷۶.
- [۱۱۳] روم، ۲.
- [۱۱۴] زمر، ۱.
- [۱۱۵] ص، آیات ۲۵ و ۲۶.
- [۱۱۶] جائیه، ۶.
- [۱۱۷] روشی که فلاسفه غرب در نفی دین می آورند، مثل این که خدا یا قادر نیست و یا شرور است و مثل این که خدا یا متعال نیست و یا انسان مجبور است.
- [۱۱۸] دین و معجزات با عقل سازگار نیست.
- [۱۱۹] دین ثابت است و واقعیت متحول و این ثبات و تحول ناسازگار است.
- [۱۲۰] علم و تجربه، به عقاید دینی در مورد هفت آسمان و زمین و خلقت انسان از صلب و ترائب و... گواهی نمی دهد.
- [۱۲۱] برای تفصیل بیشتر ر.ک به از معرفت دینی تا حکومت دینی از همین قلم.
- [۱۲۲] مفاتیح الجنان، زیارت امین الله.

- [۱۲۳] حدید، ۲۳.
- [۱۲۴] بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۷۶.
- [۱۲۵] نهج البلاغه صبحی صالح، خ ۹۲.
- [۱۲۶] نهج البلاغه صبحی صالح، خ ۱۳۶.
- [۱۲۷] قسمتی از کلام علی علیه السلام در اولیه خطبه‌ی خود پس از حکومت، به نقل از تاریخ امیرالمؤمنین مرحوم والد بخش جمل.
- [۱۲۸] محمد، آیات ۳ و ۴.
- [۱۲۹] بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۱ و ص ۱۸۳ و ۱۸۴.
- [۱۳۰] يطعمون الطعام علی حبه، لا ترید منکم جزاء و لا شکورا. دو خوف یکی از روز است و یکی از رب؛ یخافون یوما کان شره مستطیرا. نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطیرا، که خوف دوم از رب است و در ظرف روزی سخت، جلوه می کند. این خوف حتی در فرض عصمت و تطابق عمل با توانایی شکل می گیرد که تمامی اعمال و افعال و طاعات تو به اندازه‌ی مطلوب تو نیست و قرب و لقاء و رضا و رضوان با این پس اندازه‌ها دست یافتنی نیست....
- [۱۳۱] محمد، آیات ۱ و ۲.
- [۱۳۲] محمد، ۲.
- [۱۳۳] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.
- [۱۳۴] بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۶۵.
- [۱۳۵] بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۲۷۷.
- [۱۳۶] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴.
- [۱۳۷] احقاف، ۳۰.
- [۱۳۸] نهج البلاغه صبحی صالحی، خ ۱۶.
- [۱۳۹] طه، ۶۱.
- [۱۴۰] نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۱۶، قسمت ۹.
- [۱۴۱] سخنان امام حسین، محمد صادق نجمی، ص ۲۰۲.
- [۱۴۲] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۲.
- [۱۴۳] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
- [۱۴۴] مفاتیح الجنان، مناجات خمسۀ عشر.
- [۱۴۵] کلمات حضرت ابوالفضل علیه السلام در آخرین نبرد و در آخرین لحظه‌ها.
- [۱۴۶] حیاة الامام الحسین، باقر شریف القرشی، ج ۳، ص ۱۶۵.
- [۱۴۷] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۳۵.
- [۱۴۸] سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۲۰۲.
- [۱۴۹] بحارالانوار، ج ۶، ص ۴۱، ح ۷۸.
- [۱۵۰] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۷، ح ۲۳.
- [۱۵۱] کافی، ج ۲، ص ۲۲۳، ح ۸.

- [۱۵۲] کافی، ج ۲، ص ۲۳۷، ح ۲۴.
- [۱۵۳] کافی، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۸.
- [۱۵۴] نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۱۸۲، قسمت ۲۸ و ۲۹.
- [۱۵۵] مائده ۳۲.
- [۱۵۶] روم، ۴۱.
- [۱۵۷] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.
- [۱۵۸] بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۳۹.
- [۱۵۹] بقره، ۲۵۵.
- [۱۶۰] یوسف، ۴۰.
- [۱۶۱] بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۹، ح ۲۵.
- [۱۶۲] بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۹.
- [۱۶۳] کافی، ج ۲، ص ۱۷۶.
- [۱۶۴] بحارالانوار، ج ۷۱ و ۷۴، ص ۳۵۴.
- [۱۶۵] وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۴۶.
- [۱۶۶] بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۹۰، ح ۴۶.
- [۱۶۷] در بحارالانوار، ج ۷۱ و ۷۴، ص ۳۵۴.
- [۱۶۸] کافی، ج ۲، ص ۱۷۶.
- [۱۶۹] کافی، ج ۲، باب ۲۶۷، ص ۱۹۲، ح ۲.
- [۱۷۰] بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۳۲، ح ۶۷.
- [۱۷۱] نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۱۷۲.
- [۱۷۲] بقره، ۲۰۴.
- [۱۷۳] زخرف، ۵۴.
- [۱۷۴] موسوعه کلمات الامام الحسین ۷، ص ۲۸۶، معهد تحقیقات باقر العلوم علیه السلام.
- [۱۷۵] کافی، ج ۸: ص ۱۵۰، ح ۱۳۱.
- [۱۷۶] نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۲۷.
- [۱۷۷] الزام الناصب، علی یزدی حائری، ج ۲، کتاب البیان، ص ۱۴.
- [۱۷۸] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۸۶، معهد تحقیقات باقر العلوم علیه السلام.
- [۱۷۹] همان.
- [۱۸۰] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۸۸.
- [۱۸۱] صحیفه الزهرا علیها السلام، جواد قیومی، ص ۲۷۶، انتشارات جامعه‌ی مدرسین.
- [۱۸۲] بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۱، ح ۳۰.
- [۱۸۳] بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰، ح ۱۳.
- [۱۸۴] بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۱۴.

- [۱۸۵] بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۱.
- [۱۸۶] بحار الانوار، ج ۱۰۸، ص ۱۵.
- [۱۸۷] مستدرک وسائل الشیعه، ج ۸، باب ۹، ص ۳۲۵.
- [۱۸۸] بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۱۹ و ج ۷۱ و ج ۷۴، ص ۲۲۳.
- [۱۸۹] بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۱.
- [۱۹۰] وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۲۳، ص ۳۴۶.
- [۱۹۱] وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۲۱، ص ۱۰.
- [۱۹۲] بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۰.
- [۱۹۳] مستدرک الوسائل، ج ۸، باب ۹، ص ۳۲۵ و بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۴.
- [۱۹۴] کافی، ج ۸، ص ۸۰ ح ۳۷ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۶۲۶، ح ۱۶ با مختصر تفاوت.
- [۱۹۵] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۴۹.
- [۱۹۶] همان، ص ۳۴۸.
- [۱۹۷] همان، ص ۳۴۸.
- [۱۹۸] بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۲، ح ۲۱.
- [۱۹۹] بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۷، ح ۲.
- [۲۰۰] نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۱۹۵.
- [۲۰۱] بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰، ح ۱۳.
- [۲۰۲] نهج البلاغه صبحی صالح، خ ۱.
- [۲۰۳] فصلت، ۵۳.
- [۲۰۴] فصلت، ۵۳.
- [۲۰۵] آل عمران، ۱۰۱.
- [۲۰۶] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۰۱، ح ۴۲.
- [۲۰۷] سجده، ۷.
- [۲۰۸] فلق، ۱ و ۲.
- [۲۰۹] بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۱، ح ۳.
- [۲۱۰] بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۲، ح ۳.
- [۲۱۱] مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.
- [۲۱۲] بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۱، ح ۱.
- [۲۱۳] بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۵، ح ۱۱.
- [۲۱۴] بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۶۸، ح ۲۶.
- [۲۱۵] فصلت، ۵۳.
- [۲۱۶] بحار، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۶.
- [۲۱۷] بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۸.

- [۲۱۸] بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۰۰، ح ۱۵.
- [۲۱۹] بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۱۷.
- [۲۲۰] بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۴، ح ۲۶.
- [۲۲۱] بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۳۶ و ۳۷.
- [۲۲۲] بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۲۷.
- [۲۲۳] بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۳۶ و ۳۷.
- [۲۲۴] بقره، آیات ۱۹۸ تا ۲۰۳.
- [۲۲۵] بقره، ۱۹۸.
- [۲۲۶] مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه.
- [۲۲۷] لقمان، ۲۰.
- [۲۲۸] احزاب، ۲۳.
- [۲۲۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰، موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۱ و ص ۴۴۲.
- [۲۳۰] بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۵۹، ح ۸.
- [۲۳۱] تحریم، آیه ۴.
- [۲۳۲] ص، ۴۵ و ۴۶.
- [۲۳۳] احقاف، ۳۵.
- [۲۳۴] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۰۴.
- [۲۳۵] بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۷۳، ح ۶۰۴.
- [۲۳۶] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۴.
- [۲۳۷] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۸.
- [۲۳۸] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۲.
- [۲۳۹] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۵.
- [۲۴۰] نهج الحیاء فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام، ح ۱۲، ص ۳۵. به نقل از غایه المرام فی رجال البخاری (از علامه شیخ محمد بن داود البازلی شافعی، ص ۲۹۵).
- [۲۴۱] حدید، ۲۰.
- [۲۴۲] بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱، ح ۴۵.
- [۲۴۳] بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۲، ح ۱.
- [۲۴۴] بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۴، ح ۳.
- [۲۴۵] کافی، ج ۲، ص ۱۷۹، ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷.
- [۲۴۶] کافی، ج ۲، ص ۱۷۹، ح ۲.
- [۲۴۷] کافی، ج ۲، ص ۱۸۱، ح ۱۴.
- [۲۴۸] کافی، ج ۲، ص ۱۸۲، ح ۱۵.
- [۲۴۹] توبه، ۱۲۸.

- [۲۵۰] کافی، ج ۲، ص ۱۸۶، ح ۲.
- [۲۵۱] کافی، ج ۲، باب ۲۶۸، ص ۱۹۶، ح ۹.
- [۲۵۲] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۷۶ تا ص ۴۷۷.
- [۲۵۳] مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه‌ی ثمالی.
- [۲۵۴] نهج الحیاء، فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام، ص ۱۵۷، به نقل از دلائل الامامة.
- [۲۵۵] بقره، ۱۱۳.
- [۲۵۶] بقره، ۲۶۱.
- [۲۵۷] کافی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۵.
- [۲۵۸] کافی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۶.
- [۲۵۹] کافی، ج ۲، ص ۱۸۲، ح ۱ و ۷.
- [۲۶۰] کافی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۱ و ۷.
- [۲۶۱] کافی، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۲.
- [۲۶۲] کافی، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۱۲ و ۱۴.
- [۲۶۳] کافی، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۲.
- [۲۶۴] کافی، ج ۲، ص ۱۸۶ و ۱۸۵، ح ۱ و ۳ و ۴.
- [۲۶۵] کافی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۱۶.
- [۲۶۶] سبأ، ۲۶.
- [۲۶۷] نساء، ۱۰۰.
- [۲۶۸] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۶۰، ص ۴۶۳.
- [۲۶۹] موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۶۲.
- [۲۷۰] موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۶۰ تا ۴۶۳.
- [۲۷۱] نهج الحیاء، فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام، محمد دشتی، ص ۹۹، ح ۵۶.
- [۲۷۲] بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۶، ح ۶۷.
- [۲۷۳] مفاتیح الجنان، دعای امام حسین علیه السلام در عرفه.
- [۲۷۴] اسراء، ۵۳.
- [۲۷۵] مائده، ۹۱.
- [۲۷۶] نور، ۱۹.
- [۲۷۷] بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۷۳، ح ۳۱.
- [۲۷۸] کافی، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۱۴، باب ۳۴۶.
- [۲۷۹] مستدرک، ج ۸، باب ۹، ص ۳۲۹.
- [۲۸۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.
- [۲۸۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.
- [۲۸۲] سخنان حسین بن علی علیه السلام، محمد صادق نجمی، ص ۳۷۳ و ص ۳۷۴.

[۲۸۳] سخنان حسین بن علی علیه السلام، محمد صادق نجمی، ص ۳۷۳ و ص ۳۷۴.

[۲۸۴] بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۷۶.

[۲۸۵] بحارالانوار، ج ۲، ص ۸، ح ۱۵.

[۲۸۶] کافی، ج ۸، ص ۸۰، ح ۳۷.

[۲۸۷] آل عمران ۲۵ و ۲۶.

[۲۸۸] نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خطبه‌ی ۷.

[۲۸۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱، ح ۱.

[۲۹۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۴، ح ۷.

[۲۹۱] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۵، ح ۲.

[۲۹۲] طلاق، ۲.

[۲۹۳] شوری، ۴۸.

[۲۹۴] انسان، ۳.

[۲۹۵] بلد، ۱۰.

[۲۹۶] طلاق، ۲.

[۲۹۷] انعام، ۶۶.

[۲۹۸] غاشیه، ۲۲.

[۲۹۹] انفال، ۴۲.

[۳۰۰] قریش، ۴.

[۳۰۱] تحریم، ۴.

[۳۰۲] احقاف، ۹.

[۳۰۳] هود، ۴۹.

[۳۰۴] اعراف، ۱۲۸.

[۳۰۵] انبیاء، ۱۰۵.

[۳۰۶] لا یوم کیومک یا ابا عبدالله، از فرموده‌های امام حسن علیه السلام که به امام حسین علیه السلام می‌فرمایند؛ بحارالانوار، ج

۴۵، ص ۲۱۸.

[۳۰۷] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

[۳۰۸] اشاره به شرایطی است که برای ارث بردن لازم است و همچنین موانع ارث، ر.ک: کتاب الارث، وسائل الشیعه.

[۳۰۹] اشاره به روایت «انا و علی ابوا هذه الامه» که در بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۵ آمده است.

[۳۱۰] اشاره به روایت «الناس عبید الدنیا و...» بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

[۳۱۱] بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۴ و ج ۲، ص ۱۵۱.

[۳۱۲] اعراف، ۱۲۸.

[۳۱۳] انبیاء، ۱۰۵.

[۳۱۴] فاطر، ۲۸.

- [۳۱۵] توبه، ۱۲۲.
- [۳۱۶] مفاتیح الجنان، دعای کمیل.
- [۳۱۷] مفاتیح الجنان، زیارت مخصوصه‌ی امام حسین علیه السلام.
- [۳۱۸] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲، کلامی که امام حسین علیه السلام به عمرو بن قرظۀ الانصاری فرمودند. بعد از آن که او تیرها و نیزه‌ها و شمشیرهای زیادی را بر خود پسندید تا به امام حسین علیه السلام آسیبی نرسد، و بعد از این همه از حضرت می پرسند: یا بن رسول الله «أوفیت؟» و حضرت می فرمایند: «نعم انت أمامی فی الجنة».
- [۳۱۹] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۶۰، معهد تحقیقات باقر العلوم.
- [۳۲۰] صادق نجمی، ص ۵۱، طبع جامعه‌ی مدرسین.
- [۳۲۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰، ح ۱۰ و ۱۱.
- [۳۲۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲، ح ۱۴.
- [۳۲۳] بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۲۸۴ و ۲۸۰.
- [۳۲۴] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴.
- [۳۲۵] فصلت، ۴۰.
- [۳۲۶] ص، ۴۵ و ۴۶.
- [۳۲۷] احزاب، ۲۳.
- [۳۲۸] طه، ۸۲.
- [۳۲۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱.
- [۳۳۰] ذریعه النجاة، ص ۹۸.
- [۳۳۱] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
- [۳۳۲] نهج البلاغه صبحی صالح، خ ۱۲۱.
- [۳۳۳] نمل، ۱۴.
- [۳۳۴] تاریخ امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص ۶.
- [۳۳۵] همان.
- [۳۳۶] تاریخ امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۵.
- [۳۳۷] توبه، ۴۲.
- [۳۳۸] توبه، ۴۶.
- [۳۳۹] آل عمران، ۱۳۳.
- [۳۴۰] نهج البلاغه صبحی صالح، خ ۷۶.
- [۳۴۱] نساء، ۱۲۰.
- [۳۴۲] واقعه، ۱۰.
- [۳۴۳] تاریخ امام حسین، ج ۲، ص ۵۸ و ۵۷.
- [۳۴۴] همان، ص ۸۲.
- [۳۴۵] همان، ص ۹۴.



- [۳۴۶] همان، ص ۱۱.
- [۳۴۷] نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۱۹۳.
- [۳۴۸] بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۴۹؛ کافی، ج ۲، ص ۱۲۸.
- [۳۴۹] نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۱۶.
- [۳۵۰] واقعه، ۸ تا ۱۱.
- [۳۵۱] آل عمران، ۷۶.
- [۳۵۲] بقره، ۴۰.
- [۳۵۳] مفاتیح الجنان، دعای مکارم الاخلاق.
- [۳۵۴] همان.
- [۳۵۵] بقره، ۴۰.
- [۳۵۶] نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، کلمات قصار، ۲۸۹.
- [۳۵۷] نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۱۹۳.
- [۳۵۸] همان، خ ۱۸۲.
- [۳۵۹] کافی، ج ۱، ص ۴۰۱.
- [۳۶۰] کهف، ۶۸.
- [۳۶۱] اشاره به دعای تحول سال.
- [۳۶۲] طه، ۴۱.
- [۳۶۳] طه، ۳۹.

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی  
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه  
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

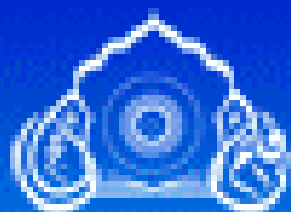
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

